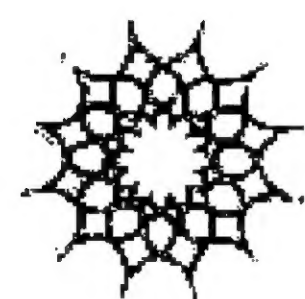


گزیده های آزاد سپهر

ترجمه

راشد محصل



موسسه مطالعات و تحقیقات فلسفی

تهران ۱۳۶۶

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

گزیده‌های زادسیرم

شماره ۵۷۶

تاریخ انتشار: ۱۳۶۶

تیراژ: ۳۰ نسخه

نویت چاپ: چاپ اول

ناظر چاپ: ابوالفضل صحتی

چاپخانه: راه‌بین

بها: ۵۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

پیشگفتار

گزیده‌های زادسیرم نامه‌ای پهلوی است نوشته زادسیرم فرزند جوان جم. درباره زندگی و خاندان او آنچه گفتنی است، انگلساریا در مقدمه‌ای که هر کتاب نوشته به شرح گذشته است (۱)، گوئاه سخن آنکه زادسیرم عبرت نیمروز فرزند جوان جم شایوران رد یارس و کرمان در اواسط قرن سوم هجری زاده است. فرزند او با چند واسطه به آذرباد ماراسپندان موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، می‌رسد. منوچهر، برادر بزرگ زادسیرم، پس از مرگ پدر جای او را می‌گیرد و موبدان موبد کرمان می‌شود. این فردو برادر در دین خام آورند اما در اندیشه و دریافت بایکدیگر اختلاف دارند. منوچهر موبدی سنتی و پای‌بند به گفته‌ها و برداشتهای گذشتگان است، اما زادسیرم نوآوری است که بسیاری از پندارهای پیشینیان را نمی‌پذیرد و در بیان اندیشه‌های خود دلیر است (۲). افکار قند او سبب خشم مردم سیرجان می‌شود و ایشان به برادرش منوچهر شکوه برمی‌دارند. از مکاتباتی که بر سر مسائل دینی میان این دو برادر شده است چند نامه از منوچهر با نام «نامه‌های منوچهر» (۳) در شمار متنهای فارسی میانه بازمانده است.

کتاب گزیده‌های زادسیرم سه گفتار جداگانه دارد:

گفتار نخست کتاب با عبارت «ستایش دادار اورمزد» (احشاسپندان و عده ایزدان مینوی و ایزدان مادی را، گفتار عبرت زادسیرم جوان جم) در یک نیمه‌روز، آغاز می‌شود. در این گفتار، که بیش از نصف کتاب را دربر می‌گیرد، سه بخش متمایز دیده می‌شود:

بخش نخست (فصل یکم تا چهارم) درباره نبرد اورمزد و اهریمن در آغاز آفرینش (فصل یکم و دوم) و گسترش و رواج آفریدگان اورمزد (فصل سوم) است.

بخش دوم (فصل چهارم تا بیست و هشتم) دربارهٔ چگونگی آمدن دین به زمانه و زندگی دین‌آور است. نویسنده در این بخش زندگی زردشت را از آن‌گاه که غروعرشی در عوم بود تا زمان پیامبری به کوتاهی بیان کرده است و در این رابطه از رواج دین، معجزه‌ها، پیشگوییها و آموزشهای سرجسته او نیز گفتگو می‌کند.

بخش سوم (فصل بیست و هشتم و بیست و نهم) درحقیقت هیچ‌گونه ارتباط آشکاری با مطالب پیش و پس از خود ندارد. فصل بیست و هشتم دربردارندهٔ پنج حوی نیک پسنوایان دین و ده اندرز دینی است. مطالب این فصل بی‌کم و کساست در متفهای دیگر پهلوی نیز آمده و درحقیقت برگرفته و گزیده‌ای از سخن پیشینیان و بزرگان دین است. فصل بیست و نهم تقسیمات نماز اعرنور است.

گفتار دوم (فصل بیست و نهم تا سی و چهارم) بااین عبارت آغاز می‌شود: «به نام ایزدان، گفتار زادسپرم جوان جهان».

مطالب این چند فصل دربارهٔ ترکیب آدمیان و بیان نیروهای موجود در تن و وظیفهٔ هر یک از اندامها و کلیاتسی دربارهٔ زندگی پس از مرگ است. پس از فصل سی و سوم ظاهراً کتاب بااین پایان نوشت خراجام می‌گیرد: «خرجام یافت به درود و رامش و شادی، من بندهٔ دین گوید شاه رستم بندار شاه مردان دوستم و باقی گذاشتم».

گفتار سوم (فصل سی و چهارم و سی و پنجم) چنین آغاز می‌شود: «به نام ایزدان و دین به مزدیسنان پیروزگر، گفتار زادسپرم جوان جهان دریک روز».

فصل سی و چهارم دربارهٔ فرستگار کرداری است و در آن از زندگی مردم در پایان جهان و همانندی این زندگی با آنچه در آغاز آفرینش بوده است سخن گفته می‌شود. فصل سی و پنجم دنبالهٔ مطالب فصل پیش است و در آن همسانی آفریدگان اورمزدی با هفت امشاسپند نموده شده است (۴). این دو فصل از زیباترین فصلهای کتاب و سر از تشبیهات و استعارات زیبا جملات کوتاه و روان است و باید آنها را از نثرهای زیبای دورهٔ میانه فارسی به‌شمار آورد (۵). فصل سی و پنجم یکباره بریده می‌شود و احتمال دارد که چیزی از آن افتاده و یا حذف شده باشد.

وجود پاره‌ای از نشانه‌ها در مطالب این دو فصل و اشاره صریح متوجه به انجمن‌گوییهای زادسپرم، این گمان را تأیید می‌کند که شاید این بخش، تحریری

از گفته‌های شامی زادسپرم است که به عنوان پیوست در پایان کتاب آمده است (۶).

بر روییم باید گفت که کتاب، همان‌گونه که از نامش پیداست، گزیده‌ای از یک کتاب بزرگتر یا مجموعه‌ای مختلف دیگر است که در این کتاب، به اقتضای موضوع، در کنار یکدیگر نهاده شده است و اگر به یاد بیاوریم که زادسپرم کتابهای دیگری مانند «ایرنه‌وداری یزش و تخمه شماری» (۷) و ... نیز داشته است قبول این گمان چندان دشوار نیست.

سپری کوتاه در کتاب، تسلط و احاطه نویسنده را بر مباحث مختلف دینی و اندیشه‌های علمی زمان نشان می‌دهد. نویسنده در کتاب بیشتر بر دریافتهای خود تکیه می‌کند و جای جای به سخن دین‌آور نخستین یا دانایان پیشین استناد می‌جوید. در نوشته‌اش نقل قول گزارشگران کمتر دیده می‌شود و ظاهراً آنچه می‌گوید استنباط شخصی او از مسائل مورد بحث است. بسیاری از مطالب گزیده‌ها و بندهشی دره‌موضوع و حتی جمله‌ها و عبارتها با یکدیگر مشترک و از حیث شیوه نگارش نیز به یکدیگر نزدیک‌اند. نثر زادسپرم گرچه به ندرت ابهام و گنگی دارد، اما در مجموع از بختگی و استواری ویژه‌ای برخوردار است.

توصیف صحنه‌ها و رویدادهای پایان جهان غالباً استادانه و غنم‌دانه است. جملات کوتاه و روان و توصیفهای بسیج و ترکیبهای زیبا در کتاب فراوان است (۸). آگاهیهای علمی کتاب خرد موضوع سخنی جداگانه است. برخی از این داده‌ها را می‌توان در کتابهای علمی قرنهای نخستین رواج زبان دری دید و از روی آنجا به میزان احاطه زادسپرم بر دانشهای زمان می‌برد (۹). سخن آخر آن که کتاب مورد بحث، زادسپرم را موبدی آگاه و اندیشمندی کتاب خوانده مهری می‌کند که برداشتهای زمان خود آگاهی دارد و آنچه می‌اندیشد و می‌داند به شیوه‌ای نمبه ساده و روان می‌نویسد.

این کتاب به سبب دربرداشتن مطالب سودمند از دیوباز مورد توجه پهلوی دانان بوده و تمام یا بخشهایی از آن به زبانهای مختلف ترجمه شده است. وست نخستین دانشمندی است که از این کتاب ترجمه‌ای به دست داده است. او یازده فصل آغاز کتاب را به زبان انگلیسی برگردانیده و در جلد پنجم مجموعه کتابهای مقدس شرق به چاپ رسانیده است. در جلد سی و هشتم همین مجموعه فصل بیست و هشتم و در جلد چهل و هشتم آن فصل دوازدهم تا بیست و چهارم را ترجمه و منتشر کرده است (۱۰). ترجمه وست عرچند نادرستیهایی دارد اما در مجموع برداشتی درست از متن پهلوی است.

موله فصل چهارم کتاب (از بند نهم تا پایان فصل) و بند وافزدم فصل دهم را به زبان فرانسه برگردانیده و فصل سی و پنجم آن را به لاتین آوانویسی کرده است (۱۱). برخی از تراثهای او را عکسای دشواریهای متن پهلوی است، هرچند ترجمه‌اش همه‌جا درست و دقیق نیست.

زیر در کتاب «زروان» فصل سی و چهارم را آوانویسی و به زبان انگلیسی ترجمه کرده است و در همین کتاب جای جای برخسب مورد واژه با عبارتی را از کتاب آوانویسی و ترجمه کرده است. کوششی او در زمینه حل مشکلات متن حتمگیر است (۱۲).

بیلی فصل بیست و نهم و سیام کتاب را آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است. کز او مافند همه کارهای دیگرش با ارزش و سودمند است (۱۳). خانگا فصل بیست و غنم کتاب را آوانویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۴).

میرزا در یادنامه دمناس بند بازدهم تا چهاردهم فصل دهم کتاب را آوا - نویسی و به انگلیسی ترجمه کرده است (۱۵).

روان شاد بهرام گور تهموری انگلساریا با ارزش‌ترین و دقیق‌ترین کار را در زمینه پیراستن کتاب انجام داده است. او براساس چند دستنویس که درست داشته است متنی اقتادی و تصحیح شده از آن تهیه کرده و همه کتاب را به‌جز چند بند از فصل سی و پنجم به زبان انگلیسی ترجمه کرده و مقدمه‌ای سودمند و مفصل در زمینه مطالب کتاب و زندگی ژانسیرم نوشته و همه را در کنار هم در یک جلد به‌چاپ رسانیده است (۱۶). این کار در حقیقت پایه همه پژوهش‌های بعدی در زمینه کتاب گزیده‌ها شده است.

مهرداد بهار برپایه همین متن تصحیح شده واژه‌نامه‌های فراهم آورده و حای جای تراثهای جدیدی نیز ارائه داده است. فصلهایی از کتاب را نیز در «اساطیر ایران» و «پژوهشی در اساطیر ایران» به فارسی برگردانیده است (۱۷). نگارنده از کار همه این دانشمندان بهره گرفته است و کوششهای آنان را در راه گسودن گرهای کار ارج و اور می‌نهد.

برگردانی که اینک به نظر می‌رسد بر پایه متنی است که شادروان انگلساریا چاپ کرده و به ترجمه دکتر بهار و واژه نامه ایشان نیز در همه موارد مراجعه کرده و از آنها بهره فراوان گرفته است. هرچا قرائت تازه و یا نادری از واژه‌های کتاب به‌دست‌داده، که با آنچه دیگران گفته‌اند مغایر بوده، با توضیحی

همراه شده و در یادداشتها آمده است.

گفتنی است که نگارنده نخست متن انگلساریا را از آغاز تا ترجمه به فارسی برگردانیده و براساس این ترجمه فارسی، متن را به لاتین آوانویسی کرده برای قرائتها و دریافتهای تازه شواهد لازم را از متنها گرد آورده است. هدف آن بود که این ترجمه و آوانویسی و یادداشتها همگی را در یکجا به‌چاپ برساند، اما به‌سبب برخی مشکلات چاپ آوانویسی لاتین و یادداشتهای آن به زمانی دیگر موکول شد. در برگردان فارسی کوشش شده است تا جمله‌ها در حد امکان روان و رسا بوده یا عبارتهای پهلوی متن مخزانی داشته باشد. آنجا که در ترجمه واژه‌ای کهن یا ناآشنا به‌کار رفته و یا دریافت جمله‌ای بی‌مدد متن پهلوی دشوار به‌نظر رسیده است، درون کمانک توضیحی کوتاه آمده تا شاید ابهام را کمتر کند. بااین همه اگر زبان ترجمه سنگین می‌نماید از آنرو است که خواسته است صورت اصلی متن پهلوی را در ترجمه فارسی تا حدودی نشان دهد.

وظیفه خود می‌داند که از یاوریهای آقای دکتر مهرداد بهار صمیمانه تشکر کند. ایشان علاوه بر این‌که نگارنده را به ادامه و پیگیری کار تشویق کرده‌اند نخستین ترجمه فارسی و آوانویسی متن را نیز از نظر گزینانیده و راهنماییهای ارزشمند فرموده‌اند.

چاپ این کتاب، مدیون مساعدتها و گره‌گشاییهای آقای دکتر محمود بروجردی، ریاست مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی است. کمکهای ایشان را در این زمینه سپاس می‌گویم.

«محمود تقی راشد محصل»

یادداشت‌ها

1. Anklesaria, B. T. Vichitakiha i Zatsparam. Bombay, 1964, pp. 1 - LXVI.

۲- برخی از این نوآوریهای او اندیشه‌های زروانی است که در کتاب او بیش از دیگر متفکرای فارسی میانه دیده می‌شود. زور در کتاب زروان به این موارد اشاره کرده است. قازگیهای دیگر سخن زادسیرم را نیز انگلساریا در مقدمه کتاب یادآور شده است و به اختلاف برداشت دو برادر از مسائل دینی نیز در همان جا اشاره‌هایی دیده می‌شود.

3. Fihabhar, B. N. Namakiha i Manuscihr. Bombay, 1912.

۴- در بندهای ۹ تا ۱۷ این فصل از همانندی زردشت و شنس گرونده نخست او، هفت فرجام کردار، هفت مرید تهیه کننده شیره سوم، زردشت و شنس فرزندان و سرانجام هفت کشور و هفت دهید با هفت امشاسپند سخن گفته شده است. این همسانی و همانندی را می‌توان در جدول زیر نشان داد.

در بند ۱۳ فصل سی و پنجم زردشت سه پسر و سه دختر او با امشاسپندان مقایسه می‌شوند اما از این فرزندان جداگانه نام برده نمی‌شود بر مبنای مطالب یشت سیزدهم بند ۹۸ سه پسر او به ترتیب «ایست و استر» «اورتت نر» و «خورتید چهر» هستند. در متفکرای فارسی میانه نیز سه پسر آیفده اویعتی «وشیدر» «وشیدرماه» و «وشیاتس» نیز نام برده می‌شود. سه دختر زردشت بر اساس بند ۱۳۹ یشت سیزدهم «نونی»، «شریتی» و «پوروچیستا» هستند. درباره بی‌مرگان و به تعبیر زادسیرم «دهیدان بی‌مرگ» در بند ۳ تا ۷ فصل سی و پنجم سخن رفته و اما ترتیبی که در این جدول برای آنها آمده است از زادسیرم نیست. به طوری که دیده می‌شود این جدول مرتبی

هفت در هفت را مشخص می‌کند. شاید این نکته نموداری از تقدسی عدد هفت نیز باشد.

امشاسپندان	نخستین گروهندگان	فرجام کرداران	موبدان تهیه کننده هوم	هفت کشور	زردشت و فرزندانش	هفت دهید
اورمزد	زردشت	سوشیانی	زوت	خونیره	زردشت	ونجدیش
بشمن	—	روشن چشم	هاونان	ارزه	سه پسر	اشم ریعمایی اوست
اردیبهشت	مید یوماه	خورچشم	آذروخش	سوه	زردشت	یوشت قریان
شهریور	کی گشتاسپ	فرادخت خوره	فربردار	فردهش		گوبدشاه
مغلولارمذ	هوتس	ویشت خوره	آبردار	ویددوش	مهددوشتر	اشه وزداد پورودخشان
خرداد	فرشوشتر	ورولیم	آسنودار	وروبرش	زردشت	قرمذت خدیگان
ارداد	جاماسپ	وروسود	رئوشکر	وروجرش		پشوتن

۵- هنرمندی نویسنده را در بسیاری از عبارتهای کتاب می‌توان دید. مثلاً نگاه کنید به بندهای ۴۱، ۴۲ و ۵۱ فصل سی و پنجم و بندهای ۱ تا ۱۴ فصل سی و چهارم

۶- از این نشانه‌ها می‌توان موارد زیر را یاد کرد

الف- شماره آشکار نویسنده در آغاز فصل سی و چهارم بدین مضمون «گفته‌ای زادسیرم جوان جهان در یک روز».

ب- اشاره منوچهر برادر زادسیرم در «نامه‌های منوچهر» به انجمن کویبی زادسیرم (نگاه کنید به نامه‌های منوچهر ص ۶ بند ۵)

ج- افتادن برخی از مطالب از زنجیره گفتار مثلاً در فصل ۳۴ بند ۲ نام هشتمین نفری که اورمزدی یاد شده است یا در همان فصل بند ۱ تا ۱۴ از پنج انباردار سخن گفته شده اما وظیفه چهار انباردار یاد شده است و چنین سبزی معمولاً در گفته‌های شفاهی پیش می‌آید نه در نوشته‌های کتبی

د- سادگی مطالب این دو فصل و نزدیک بودن به زبان گفتگو.

ه- آوردن نمثله‌ها و شواهد گوناگون برای یک مورد پیش از آنچه که در بخشهای دیگر کتاب دیده می‌شود. ظاهراً خواسته است تا با تکرار تراعد مختلف مطالب و گفته‌های شفاهی خود را برای شنوندگان تثبیت کند. در این باره نگاه کنید به فصل سی و چهارم بند ۲۱ تا ۳۰ و فصل سی و پنجم بند ۱ تا ۴ و بند ۵۱

۷- کتاب «ایرتمرداری یزسن» را زادسیرم در بند یکم فصل ششم به گونه‌ای نام می‌برد که پیداست نوشته خود اوست. از کتاب «تخمه شماری» در بند ۵۷ فصل سوم به عنوان کتابی از نوشته‌های خود نام می‌برد. دو کتاب «نیگ» «بیتینینگان» و «نیگ» «مهدیگان» را نیز کانگا براساسی اشاره زادسیرم در بند ۸ فصل چهارم و بند یکم فصل سی و دوم از نوشته‌های او می‌داند نگاه کنید به مقاله کانگا در:

استنباط کانگا تطبی نیست، چه اشاره زادسیرم به این دو کتاب به گونه‌ای است که می‌توان احتمال داد که این دو عنوان، نامی است که برای یک گروه از آثار دینی به کار رفته است

۸- برای جمله‌های کوتاه نگاه کنید به بند ۱۸ فصل دوم و بند ۴۲ فصل سی و پنجم. در مورد به کارگیری تضاد و تشبیه بندهای ۴، ۵، ۶، ۷ و ۳۵ فصل سی و چهارم و بندهای ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵۱ فصل سی و پنجم، اصطلاحات و واژه‌های ساخته شده زیبا در بندهای ۱۴، ۵۵ و ۵۹ فصل سی و پنجم ۲۶ و ۸ فصل سی و چهارم ۵۱ فصل سی و ۲۰ فصل هشتم و ۴ فصل سوم، احتمالاً بتران کاربرد افعال مجهول و متعدی نادر را نیز از ویژگیهای نثر نویسنده دانست

۹- اطلاعات علمی کتاب را در فصل‌های سوم، بیست و نهم و سی‌ام کتاب می‌توان دید. نگارنده مطالب فصل سی‌ام کتاب را با آگاهی‌های علمی مقلد‌های فارسی متایسه کرده است. نگاه کنید به مجله چیتا سال ۲ شماره ۴ و اندر ساخت (تترکیب) مردمان.

10. The Sacred Books of the East V. V.pp. 155 - 187

V. XXXVII. Pahlavi Text, Part V India 1960 pp. 401-405.

V. XLVII pp. 133-170.

11. Molé, M., la Legende de Zoroastre Selon les Textes Pehlovis. Paris 1967, pp. 165-166.

Molé, M., Culte, Mythe et Cosmologie en Iran. Paris, 1963, pp. 534-540.

12. Zaehner, R. C., Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, Oxford 1955, pp. 343-354.

13. Baily, H. W., Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford. 1943, pp. 200-217.

14. Mélanges Linguistiques Offeris à E. Benveniste. Paris, 1975, pp. 301-312.

15. Mémorial Jean de Menace Louvain, 1974, pp. 287-292.

۱۶- نگاه کنید به یادداشت شماره ۱

۱۷- بهار، مهرداد: واژه نامه گزیده‌های زادسپرم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸

اساطیر ایران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲

یژوهشی در اساطیر ایران پاره نخست انتشارات خرس تهران ۱۳۶۲

نیم یادگار (= دفتر نوشته را «گزیده‌های زادسپرم» جوان جهان خوانند

سپاس دادار اورمزد امشاسپندان، همه ایزدان مینوی (= معنوی) <و> ایزدان جهانی (= مادی) را، گفتار عیبرید زادسپرم جوان جهان <در> یک نیمروز (۱)

۱

درباره آمیزش سپندمینو (= اورمزد) و گنامینو (= اهریمن) (۲)

۱- یس (۲) در دین چنان پیداست (= تصریح شده است) که روشنی بالا و تاریکی زیر و میانه مردوشان گشادگی (= فضای باز) بود. ۲- اورمزد در روشنی، اهریمن در تاریکی <بود> و اورمزد از هستی (= وجود) اهریمن <و> نیز آمدن <او> به یکبار آگاه <بود> اهریمن از هستی <و> روشنی اورمزد آگاه نبود. ۳- اهریمن در تیرگی <و> تاریکی به فروسویمها (= سمت پایین، ثمر) همی رفت. برای حمله به سوی بالا آمد و تیغ (= شعاع، پرتو) روشنی را فراز دید به سبب جداگوهزی (= ناهم‌نژادی، مغایرت طبع) با او، کوشید که بدر رسد و همان‌گونه بر او پیروز شود که بر تاران (= موجودات اهریمنی) نیز <پیروز شده بود>. ۴- هنگامی که به مرز فراز آمد اورمزد برای بازداشتن اهریمن از شهر (= کشور قلمرو) خویش برای نبرد فراز آمد (= پیشی آمد، جلو آمد) و او را به گفتار ویژه (= پاک) ایزدی (۴)، ببیوش (= گنج) کرد و دوباره او را به تیرگی افکند. برای نگهداری <آفرینش> از دروغ (= اهریمن) در بالا به مینوی (= به حالت غیرمادی)، مینوی = وجود غیرمادی، وجود مثالی، آسمان، آب زمین، گیاه، گوسپند، مردم و آتش را آفرید

و سه هزار سال > به همان حالت > نگذاشت.

۱۵- اهریمن نیز در تیرگی افزار (= نیرو) آراست. در سر (= پایان) سه هزار سال دوباره به عز آمد، تهدید کرد و گفت که: «تورا بکشم، آفریدگان تو را نابود کنم. آفرینش می‌دوی تو را که سپند مینویسی (= اورمزدی) همه را با آن > نیرو > نابود کنم». (۵)

۱۶- اورمزد پاسخ داد که: «ای دروغ همه کردار نیستی (= برادرکار تو را نابود می‌کند)».

۱۷- اهریمن دوباره تهدید کرد (۶) که: «همه جهان مادی را بر دوستی خود و دشمنی تو برانگیزم!»

۱۸- اورمزد با خرد می‌دوی دید که: اگر زمان ستیز بریده (= مشخص، تعیین شده) نیافته، اهریمن برانجام دادن آن چه تهدید کرد، تواناست. ۹- و زمان را به یاری خواست. چه دید که اهریمن با میانجیگری عجب روشنی برنایستد (= موافقت نکند). زمان > برای > عود است > و > در عیاری و راست رانانین (= مدیریت درست، رهبری درست) بدو نیاز است.

۱- > طول فبرد > را به سه زمان (= دوره) > بخش > کرد، که هر زمانی سه هزاره است. ۱۱- اهریمن برانستاد (= موافقت کرد) (۷).

۱۲- اورمزد دید که: چون محصور کردن (۸) اهریمن ممکن نیست، همین‌که خواهد، باز به جایگاه خود، که تاریکی است، رود. نیروی بیشتر آراید و پیکار بی‌فرجام باشد، و پس از زمان کردن (= وقت تعیین کردن) اهورنور را خواند. ۱۳- و به وسیله اهورنور (۹) سه ویژگی را بدو (= به اهریمن) نمود (= نشان داد):

۱۴- نخست که: هر آن چیز نیک است، که خواست اورمزد است. ۱۵- از این > نکته > پیداست (= روشن می‌شود) که: اگر آنکه خواست اورمزد است، نیک است > پس > پیداست که چیز > ی > هست که خواست اورمزد نیست > و > ناچار آن از اصل مادی بکمر است.

۱۶- دیگر این‌که: کسی که آن کند که خواست اورمزد است، آن‌گاه مزد و پاداش از آن اوست، کسی که آن کند که خواست اورمزد نیست از آن او پادافرا می‌یست. ۱۷- > و > از این‌جا نه‌موده شود (= نشان داده شود) > که > شوابکاران را مزد و گناهکاران را پادافرا است و اصل بهشت و دوزخ از آن است (۱۰).

۱۸- سوم نمود (= نشان داد) که خدایی (= سلطنت، قدرت) اورمزد را

آن‌کس افزایش دهد که بلا را از هرویشان دور گرداند (۱۱). ۱۹- یعنی نشان داد که چیزداران بی‌چیزان را یار باید باشند. همچنان که آگاهان ناآگاهان را > باید > بیاموزند. توانگران نیازمندان را > باید > به رادی بدعند (= بخمش کنند) که > این > خرد دست کمک آفریدگان اورمزد بایکدیگر در فبرد > پر > تلاش > زندگی > است.

۲۰- چنان که خوشگردی (۱۲) (= باز ساختن جهان در پایان) > نیز > بدین سه چیز ممکن است که: ۲۱- نخست راست دینی است، که خرد ایمان بر دو بنی است بدان شیوه و روش که اورمزد همه نیکی است بی‌بدی و خواست او همه نیکی است، اهریمن همه بدی است بدون نیکی.

۲۲- دیگر امید مزد > که > پاداش شوابکاران > و > بیم از پل که پادافرا بزرگان (= گناهکاران) است > موجب > کوشیدن به ثواب و پرمیز از گناه است (۱۳).

۲۳- سرم. همیار بودن آفریدگان > با > یکدیگر است، و از همیاری همسایه (= اتفاق) از همسایه پیروزی بر دشمن باشد (= ممکن شود) که خود (= در حقیقت) خوشگردد است.

۲۴- باین گفتار > اهریمن > بی‌پوش شد و باز به تیرگی افتاد.

۲۵- اورمزد آفرینش را تدار (= دارای جسم، مادی) در گیتی آفرید. نخست آسمان، دوم آب، سرم زمین، چهارم گیاه و پنجم گوسند. ششم مردم، و آتش در همه برانگنده بود. همه به شش سرشت که گفته‌اند: > درنگ > (= توقف) در آفرینش سرسرشت، چندان بود که مزه‌ای بربیکدیگر نرویند. (= زمان آفرینش در یک از این شش سرشت یک چشم مردم زدن بود).

۲۶- سه هزار سال آفرینش تنه‌اند (= مادی) و ساکن بود. خورشید ماه، ستارگان بی‌جنبش در بالا ایستادند. ۲۷- در سر زمان (= پایان وقت) اورمزد نگریست که: > چه سود است از آفریدن مخلوق، اگر بی‌نگان بی‌حرکت > و > بی‌جنبش > باشد > و > بی‌به یاری سپهر و زروان آفرینش را > متحرک > آفرید (۱۴).

۲۸- زروان (۱۵) توانا بود که آفرینش اورمزد را حرکت بخشد. بی‌آن‌که آفرینش اهریمن را حرکت دهد زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود (۱۶).

۲۹- او (= زروان) فرجام نگارانه نیرویی از سرشت خود اهریمن یعنی تاریکی، که نیروی زروانی بدان پیوسته > شده بود > و > پست، وزغی و سیاه

و خاکسترگون بود، به‌سوی اهریمن فراز برد. ۳۰- در «هنگام» فراز بسرن گفت که: «اگر در سرنه هزار سال چنان که تهدید کردی، پیمان کردی» و زمان کردی به پایان نرسمانی، «دیو» از باین سلاح آفرینش تو را بخورد و خود «نیز» به‌گرسنگی فرومیرد.

۳۱- در همان زمان (= غور)، اهریمن «جدا» از همه هم‌زوران (= نیرو- های اهریمنی) به‌ستاره پایه (۱۷) آمد. ۳۲- بن آسمان را که در ستاره پایه نگه‌داشته شده بود از آن جا به‌تپیگی (۱۸) (= خلاء) فروکشید که میان جایگاه روشنان (= آفریدگان، اورمزد) و تاریان (آفریدگان اهریمن) و جای نبرد «بود» و تازش هردو (= اورمزد و اهریمن) در آن «بود». ۳۳- تاریکی که باخویش داشت، درون آسمان آورد. آسمان را آن‌گونه به‌تاریکی کشید که «تاریکی» اندازه یک سوم، اندرون آشکوب آسمان، «تا» بالای ستاره پایه برسد (۱۹).

۲

درباره در آمدن (= هجوم، حمله) اهریمن بر آفرینش «اورمزد»

۱- در دین چنان پیدامست (= تصویح شده است) که: «اهریمن» ماه فروردین، روز اورمزد (۱)، در نیمروز (= ظهیر) به مرز آسمان فراز آمد. ۲- آسمان به سبب جداگسری (= ناعمل‌نژادی، مغایرت طبع) آن‌گونه ترسید که میش از گرگ لبرزد. اهریمن تسازان و سوزان (۲) بر آن (= بر آسمان) برآمد. ۳- پس به‌سوی آب آمد که زیر زمین قرار داشت و تاریکی «و» به‌هزگی را بر آن برد. ۴- و «سبب» به میان زمین برآمد و مانند مار از سوراخی بیرون آمد و همه زمین را گزند انحر ایستاد (۳) (= آسیب رسید)، و آن‌قدر که «از آن» بیرون آمد، خود راه دوزخ است که در آن دیوان و دروندان (= گناهکاران) حرکت می‌کنند. ۵- پس به سوی گیاه آمد، که یک ساعه بود، که بالایش اندازه پنهان «بود» و بی‌شماره، بی‌یوسته و تر «و» شیرین «بود» و همه نوع نیروی گیادان را در سرشت «خویش» داشت و در نزدیکی میانه زمین بود. در همان (= غور) بخشکید. ۸- پس به‌سوی گاویکتا آفریده (۴) آمد، ۹- که بالایش (= قدش) چون کبوتر است «و» در ساحل رود دائیتی (۵) در میانه زمین، ایستاده و دوریش از کیومرث به‌اندازه بالای (= قد) خودش بود. و نیز از ساحل رود دائیتی به همان اندازه دور بود و «گاوی» ماده و سفید و چون ماه روشن بود. چون پتیاره (= اهریمن) برآمد اورمزد هنگ را که بتک نیز خورنده بود، برای خوردن «به‌گاوی» داد و پیش چشم «ارغیز» بمالید تا او را (= گاو را) از نابودی و بزه (= گناه)، نجاتی کم باشد. «گاوی» نزار و بیمار شد، به سمت راست افتاد و در گذشت.

۱- پیش از فراز آمدن به سوی کیومرث که آن هنگام مانند مردی «به»

بیافته است) (۱۰).

۱۸- امریمن باخود «اندسید» که: «بیروزی من کامل شد، زیرا آسمان را سکستم و به تبرگی <و> تازی آلودم و به عنوان یارو گرفتم، و آب را آلودم، و زمین را سفتم (=سوراخ کردم) و به وسیله تاریکی قیام کردم، و گیاه را خشکانیدم و گاوها را میزدم (=کشتم) و کیومرث را بیمار کردم و پییره (=مخالف، مقابل، برابر) روشنای (=ثوابت)، اباختران (=سیارات) تار را آراستم (=قرار دادم) و شهر (=مملکت) را گرفتم، از نیمه اورمزد در رزم کسی جزیک مرد نماند، که <اودیز> یکه (=تنها) چه نماید کردن؟» ۱۹- «امریمین» استویهاد (۱۱) (=دیو مرگ) را با یکزار ناخوشی آشکار (۱۲)، که خود (=درحقیقت) بیماریهای گوناگون هستند، بفرستاد تا کیومرث را بیمار کنند و بهیرانند، ایشان چاره نیافتند، چه گریز (=تقدیر) و روان مریزگر (=تعیین کننده سرودشت، تقدیرگر) در آغاز اندر آمدن امریمین «چنین» بود که: «تاسی زمستان (=سال) آن جان کیومرث دایر را <ازمرگ> و عیایی بختم، ۲۰- <واین> در سپهر (=طالع) او با ببرد (=نصیب، قسمت) از <ستارگان> شایکار و کناکار، که نظم دهنده گان <دور> آمیزش (=دوره جنگ امریمین و اورمزد) اند، آشکار بود، ۲۱- و بدان سبب ایشان تا به پایان زمین سی سال چاره نیافتند، زیرا در آغاز آن گونه تقدیر شد که: <از> ستاره اورمزد آفریدگان را زندگی رفت (=متردد)، نه به سبب سرشت خویش بلکه به سبب پیوستگی با ثوابت، و <از> ستاره <کیوان آفریدگان را مرگ رفت، در آغاز آفرینش مردو در بالست (=سرف) خویشتی بودند، چون اورمزد در <برج> خرنجگر دربر آمدن (=خاور، مشرق) <بود>، که جانان نیز خوانده شود، زیرا جایی است که به وسیله آن زندگی بیخشیده شود، کیوان در <برج> فرازو (=میزان) درمیخ زیرزمین (=ندایرضی، و تد رابع) <بود>، که زور مرگ در آن آشکارتر و نیرومندتر است، به سبب در اوج بودن مردو (=ستاره کیوان و ستاره اورمزد) کیومرث، به خواست خویش زندگی کرد (۱۳)، ۲۲- <تا> سی سال دیگر کیوان دوباره به بالست (=شرقه) که ترازوست - نیامد بدان گاه که کیوان <دوباره> به <برج> ترازو آمد اورمزد در <برج> بچی (=بز جدی) بود، که فشپ (=حفیض) اوست، و به سبب سرودی کیوان بر اورمزد کیومرث به سمت چپ افتاد و درگذشت (۱۴).

بالای (=قد) زردشت بود <و> چون خورشید روشن بود، اورمزد خواب را به پیکر مردی بانزده ساله، روشن <و> بلند آفرید و به سوی کیومرث بفرستاد. خواب را - به اندازه ترازوی بشا اعوئیریویی که گفته شود - بر او بزد (=بر او چیره گردانید) (۶).

۱۱- هنگامی که از خواب برخاست و چشم برداشت، آن گاه جهان را دید که چون سبب تاریک بود، در همه زمین مار و کژدم، وزغ و انواع بسیار خرسران (=چاهوران زیانکار) چاهربایان <و> انواع بزرگان آن گونه ایستادند که همانا همه زمین مانند تیغ سوزن شد، که بر آن <جایی> نماند که حمله خرسران نباشد. مهر اباختری (=خورشید پیره) به هم جفتی (=همراهی، اتفاق) ماه اباختری (۷) (=ماه تیره) و پنج اباختران (=سیارات) <و> بسیار تاریکتران به چهره و رخسار ازدها، در پیشه اندوای (=نقصا) تازش داشتند و خراشیدن و غرش مزان (=دیوان بزرگ) میگفت بود.

۱۲- سرانجام به سوی آتشی آمد و تاریکی و دود را <بدان> در آمیخت ۱۳- کوشورون (۸)، که خود روان گاو بکشا آفریده بود، هنگامی که گاو بگذشت (=بمرد) از <فر> گاو بیرون آمد، چنان که روان از تن گذشتگان (=مردگان) <بیرون رود>، به همان گونه گله گان بانگ به اورمزد برد، چون مزاردعا سنا که با هم بینانند.

۱۴- اورمزد کیومرث را از پیسی پاسبانی کرد <ما> توان (=نیروی) <او> بیشتر شد. <روان کیومرث>، به سبب آمیختگی آفریدگان از زمین بر آسمان رفت، کوشورون از پیسی او خالان نمی رفت و بانگ بر او زد که: «تو سالاری (=سرداری، ریاست) بر آفریدگان را به که هستی (=واگذار کردی)؟» ۱۵- این اوج سلطه امریمین بود، زیرا با همه زور که او را بود، برای آلودن آفریدگان آمد و بن (=تخته) آسمان را به اندازه یک سوم به سوی پایین <کشید> و به عنوان بنه (جایگاه) و درینتی (=بارو، حصار) گرفت، آن سان که همه تاریک <شد> بدون روشنی که خود (=درحقیقت) ورود رقیب بدانندیش در نبرد با ایزد بود. ۱۶- و این مقدمه فرسکرد (=بازسازی جهان و آراستن آن به گزافه آن که در آغاز بوده است) است زیرا، هنگامی که بزرگترین دروغ (=امریمین) اندر آمد، عزیزی دیگر، که از این اصل است، روزبه روز در نابودی است. فرسکردی آن گاه است که دشمن به درون آمده (=وارد شده) به کلی بازداشتنه شود (=متوقف و غیرفعال شود) (۶).

۱۷- میان این مردو (=محرم اسریمن و فرسکرد)، نبرد آمیخته ترتیب

است» (۶).

۶- این نخستین نبرد بود که آسمان با اهریمن <کرد>.

۷- دوم، چون به‌سوی آب آمد، همان روزی که هجوم برد، خرچنگ آبی که بیشتر آب تخته همه درخشان است، که از رگ خوانده شود، ابر را فراز آورد، در روز فروشدن (= مغرب) چنان آشکار <بود> که در برآمدن (= مشرق)، دام روایی (= رواج آفرینش) <با> خرچنگ اختر بود که اخترچهارم <و> خدای آبی است، تیشتر، فرشته سامان بخش، خدای ماه چهارم است زیرا قیرماه، ماه چهارم از سال است (۷).

۸- تیشتر باد را به یاری خواست «بیهن» (۸) و «موم» (۹) به راهنمایی و «برز آبان ناه» (۱۰) به همیاری و «اردای غورده» (۱۱) برای پیمانه داری با هم متحد شدند <تیشتر> به سه پیکر گشت (= سه شکل درآمد) که مرد پیکر، گاو پیکر <و> اسب پیکر است. باهرپیکری (= شکلی) ده شب در روشنی پرواز کرد و برای نابودی خرغستران (= جانداران زیانکار) سی‌توب باران غرور بارانید، ۹- و قطره‌ها عریک <چون> تحت بزرگ بودند که <بدان> آب برگشیده شود. به‌وسیله آن <باران>، همه خرغستران نابود شدند جز اندکی از سوراخ زیان که در دل (۱۲) زمین اندر شدند (۱۳).

۱- پس مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن بلند و به آبدین (= مطابق مهرول) روزی (کفشی) چوبین به پای داشت.

۱۱- چون جان که تن را بچنیاند <و> تن به هم زوری آن حرکت کند آن مینوی «یاداند چهری» «یاداندروانی» را فراز چنیانید (= به حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فراز وزید. ۱۲- و آب را بغلتانید (۱۴) و به اطراف زمین انگذد و دریای فراخکده (۱۵) که یک سوم <سطح> این زمین را <دربر> دارد، از آن پیچید آمد. و در آن یک هزار چشمه آفریده شد، که سرچشمه‌های دریاچه خوانده شود، یک هزار سرچشمه که آبش از دریا <و> از دریاچه برآید و بدان (= به دریای فراخکرد) فراز ریخته‌شود، ۱۳- مرد دریاچه‌ای و هر سرچشمه‌ای را چندان بزرگی است که اگر سواری ناکاور بر اسبی نازی پیرامون آن می‌گردد <واسب> نازد، در چهل روز <پیرامون> آن را بیابد (= بییابد). که یک‌هزار و نصد و بیست نرسنگ گران است، که هرفوسنگی دست کم بیست هزار پای است

۱۴- پس، آن خرغستران مردند و زعرشان در زمین بیامیخت برای ازمیان بردن آن زهر تیشتر در دریا فرورفت و دیو اپوش (۱۶) به مقابله او بقاقت

۳

درباره مقابله <با> آن آلودگی که اهریمن بر آفریدگان آورده برد

۱- درست از آن هنگام که او (= اهریمن) آفریدگان را آلود، پس با آن خردگویی (۱) بزرگ دستی (= قدرت) خویش را نشان داد ۲- زیرا چون درون آسمان آمد، آن‌گاه مینوی آسمان مانند ارتشکار (۲) (= سیاهی) دلیر که زره فلزی پوشیده دارد - که خود آسمان فلزی است - به بانگ بلند و خروش سخت به اهریمن گفت که: «اکنون که اندرآمده‌ای، آن‌گاه تو را باز قهلم (= رما فکنم)». آماده شد تا آن‌گاه که آورده پیرامون آسمان با روی سخت‌تر دیگری، که «اتر آگاهانه» (۳) خوانده می‌شود، ترتیب داد. ۳- و ارتشکاران پرمیزگار را پیرامون آن بارو <مانند> سوار نیزه به‌دست، چنان قرار داد که موی بر سر، مانند زندانیان که زندان را از بیرون پاسپانی کنند و دشمن در درون محصور است و نگذارند که بیرون آید. (۴)

۴- در همان زمان اهریمن کوشید که درباره به جایگاه خریشه که تاریکی است، رود و گذر (= معبر) نیافت و سردید آمیز (۵)، <به‌سبب> بیم از پایان یافتن نه هزار سال <و> آغاز شدن فرسگرد، برخویشتن بی‌مناک شد.

۵- درگاهان چنین گفته شده است که: «همچنین آن مردومینو (= سپند - مینو و انگره مینو) به هم رسیدند نزد آن که او نخستین آفریده است، یعنی مردومینو در تن کیومرث آمده، آن‌که برای زندگی است، آورده زندان منظور که تا او را زنده دارد، آن که برنابودی است، گنامینو (= اهریمن) که تا او را بکشد. که آن <هرگه زندگی> تا پایان جهان هم‌چنین است، یعنی که بزه‌ردم دیگر نیز همانا خواهد رسید. به سبب بدی گناهکاران نابودی اهریمن و گناهکاران را دید. اکنون آن پرمیزگار برتراندیشی آورده را، که امید همگی

۱۵- در شرق، نخستین نبرد ستومی (= شکست) بر تیشتر بود. به‌اورمزد نالید (۱۷)، بر اثر ستایش، و نیایش و نام بردن (= ستایش کردن) زور آن‌گونه به سوی تیشتر برده شده که به تیشتر پیامد زور به اندازه ده اسب نر، ده شتر نر، ده گاو نر، ده گاو - اگر بیفکنند - ده رود ناورو - اگر با هم فراز آیند (= یکدیگر پیوندند، با هم یکی شوند) - ۱۶- و «با آن نیرو» دیو آیش را به ستومی براند (= شکست داد) و از چشمه‌های دریا بازداشت. و با جامی و حمی که از غروهران «برای ادای» وظیفه اندازه‌گیری داشت، چند بدست (= وجبت) آب برگشید و شلقت‌تر چند «قطره» برای نابودی «زیانکاران» فروبارانید. قطره‌هایی کوچک و بزرگ چند (= اندازه) سرورد و سرگاو.

۱۷- در آن اسر و باران تازش و کوبش «تیشتر» و «آتش وازشت» (۱۸) به مخالفت با «آپوتش» و «اسپنجهر» (۱۹) بود. و «آتش وازشت» با قرز آتش اسپنجتر را در سرزمین (۲۰) «یار» نابود کرد. ده شبانروز باران بود و زهر خرفستان فوراً گذاخته شد. پس باد «آبرام» به‌کناره دریای «فراخکرد» راند. «آب» به سه بخش شد و سه دریا از آن پدید آمد «که» «پرنیدیگ» (۲۱)، «کهروده» (۲۲) و «سیاه‌بن» (۲۳) خوانده شود.

۱۹- «فراخکرد» در سوی نبروز (= سمت جنوب) در «کناره» البرز قرار دارد و «پرنیدیگ»، هم‌روز آن است. میان ایشان دریای «سدویس» (۲۴) است که بند (= ارتباط) به «ستاره» «سدویس» که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه «او» است - «دارد»، «هم‌چنان» که گردش هر چیز در افزایش و کاهش که مد و جزراند، به ماه پیوسته است.

۲۰- ... و از پیش ماه دیوید فراز نازند، در «سدویس» جایگاه دارند، یکی بر آفتاب (= برگشده) و یکی فرود آفتاب (= فروگشده)، به وسیله آن‌که برگشده است بر (= مد) و به وسیله آن‌که فروگشده است، آبجر (= جزر) باشد.

۲۱- و دریای «سدویس» خود پیلوی دریای «فراخکرد» است. آنچه ناپاکی و ستبری (= کثافت) که از دریای شور است - هنگامی که به فراخکرد وارد شود، با باد بزرگ بلندی بازپس زند. تا آن‌چه روشن است به پاکی اندر فراخکرد و چشمه‌های اردویسور شود.

۲۲- جز از این سه دریای کوچک، پس او (= اورمزد) از البرز از کناره اباختر (= شمال) دورود «ارنگ» (۲۵) و «وده» (۲۶) را جاری ساخت، و رنگ «رحمان» دجله تازان است در روز فروشدان (= باختر، مغرب)، و «وده» در روز

برآمدان (= خاور، مشرق) بود، در «سور» زمین به برگشتش «وده» در «سور» رختاند.

۲۳- پس از ایشان، هجده رود «دیگر» از همان البرز بیامدند. این بیست رود، که سرچشمه‌شان در البرز است، در زمین فروشد و در «خونیره» دریاره به آشکاری رسند.

۲۴- پس دو دریاچه مشهور (۲۷) در زمین گذروده شد که خوانده شود «چیچست»، دریای ژرف، گرم آب، بدون زندگی (۲۹) (۳۰) که در ساحلش «آذر» کشنیه، پیروزگر ششیند (= قرار دارد. استقرار دارد) و دیگر «سور» (۳۱) که «مرستبری» (= کثافت) را به اطراف افکند و خربش روشن «و» پاک نگذارد، «چه» قیاس مائند چشمی است که «مریعی» (= چرک، آلودگی) «و» گردی را به اطراف افکند. و به سبب ژرفای آن، عرچه در دریاچه رود، به بن (= ته) نرسد. و در نزدیکی آن «آفرسیدی مهر» (۳۲)، یعنی «پسرزین مهر» نشیند (= قرار دارد).

۲۵- این دومین نبرد بود که «اهرمن» با آب «کرد».

۲۶- چون «سوهین» «یار» به سوی زمین آمد، مقابل با او را همان زمین بیاور است (= ترتیب داد). ۲۷- چنان که بر اثر شکستن و زیان رسانیدن زمین، البرز، که کناره زمین است. و دیگر کوه‌های میان زمین بروید که «شمار» از آنها به بالغ در هزار و دویست و چهل و چهار است و زمین به وسیله ایشان بسته شده و نظم یافته است - و گیاهان را برایشان رویش و رشد است. و گوسفندان را از ایشان پرورش و مرغان را از ایشان سرود بزرگ «و» یاری باشد.

۲۸- آن‌گونه پنداست که پیش از آمدن اهریمن به سوی آفریدگان - چون کوه در طول یک هزار سال در زمین آفریده شده بود، بویزه چون پتیاره (= اهریمن) به زمین آمد، بر اثر لرزه «زمین» سر برآورد «و» به زمین برآمد مانند درخت که شاخه به بالا روید و ریشه‌اش به زیر. ۲۹- ریشه کوهها «از» یکدیگر گذرانده شد (= عبور داده شد) و با هم بندی (= اتصال) نظم یافت و رامگرد (= عبور) آب «از» زیر به بالا به وسیله آن داده شد که آب در آن چنان جریان یابد که خون در رگها از مه‌تن به سوی دل زور و آفتاب دارد.

۳۰- همه کوهها به جز «البرز» در شش هزار سال (۳۳) کامل شدند. ۳۱- البرز تا هشتصد سال «بی‌رست» (= رشد می‌کرد) در طول دویست سال تا به ستاره پایه، در طول دویست سال تا به ماه پایه و دویست سال تا به خورشید -

پایه و در طول دویست سال تا به آسمان روید (شود کرد) ۲۲- پس از آن روز
دو پسرین کوه (۳۴)، که دوبرسام، کوه خوانده شود بزرگتر است، که بنشین در
سمستان و سرش در سرحد و مرز (۳۵) چینستان است

۲۳- این نیز پیدا است، که پس از باران بزرگ آغاز آفرینش «و»
فلتاقیدن باد آب را به دریا، زمین به شش پاره «و» اندکی که بالا «بود»
بگسست، بدین گونه که پس از باران تنها به وسیله باد جای جای زمین بدرید (=)
شکافته شد) پاره‌ای اندازه نیمه همه زمین، از میانه جدا شد «و» نیمه
دیگری «که» پیرامون «بود» به شش پاره همسان (= مساوی)
بگسست (۳۶)، ۳۴- «نریک» از آنها «کشور» (انجیم) خوانده شود، از آن
روی که جاگشی (= شیلر) از یکدیگر جدا شوند (۳۷)، ۳۵- خرنیره (۳۸) «در»
میان است، که پاره میانه است «و» آن شش کشور «دیگر» را مانند افسر
(= تاج) است، «و» بخشی از دریای فراخکرد پیرامون «آن» گشت، میان آن
شش کشور «دیگر» آن سوی نهر روز (= جنوب) را دریا «و» همیشه بگرفت.
اباختر (= شمال) را کوه بلند بروید تا از یکدیگر جدا «و» مریدا باشند
۳۶- این سومین نبرد، بر (= علیه) زمین بود.

۳۷- چون چهارم «بار» به سوی گیاه آمد، به وسیله همان گیاه
«برای» مقابله با او کوشیده شد، چون آن گیاه بخشک، امرداد که گیاه
نهاد مادی است «آن» را برگرفت و خورد بگوید و باقی باران تبشتری
بیامیخت. ۳۸- پس از باران، رویشی «بر» همه زمین پیدا شد. یکبارسوده
(= فروغ) اصلی و یکصد هزار سوده پادرسوده چنان رویدند که از
مروغ و آیین (= جفتی) «هرآن» برد و آن یک هزار ذرع را برای بازداشتن
(= بی اثر کردن، از میان بردن) یک هزار بیماری آماده کرد. (۳۹) ۳۹- پس، از آن
یکصد هزار نوع گیاه تخم برگرفت. از اتحاد تخم «ها» درخت همه
تخمه، (۴۰) را میان دریای فراخکرد بیا فرید که همه نوع گیاهان از او می
رویدند و سیمرخ بر آن آشیان دارد، هنگامی که در بالا پرواز کند آن گاه تخم
خشک «آن درخت» را به آب فرو اندازد و به وسیله باران دوباره به زمین
باریده شود. ۴۰- در نزدیکی آن درخت «موم سپیده» (۴۱) را بیا فرید «که»
نمین پیری، زندمگر مردگان و اندر شه‌گر (= جاوید کننده) زندگان است.

۴۱- این چهارمین نبرد بود که «امریچن» علیه گیاهان کرد.

۴۲- چون پنجم «بار» به سوی گوسپند آمد، «لورمزد» با همان
گوسپند «برای» مقابله با او کوشید. ۴۳- همین که گاوینکا آفریده بگذشت

(= پهره) از آن روی که سرشت گیاهی داشت، پنجاه و هفت گونه دانه (=)
خله) «و» دوازده گونه گیاه درمان بخش از اندام اندام «و» رویدند. بگردنگی
و شرح «این» که عریک از کدام اندام «روید» در دامداد «نسک»
پیدا است. ۴۴- سر گیاه از «همان» اندامی «که» روید آن اندام را
ببیزاید چنان که گفته شده است که: «آنجا که هفت گاو به زمین بخش شد
دانه گرگر «و» کنگد روید و از شاخ مشو (= عیسی) (۴۴)، ۴۵- چون کنگد،
به موجب سرشت منزی داشت، خود منزی (= دانه منزدری) است که افزاینده
هفت است. ۴۶- و آن نیز گوید که: «از خون، کردک می (= زبید شراب) (۴۴)
چون می خود خون است، که «از دیگر داروهای» گیاهی برای درست چهری (=)
سلامت) خون مددگارتر است. ۴۷- و آن که گفته شود که: «از بیضی ماسی
«روید» که بنو (۴۸) خوانده شود، و بنو برای قنکی نفس مشهور است. ۴۸-
و آن نیز گفته شده است که: «از شش سپندان (= خردل) «روید»، که
بیماری ششی گوسپندان را درمان می‌کند. ۴۹- از میان شاخ، اویسن
«روید»، که بدن «آنرا» برای بازداشتن (= بی اثر کردن، از میان بردن)
کند، «اکرون» (۵۰) و آن قباهی که از جادوان است، «آفرید» ۵۰- پس «لورمزد»
روشنی «و» زور را از تخم خاو برگرفت و بهاء «پایه» برد، روشنی که در
«تخم» گاو بود، برای نگه‌داری به ایزد ماه سپرد. آنجا، آن تخم در روشنی
ماه پانزده شد (= بزرگ شد)، و آن را با چهره‌های بسیار داشت و دارای جان
کرد، از آنجا در ایراتریچ (۵۱) فراز آفرید

۵۱- نخست در گاو، جفت نر و ماده، پس دیگر گونه‌ها را تا به میزین
دویست و هشتاد و دو گونه «بر» زمین اندازه طول دو غرسدگ گران پیدا
بودند. ۵۲- و چهارپایان بر زمین فراز رفتند و ماهیها در آب شنا کردند و مرغان
«در» فضا پرواز کردند. دو در در «نگام خوشخواری (= جفت جویی) جفت
شدند (۵۳) و ایشان را از آن آبستنی و زایش بود و شرح تقسیم ایشان چنین
است:

۵۳- نخست به سه کرده (= غل) بخش شد که است (= عبارت
است): چهارپای بر زمین رونده و ماهی در آب شنا کننده و مرغ در فضا پرواز
کننده. پس به پنج آیین (= نوع) که است: چهارپای گردنم و دو گانه سم
پنج چنگ، و مرغ و ماهی، که مانشت (= مسکن) ایشان در پنج جای است
آبی، زیرزمینی، پرند، مرفوع رفتار (= وحشی) و چرا ارازی (= اهلی) خوانده
شود (۵۴).

آبی: ماضی چهارپا (۴) و ستور و گوسپند و دد و سگ و مرغ که در آب باشد (۴۹).

زیرزمینی: سمور و موش و همه سوراخ زبان و سوراخ رویهای دیگر، و پرند: همه مرغانی

فراخ رفتار (= وحشی) دد که دست‌آموز نیست، چرا ارزانی (= اعلی): خرچه در رومه «باشد» و در چراگاه نگهداری شود.

۵۴- پس به بهرما (= جنسها) بخش شد «بدین طریق» که گرد سمیا، یک «جنس» که همه اسب خوانده شوند و دوگانه سمیا بسیار، مانند استر و گاو و میش و بز و دوگانه سمیای دیگر (۵۰).

پنج جنگ: سگ و خسرگوش و موش و سمور و دیگر (= و غیره) و پس مرغ «و» سپس ماضی.

۵۵- پس به سرده (= گونه) بخش شد. چنان که اسب عشت گونه، تنر دو گونه، گاو پانزده گونه، میش پنج و بز پنج، سگ ده و خرگوش پنج و سمور عشت، موش عشت، مرغ یکصد ده و ماضی ده «گونه» است. که «به» تحصیل نموده شد. پیدانامان (= آنچه گفته شد) «و» ناپیدانامان (= آنچه گفته نشد) همگی دویست و هشتاد و دو گونه «اند». با سرده اندر سرده یکپزار نوع (نانه را: گونه) است.

۵۶- مرقان را در عشت بسته (= گروه) بیا فرید از آن که بزرگتر است تا آن که کوچکتر است آن گونه ببالانید چون مردی که دانه عمی کارد نخست آن دانه ستبر را بپراگند پس آن «دانه» هیانه «و» سپس آن که کوچکتر است. ۵۷- از این گونه ها، چنان که در داهداد «نسک» شماره شد من در کتاب تخمه شماری (۵۱) خلاصه ای نوشتیم و این جا نیز خلاصه ای است که نشان داده می شود (= به نظر می رساند).

۵۸- در گونه اسبان: نخست قازی و رشتان (= سردارشان) سپید زرد- کوش است. درم پارسی و استر و خر و گور و اسب آبی و دیگر (= و غیره) (۵۲)...

۵۹- در «گونه» تنر، دو «گونه» اصلی است: «دستی و کوهی» «که یک گوعانه و» دو گوعانه است (۵۳).

۶۰- در گونه گاو: سپید و خشین (= کبود)، سرخ و زرد و سیاه و پیسه (= دورنگه، خال خال) و گوزن و گاومیش و شتر - گاو - پانگ (= زرافه) گاو ماضی و دیگر...

۶۱- در «گونه» میش، آن که دم (= دنبه) دارد و آن که بی دم (= بی دنبه) است

و میش نگلی گروشه (۵۴). که او را سه شاخ است. شاخ بزرگ - و نیز برای بارگی (= سواری) شایسته است و یاره مذوچهر بود.

۶۲- در «گونه» بز: خریز و قازی (۵۵) (۴) و نری و آهو و بازن (= بز کوهی).

۶۳- در «گونه» سمور: قائم مسید و سباه سمور و سنجاب و خر و دیگر...

۶۴- در «گونه» موش: یکی موش فاعه یکی وپس موش، که زمر «گیاه» میش را بخورد و با آن نمیرد، و برای این سرود بزرگ آفریده شده است که «گیاه» میش را بخورد تا آفریدگان را از آن مسمومیت کمتر رسد. یکی موش سیاه رنگ که آنان را که گرزها را (۵۶) (۴) - که گرزها، مگر بیس، خوانده شود و در کفار دویا بیشتر باشد - بگزرد یا تخم در خوراکشان افکند و آن گاه گرزها در تن «آنان» باشد، چون هنگام آشکارگی (۵۷) آن گرزها رسید، «موش» بر «آن گرزها» بشناسد و «بیمار» از آن بیماری پاک شود. (۵۸)

۶۵- در «گونه» هرخان، دو «گونه» متايز دیگران آفرید که سیمرخ و خفانی است. که همان و دندان دارند و بچکان را با شیر پستان می پرورند.

۶۶- این پنجمین نبرد بود که با گوسفند «کرد».

۶۷- چون ششم «بار» به سرتی کیوه رفت آمد، همان کیومرث متايله «بالورا» بیاز است (= نزدیک داد).

۶۸- چون کیومرث مسانسرسپند (۵۹) (= کلام مقدس) پاک - اورمزد را شنید، با اندیشه پاک اندیشید که «آن بهترین برهیزکاری برای نابودی دروج (= اهریمن) است». ۶۹- هنگامی که بگذشت (= بهرود)، به سبب سرشت فلزی داشتق، عشت نوع فلز از اندام اندام او پدید آمد که است: (= عبارتست) زر و سیم و آهن و روی، ارزیر (= تلخ) و سرب و آبگینه و الماس ۷۰- زر به سبب برتری «بر فلزات دیگر» از چان و تخم آفریده شد ۷۱- «چون» کیومرث گذشت (= مرد) زر را سپندارمذ (= زمین) پذیرفت و چهل سال در زمین سرود.

۷۲- در پایان چهل سال ماضی و مشیانه (= مرد و زن نخستین) ریباس مانند «از زمین» بر آورده شدند به یکدیگر پیوسته صمقد و شپیبه ۷۳- و میان ایشان غره (۶۰) (= وظیفه) برآمد صمقد ایشان، چنان که پیدا نبود که کدام نر و کدام ماده و کدام آن غره آفریده است. ۷۴- این آن غره است که مردم (= آدمی) برای آن آفریده شده است. ۷۵- چنان که در دین گفته شده است که: «کدام میشی بود (مقدم آفریده شد)، غره یا تن؟ اورمزد گفت که: غره را بیشتر

آفریدم، پس برای آن فره آفریده شده، قن را آفریدم» (۶۱)، «چوننی به گله خوبشکاری آفریده شد پس تن برای خوبشکاری آفریده شد. ۷۶- پس از گباه پیگری، به مردم پیگری گشتند (= به شکل انسان درآمدند) <و>، فره به پیگری در ایشان شد.

۷۷- چون هفتم <یار> به سوی آتشی آمد، <اورمزد> به همان آتشی <به مقابله با او (= افریمن) گوشید>. آن آتش را به پنج نوع <بیافرید> که: دافزونی، به فرشتار، <اورمزد>، وازشت، وازشت، و دیند سروده خوانده شود. (۶۲)

۷۸- آتشی افزونی را خرد در گسرویدمان (= عرتی اعلی) بیافرید و تجلی <صادق> آن، آتش سرزاد، زبونی است و فرازینگی آن این است که هرگونه‌ای را در سرشت خویش <بوزاید>.

۷۹- <به فرشتار> آن که در مردمان و گوسپندان است، گوازش خوردنی، گرم کردن، قن، روشن کردن چشمان و طیفه اوست.

۸۰- اورمزد است، آن که در گیاهان است، که در قلم ایشان آفریده شده است. زمین، سفن، چمنی آوردن و دافتن (= داغ کردن) آب و با آن شکوفه گیاهان را زدها، دلبند و خورشجوی کردن و بریزاندن (= میوه را به ثمر رسانیدن) و به مزه‌های بسیار گردانیدن (= تغییر دادن)، و طیفه اوست.

۸۱- وازشت، آن <آتش> است که او در ابر حرکت دارد، و تیرگی و تاری هوا را فایرد کند، و وظیفه او جاریک و سبک کردن (= رقیق کردن) ذاتی سبیری (= آلودگی) هوا و گداختن تگرگ و به اندازه گرم کردن و دافتن (= داغ کردن) و قطره‌دار کردن آبی است که ابر دارد.

۸۲- بلندسود نیز در آسمان است، آن فرم که جایش در آتش بهرام (۶۳) است مانند گدخدای است برخاسته، که افزونی نیروی او از روشن <چوین> و درخشیدن آتشی و سرزادن بوی خوش و پاک‌ی جای مستایشان ایزدان و شواب کردن است.

۸۳- او با دروج می‌فری ستیز کند و وظیفه او زدن و سرخفتن بوی بی‌کسانی است که از دریا بیایند و برنسی هندی دارند و درختان (= ثوابت) را به کند و آلودگی شمه‌نی ورزند و یا جادوگری آفریدگان را تبهام کنند و زدن و سرخفتن و شکست دادن جادو بیری و اساسه داسیانی کردن خفتگان در شب و یاربودن با سروش (۶۴) پرمیوگار است.

۸۴- او (= اورمزد) در آغاز آفرینش همه زمین را برای پاسبانی به دافز

فرنبخ، روحاوند و آذرگشنسپ، تکاور و آذربرزین مهره پسرمود سپرد که همانند به «آسرون» (= روحانی) و «ارنشتار» (= سپاه‌سی) و «واستربرش» (= کشاورز) (۶۵).

۸۵- آذرفرنبخ در «فره‌مند» کوه در خوارزم جای گرفت و آذرگشنسپ در «اسفوند» (۶۶) کوه در آذربایجان و آذربرزین مهره بر گریوه ریوند که پشت <گشتاسپان> است.

۸۶- هستی و پیدایی این مراقت‌ها <در گیتی بیشتر در حکومت سرشت> (بلدشت: شهرت) بود، که مردمان با گاو سریشمرگ به کشور <ها> حسی رفتند، در نیمه راه دواثر یاد داشت، آتشپایه که آتش در آن بود و بر پشت گاو در یک جای قرار داده شده بود (۶۷). به دریا افتاد و بجای آن یک آتش بزرگ، که پیدا بود (= متجلی بود) به سه بخش شد و بر سه آتشپایه فسانده شدند و آنها خرد سه تره بودند که جایشان بر آذرفرنبخ، آذرگشنسپ و آذربرزین مهره است.

زیبا به‌نظر آمدن پس از آن به بستن گستی تخته (=مستاق رانج) شدند.

۸- این نیز مادری به دین بود، که از طریق سپندارمذ آفریده شد، پافصد و بیست و هشت سال پیش از همپرسگی (= ملاقات) زردشت که شرح آن از دفتر دین <و> نوشته پیدسینیان <پیداست>

۹- نام زردشت سیصد سال پیش از آن که به همپرسگی <اورمزد> رسید، برزه‌بن خوانده شد. ۱۰- آن‌گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه ایران در زمین <غوازک> (۵) (۶) پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن، گاوی بزرگ آفرید که سامان (=مرز) ایران در برابر توران بر پشت بالای سم (۶) او پیدا بود، و در پیشه نگهداشته شده بود. ۱۱- <و> هنگامی که پیکار بود به وسیله آن گاو سامان (= مرز) شناخته می‌شد تا هنگامی که گاوی را به پرکامگی (= مغرورانه) بهری (=بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو بود. ۱۲- و دید که تا آن گاو هست <این کار> دشوار است زیرا با قدرتی که او را بود، آن‌گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد.

۱۳- هفت برادر بودند، و آن هفتمین دسریت - یعنی عظم - خوانده می‌شد به تن بزرگ و یا زور بسیار (مثن: گران، سنگین) و گاوی را از راه پای گوناگون فریادری و در <شمار> خاصان <او> بود گاوی <اورا> پیش خواست و فرمود (= فرمان داد) که: «برو! آن گاو را در پیشه بکش!» ۱۴- سریت رفت، چون او را خواست کشتن، گاو به زبان مردم (= آدمی) با او مجادله کرد که: «مرا مکش، چه اگر مرا بکشی آن کسی که فروغش در عوم دوردارنده مرگ است - که نام او زردشت سپینمان است - در زمین پیدا شود بد کردن تو را در جهان بگویند و به روان تو دشواری آن‌گونه باشد که در دین پیداست که: چگونه باشد <کیلز> آن و دگ (۷) (۸)، که بدی او را گویند، پس مرگ ممان آن باشد، و آن کسی که او (= گاو) را مرگ برآمیزد (= بکشد) بدی او نیز <به سبب> مرگ (= کشتن، قتل) <گاو> است.

۱۵- سریت چون آن سخن را شنید بازگشت و دوباره به سوی گاوی رفت و او را از چگونگی آگاه کرد. این را نیز گفت که: «گاو به شگفتی گفت که: هرکه در زمین جنگ گامه‌تر (= جنگ طلب‌تر) است، اکنون کشتن گاو را فرمان دهد، ۱۶- گاوی را که میل بر جنگ <بود> گفت که: «پیدا نیست که آن‌که فروغش در عوم دور دارنده مرگ است خود هست یا نه؟ و اگر هست زاید (= متولد شود) <و> پیدا شود یا نه؟» و به سختی فرمود که: «برو و او را

۴

درباره آمدن دین به زمانه

۱- <آمدن دین به زمین> مانند فرزندی زایی است، که با همکاری در <نیروی> است که قندم پذیری مادگان در هنگام زایش است و بازسیردن آن به پدران

۲- کوششی مقدر آمیخته (= جهان مادی) <نیز> اساساً به وسیله درونیرو است، یکی حکومت بی‌عمرای (= جدا) دین و یکی دین همراه شده (= تمام) با حکومت

۳- دین مزدیسنان (۱) <در> زمانه هنگامی که از نظم مادی (۲) به مینوچهری باز می‌گشت، در زمین نخست به سپندارمذ (۳) <و> رسید به اورمزد پیدا شد مانند فرزندی پذیرای مادران و بازسیردن به پدران.

۴- پیدایی (= تجلی، آشکارگی) دین به سپندارمذ در آن گاه بود که اثر آسیاب آب را از ایرانشیر (=کشورایران) بازداشت، برای بازآوردن آب <سپندارمذ>، گنیزپیکر (= به شکل دوشیزه) در خانه منوچهر (۵)، پادشاه ایرانشیر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیدا شد ۵- او جسامه روشن پرشیده داشت، که به همه سو به درازی یک عاشره که همانا دو فرسنگ است - فروغ می‌بخشید. ۶- و کشتی (= که رفت) زمین بر میان بسته داشت، که خورد دین مزدیسنان بود، زیرا دین بقدی است که بر آن سی و سه بند پیوسته است <برای> سه و سی گناه <اصلی> که همه گناهان <دیگر> از آنها بخشی یافته است (= منشعب شده است).

۷- گنیزان (= دوشیزگان) که سپندارمذ را گستی بسته می‌دهند، به سبب

بکشی! ۱۷- سریت گفت که: «به کشتن گاو» توانا نیستم چه از ناله او مرا بخشایش (=ترحم) دردل است». ۱۸- گاووس گفت که: «به بهمان بیشه روا که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند، بختش (=ترحم) را از دل تو ببرند». (۸) ۱۹- سریت به بیشه رفت. پریان بسیار را دید که دهان گشاده داشتند و ایشان برخوشیدند که: «بکشی! بختش (=رحم نکن)!». ۲۰- بختش (=ترحم) از دل او برفت، به بیشه باز رفت و با مثبت سه جای یش گاو را بشکست. گاو زاری «و» بافک شکفت «بر» داشت. ۲۱- سریت پس از کشتن گاو از آن ناله که شنید آن‌گاه او را ناشادی گران بود. به‌سوی گاووس باز رفت و او را از آن‌چه روی داد، آگاه کرد. و خواست که کشتن او را فرمان دهد (=گاووس فرمان کشتن سریت را بدهد)، چه «دیگر» او را زندگی بایسته نبود. ۲۲- گاووس گفت که: «من تو را بنگشم چه از تو گزیر (=چاره) «ندارم» (=جز تو چاره‌گری ندارم). ۲۳- سریت گفت که: «اگر تو مرا بکشی، آن‌گاه من تو را بکشم». ۲۴- گاووس گفت که: «تو مرا بکشی چه دهد (=پادشاه) حبانم». ۲۵- سریت ناخرسندی همی کرد تا گاووس به او فرمود که: «به بهمان بیشه رو که بری‌ای سگ بیکر (=جادوگری به شکل سگ) در آن جاسب و «او» تو را بکشد». ۲۶- سریت بدان بیشه رفت آن بری سگ بیکر را دید، پس پری را زد «پری» دوتا شد و «آنان» را همی زد تا هزارتا شدند. ایشان سریت را بر جای کشتند و دریدند.

۵

درباره پیدا بودن غره زردشت پیش از زایش (= تولد)

۱- چنان پیداست که چهل و پنج سال پیش از «آن» که زردشت به همپرسی «اورمزد» آمد، «از» فریتی (۱)، مادر زردشت که «دوغرم خواندند» میزاد، «غره زردشت» به شکل آتشی از آن اسر روشنی (= روشنی ازلی که جایگاه اورمزد است، روشنی بی‌انتهای) فرود آمد، به آن آتشی که پیش او بود، آمیخت. از آتشی اندر مادر زردشت آمیخت، سه شب در همه گذرهای اطراف خانه، به شکل آتشی پیدا بود (=متجلی بود). ۲- راهگذران نوری بزرگ همی دیدند. ۳- نیز هنگامی که «مادر زردشت» باقرده ساله شد، به سبب وجود غره در او «چون» به راه همی رفت، آن‌گاه فروغ از او همی انباز (=نور به اطراف می‌تابید).

۶

درباره پیوستگی فروهر ستوده زردشت

۱- که فروهر او در موم «بود و سپس» در شیر گاو داده شد، با خوردن پدر و مادر «از آن شیر»، بار دیگر به آشکاری آمد، که شرح آن در کتاب «ایر نهوداری یزشن» (۸) روشن کرده شد.

دربارهٔ بازپیوندی (= انتساب) زردشت به اورمزد از طریق دوبرتر که اوجهانیان
جم و از مینویان نریوسنگ است، تخمه شماری (= سلسله نسب) زردشت

۱- «زردشت» «پوروشسپ» «اوروشسپ» «هیچنسپ» «چاخشوش» «پیتز»
«پ» «ارجت ارشو» «هرزره» «سپیتام» «ویدشت» «ایه‌زیم» «فراه» «ارغ» «دور» -
«سرو» «منوشچهر» «منوش خورتر» «منوش خورتاگ» «منوش» «نریوسنگ»
«مرسته اورمزد» که مادرش «ویزیگ» «آریک» «سرینک» «پیتک» «فرزوشک»
«زوشک» «فرگوزگ» «گوزگ» «ایرج» «فریدون» «اسخیان همه ده اسخیان ...»
«جم» «ویونگیان» «اینگیان» «انگیان» «عوشنگ» «فرواک» «سجامک» «مشی»
«کیومرث» بود. (۱)

دربارهٔ گوشش سخت دروغ (= اهریمن) برای کشتن زردشت

۱- هنگامی که نزدیک زایش (= تولد) او بود، اهریمن، دیو تب و دیو درد
«رو» دیو باد، عریک را با یکصد و پنجاه دیو برای کشتن زردشت فرستاد. ۲-
ایسان به مینوی به درون مادر «زردشت» رفتند از تب و درد و باد (=
نفخ) به رنج آمد. ۳- دریک نرسنگی آنجا جادوگری بود به نام «سدرگ» که
جادویزسکترین بود (= که بهترین کسی بود که با جادو بیماران را درمان
می‌کرد) به آمد بهبودش از جای برخاست و به راه افتاد. ۴- مرسته اورمزد
بانگ برد که: «به سوی جادوگران مرو! چه دره‌ان بخش می‌نیستند بلکه به
خانه بازرو و دست را بشوی و به روغن گاو بر آتش برده (مداغ شده) بمال و نیز
عیزم و بوی خوش بتاب برای فرزند خوشی که در شکم توست» (۱). ۵- همان
گونه کرد، درست بود (= سالم شد).

۶- دیگر «پار» همهٔ همکاران و عم زوران «اخریمن» آمدند اما چاره

نیافتند «و» بازگشتند ۷- گفتند که: «به سبب وجود آتش از همه دور، حاره
نیافتیم، زیرا کسی را که باره‌سپار (۲) (۲) است، آن‌گاه او را دسمن نباشد»

۸- در همان شبی که «زردشت» بزاد (= متولد شد)، اهریمن سیاه‌بدان
گزیه (= فرماده سدا انتخاب کرد) و گند (= سیاه) آراست. شاید با یک هزار
دیو و شاید که با دوهزار دیو، تازان و کویان «برای» مقابله ایزدان کوشیدند.
اساساً در آن زایش (= تولد)، فرمود، به شکل آتش پیدا بود (= متجلی بود).
۹- و به سبب روشنی، پژو و فروغ بختیدن تا دور جای، آن‌گاه ایشان (=
دیوان) چاره نیافتند

۱۰- سرانجام اهریمن اکومن را فرستاد و گفت که: «تو مینوتری، زیرا
که اندرونی‌ترینی (= محرم‌ترین دیوان هستی)، برای فریختن براندیشهٔ زردشت
برو «و» اندیشهٔ او را به سوی ما، که دیویم، بگردان (= متمایل کن)».

۱۱- اورمزد بهمن را برای مقابله فرستاد. ۱۲- اکومن بینتر (= جلوتر)
بود، نزدیک در آمده بود و خواست به درون رود. ۱۳- بهمن به چاره‌گری باز
آمد و به اکومن گفت که: «یارد سوا»، ۱۴- اکومن اندیشید که: «آن چه بهمن به
من گفت نصاید کردن»، باز آمد. بهمن وارد شد و به اندیشهٔ زردشت آمیخت. ۱۵-
زردشت بختید زیرا بهمن مینوی رامش دهنده است. ۱۶- عفت جادوگر پیش
او نشسته بودند، بر اثر روشنی درون خانه خندیدش در هنگام زایش به
وضوح دیده شد، که «غابر دیگر مردمان» بود که در هنگام زایش بگریند
«جادوان» بفرسینند

۱۷- در همان زمان زاینی، دستور (پیشوایی دین) بر دین را از اورمزد
پذیرفت. ۱۸- چنان که در دین گفته می‌شود که: «اورمزد» در هنگام زایش او
(= زردشت) گفت که: خواست اهو (= اورمزد) چنان است که تو که زوتی، -
یعنی که پیشوای آفریدگانی - به من (= به زردشت) فراز گفت که: «تو باید
دستوربانی» ۱۹- چون زردشت به سبب تن مادی داشتن به زبان مادی گفت
اورمزد به سبب مینوی بودن آن‌گاه او را «به مینوی» پاسخ گفت که: «ایدون
به عنوان رد، ایدون به عنوان نیکی و هرآنچه از پرهیزگاری در آگاهی پرهیزگاران
است، گوید که «تو دستور» کرده‌ام». (= اورمزد به عنوان رد همه چیز و
به عنوان تجسم همه نیکی‌ها و به عنوان منسأ همه تقواهایی که در علم متقیان
است به زردشت می‌گوید که من تو را دستور دین گردانیدام).

۲۰- دیگر روز پوروشسپ رفت و از جادوگرانی که در «آن» جای به

افراه داشته می‌شدند (= با آنها مشورت می‌شد) پرسید که: «چيست اگر کودکان

در هنگام زایش بگیرند و چیست اگر بخندند؟ ایشان (= جادوگران) پاسخ دادند که: «گریستن» به سبب دیدن مرگ در پایان و خندیدن «به سبب دیدن پرهیزگاری خویش است».

۹

دربارهٔ برادران <ی> که دشمنان زردشت و برادر <و> خویش کربان، پسر فره کاستاران بودند (۱)

۱- فره کاستاران از کوخزید، کوخزید از خشم <و> متوشک خواهر متوجهر، زادند (۲).

۲- بدان‌گاه که زردشت زاد، پنج برادر بودند که نامشان: «برادر وختی»، «برادر ویشن»، «تور برادر وختی»، «آزان» <و> «ودست» (۳). ۳- پنج برادری ایشان - که میانه آنها تور برادر وختی - که زردشت را دشمن‌ترین بود - مانند پنج برادری فرزندان پوروشسپ <بود> که زردشت میانه آنها بود ۴- آن چهار برادر زردشت در که پیش از زردشت <بودند> نامشان «تروشتر» <و> «رفگوشتر» و دو که پس <از زردشت بودند> «ودریگش» <و> «ویندیش» (۴). ۵- میانه بودن زردشت بدان معنی است که: در میان پیشینیان و آیندگان است (۵). بدان زمان چنان آفریده شد که سه هزاره پیش از او آمد و سه «هزاره» پس <از او آید> تا باشد که چگونگی آن چه به پیشینیان بوده است، پیام‌رزد و نیز رفتار و روش آن چه خواهد بود به آفریدگان بفرااید. ۶- درگاهان چنین گفته شده است که: «آن هردو را از تو می‌رسم ای اورمزد! آنچه تاکنون آمده است (= اتفاق افتاده است، واقع شده است) <و> آنچه از این پس خواهد رسید» (۶).

۱۰

دربارهٔ آزمایش <هایی> که دربارهٔ او شد <و آن> معجزه ایزدی و نشان پیامبری که در او دیده شد

۱- آن‌گونه پیداست که روز پس از تولد، پوروشسپ یکی از آن پنج برادر

را که از نژاد کربان <بودند> خواند (= دعوت کرد) و گفت که: «نشان و نماد (= فال و طالع) پسر من را بگیر (۱)»؛ ۲- <آن کرب> رفت، بیش زردشت بنشست و سر زردشت را سخت پیچید تا باشد که گشته شود و جادوگران از ترس و بیم (۲) او بی‌بیم باشند. ۳- اورمزد <زردشت را> نگهداری کرد چنان‌که در آن ده شب برای اقامت، سیف‌دارمذ و اردویسور و اردای فرورد ماده (۳) را به زمین فرود فرستاد. آن‌گاه او را (= زردشت را) بدی نیامد و دست آن کرب فراز خشکید.

۴- آن جادوگر از پوروشسپ جان زردشت را، در برابر آن بدی که او را از رفتار خودش رسیده بود، خواست. ۵- همان زمان (= فوراً) پوروشسپ زردشت را گرفت و او را به کرب داد که: «آنچه خواست دوست با او بکن»؛ ۶- او را بستند و به پای گاوان، که در راه به آب همی رفتند، افکند. پیشرو گاوان آن ره، در نزدیکی <زردشت> بایستاد و یکصد و پنجاه گاو را که از پس او همی رفتند از او (= زردشت) بازداشت و پوروشسپ <او را> گرفت و به خانه بازبرد. ۷- و دیگر روز او را به پای اسبان افکند، پیشرو اسبان در نزدیک زردشت بایستاد و یکصد و پنجاه اسب که از پس او رفتند، از او (= زردشت) بازداشت و پوروشسپ <او را> گرفت و به خانه بازبرد.

۸- روز سوم عزم به هم چیده شد، (۲) و زردشت بالای <آن> نهاده شد. آتش برافروخته شد (۵). ازین (= اصلاً) از آن سوخت، و آن نشان بساخت (= آزمایش ایزدی) تأیید شده دربارهٔ او (= زردشت) بود.

۹- روز چهارم به آشیانهٔ گرگ افکنده شد. ۱- گرگ در آشیانه نبود هنگامی که دوباره خواست به سوراخ رود، چون بیست و چهارپای آمد. همان گونه ابستاد، برجای خشک شد. ۱۱- در شب بیمن و سروش پرهیزگار میش کروش‌ای (۶) شیر پستان (= دارای پستان پرشیر) را به سوراخ بردند و او تا روز جرعه جرعه (۷) شیر به زردشت همی داد. ۱۲- در بامداد مادر زردشت بدان امید که شاید استخوانی از او (= زردشت) از سوراخ بیرون آورده، بدان جای رفت. ۱۳- و کروش بیرون آمد، فراز دوید ۱۴- و مادر اندیشید که گرگ است و گفت که: <فرز قدم را> بجویدی (= بخوریدی) بر اثر سیری از اوست که همی روی (۸) و فراز رفت چون زردشت را درست دید. آن‌گاه او را برگرفت گفت که: «در طول زندگی <تورا> به کس ندهم حتی اگر هر دو ده «راغ» (۹) و «نود» (۱۰) به هم رسند»؛ ۱۵- که این دو ده در میان (۱۱) آذربایجان <اند> که از چیچست شصت فرسنگ <دور> است. زردشت از راغ و گشتاسپ از

خودز بود و «از» این دو ده، راغ به نام ارغ پسر دور سرو پسر منوچهر است، که زردشت از نژاد او بود و خودز به‌نام نردز پسر منوچهر، که گشتاسپ از نژاد او بود

۱۶- این تئسان «پیامبری» او در هنگام زایش (=شود) بود.

۱۷- روزی یکی از آن پنج برادر کرب زردشت را دید. دیرزمان به بالا، فرود (=پایین) «و» به اطراف باگردش «سر» نگریست. ۱۸- پیروشمسپ پرسید که: «چه «بود» آن که به‌بالا نگریستی چه «بود» که به فرود «و» چه «بود» آن که به اطراف نگریستی؟»

۱۹- چنین پاسخ داد که: «آن که به بالا نگریستم، بدان سبب «بود» که دیدم که غره این «پسر» به آسمان بالا رود «و» از گفتار او روان مردمان به بهشت روند. آن که به فرود نگریستم، آنگاه دیدم که از کرده (=عمل) این «پسر» دیو و دروغ و جادو و بزی در زیر زمین نهان شوند و دوباره به‌سوی (=باعجز) به دوزخ افتند. آن که به اطراف نگریستم، آنگاه دیدم که گفتار این «پسر» همه زمین را دریابد (=به همه زمین برسد) و این که به عنوان خاتون هفت کشور باشد، و آنگاه «او» قبایی از هفت پوست پیوسته داشته که غره هفت امشاسپند در آن بود. ۲۰- قور برادر و خوش فراز رفت، چون به‌سوی راست رفت زردشت به چپ پناخت چون به سوی چپ رفت، زردشت به راست پناخت. و او بر قور برادر و خوش پنهان شد و یافت نشد.

درباره مخالفت او با زایشوران (=وادیان)

۱- این نیز پیداست که دیوان به انجمن جادوگران و منساوران پاژگ بردند که: «آن فرزند پیروشمسپ می‌شعور و خل و نپا تپا» (۱) (=دیوانه) است «از» عیج‌کس از مردان و زغان بیم ندارد و پند نپذیرد. ۲- به پیروشمسپ آگاهی آمد و پیروشمسپ به زردشت گفت که: «اندیشیدم که برای من پسری زاده شد که آسرون (=روحانی) ارتشتار (=سیاهی) و واستریوش (=کشاورز) (۲) باشد، اکثرین خل و دیوانه‌ای باید به سوی کریان روی تا تو را

درمان کنند!»

۳- زردشت پاسخ داد: «چنین اندیشی که آن پسر تو آسرون ارتشتار «و» واستریوش است». ۴- و به فرمان پیروشمسپ دو اسب به گروته بست و با پیروشمسپ رفت. ۵- چون به آن جای (=جای کریان) آمدند پیروشمسپ داستان را، چنان که بود، پیشی یکی از آن پنج برادر کرب گفت. ۶- آن جادوگر جامی گرفت و در آن اذرار کرد و گفت که: «این را این پسر تو بخورد تا درست باشد (=بهبودی یابد)». ۷- و بدین «شیوه» دآوری کرد، تا باشد که هم به سرشت ایشان گردد. ۸- زردشت به پیروشمسپ گفت که: «این را» به آن که حامی و دمنور (=مشاور) توست بازده! و برخاست و به جای «خوبی» بازرفت. ۹- زردشت در راه آن دو اسب را، به سبب تشنگی آب داد و اندیشید که: «پی‌سود بود رفتن من به درگاه کریان مگر این یکی که به سبب آب دادن اسبان آنگاه روان مرا افزونی «بود»».

درباره مجادله او با بدان

۱- این نیز پیداست که روزی دور سرو کرب که از همان پنج برادر «بود»، به خانه پیروشمسپ آمد. ۲- پیروشمسپ یک جام شیر اسب پیش «او» نهاد و گفت که: «فراز یز!» (=دعا بخوان)، ۳- زردشت با پیروشمسپ بیکار کرد (=مخالفت کرد) که: «من یز» (=من دعای خوانم). ۴- پیروشمسپ گفت که: «او (=دور سرو) این را ورد و دعا خواند» و تا سه بار در این باره «با یکدیگر» مخالفت کردند. ۵- زردشت برخاست و آن پای راست «خویش» بر جام گرفت و بریخت. ۶- و گفت که: «برهیزگاری را ستایش کنم مردان و زنان برهیزگار را ستایش کنم، ای پیروشمسپ پسر (=پخش، نعمت) را باید بدان کسی واگذاری که بدان ارزانی است». ۷- و دور سرو به زردشت گفت که: «چون تو نخستین «کسی هستی» که بهر و روزی مرا افکنده‌ای آنگاه تو را از عردو چشم ببرم (=کور کنم) و بهیرانم». ۸- زردشت مجادله کرد که: «من تو را به وسیله درست اندیشی با دو چشم بنگرم و تو را بهیرانم». ۹- ایشان

دیروزمان یکدیگر را به نوزنگاری (= انتقام) همی نگریه‌اند و سرشت ایزدی زردشت بر جادوگری او چیره شد.

۱۰- دوسرو فراز آشفته و اسب خواست، گفت که: «این را ایستادن‌نخوتان (= این را تحمل نمی‌کنم)» بر اسب نشست، چون اندکی رفته بود بر اثر دردی گران (= سخت) از اسب پیفتاد و مرد و فرزند و فرزندان فرزند (= ذوه) او نیز در همان جا مردند.

۱۳

درباره آرزوی پرهیزگاری او (= میل او به تقوا)

۱- چنین پیداست که چون پانزده ساله شد پسران یوزوشسپ از «فراوانی» پدر بهر (= سهم) خواستند و سهم ایشان از «فراوانی» یوزوشسپ بخشیده شد. ۲- در جامه‌ها کستی‌ای برد موکود (= دولا) که پهنای آن چهار انگشت «پود» و سه‌بار دیر کهر پیچاندن امکان داشت، زردشت «آن‌را» برآورد «و» غراز بست.

۳- این از راعنمایی بهمن بود که در هنگام تولد به اندیشه او پیامد و اندیشه‌اش را از خرچه به آیین نیست بجست و بدان چه به آیین (= درست) است، تفته (= راسب) کرد.

۱۴

درباره سوشسته و خشایشگر (= طبع وحیم) و بردبارانه (۱) او

۱- این نیز پیداست که رودی بود «که آن‌را» «برخه زن» یا «عن» (۲) می‌خواندند. از آن روی که به سبب عظمت و سرعت رود زن راه مگر این‌که برهنه باشد، توان گذشتن از آن نبود. و مردم پیر چنان که در دین آن‌که را پناه سال

است. عن خوانده شود - به سبب ناتوانی به‌شیروی خود قادر به رفتن در آن نبود. ۲- زردشت به‌گنار آب (= رودخانه) آمد، از زن و مردم پیر عفت تن آمده بودند، و او ایشان را مانند پل بگذرانید «این» نشان دل بودن «او» برای عمل کنندگان (۳) «پهلبدین» است یعنی گذارمگر (= عبوردهنده) ایشان به بهشت است.

۱۵

درباره راند سرشتی او

۱- پیداست هانی که برای ستوران یوزوشسپ اقرار شده بود، در تنگسالی نه‌تنها به ستوران یوزوشسپ «داد» بلکه به سبب بخشایش (= ترحم) به ستوران دیگران - که به سبب تنگسالی از گرسنگی دم یکدیگر را همی خوردند - به فراوانی آنگاه ایشان را «نیز علف» داد.

۱۶

درباره رها کردن او هوس «های» مادی «و» گرفتنش راه پرهیزگاری را

۱- این نیز پیداست که هنگامی که بیست ساله شد، برخلاف میل پدر و مادر «از آنان» دور شد. از خانه برفت. ۲- پرسید که: «کیست پرهیزگارتر «و» درویشان را پروراند؟» ۳- گفتند که: «آن کوچکترین پسر «تور» او بوده» که هر روز جامی آغزین، اسب بالا (= به اندازه قد اسب) بر از نان و شیر «و» خورشهای دیگر، به درویشان دعد. ۴- زردشت بدان جای رفت و برای صیاری و پرورش (= نگهداری، غذا دادن) درویشان، اندازه دو مرد گران (= قوی، نیرومند) خوراک به پیش درویشان برد کارکرد (= مؤثر بود).

درباره بخشایش (=ترحم) او نه تنها بزمردم بلکه نیز <بر> دیگر آفریدگان

۱- این نیز پیداست که او سگی دید که هفت بچه زاییده بود و تا آن‌گاه سه روز بود که خورش نیافته بود. هرچه دید آن‌گاه دهان بدان فراز برد و بمرمق بود، زردشت چاره کرد. به سرعت نان به سوی او برد اما چون <نان> را برد <مگ> بمرده بود

درباره گزینش خوب زن، بنابر آرزوی خود و خواست پدران و پیش از یافتن <زن> سزاوار نژاد خود را نیامیختن

۱- این نیز پیداست که هنگامی که پدر برای او زن خواست زردشت به زن خطاب کرد که: «باید روی به من بنمایی!» (= نشان دهی) برای این‌که چهره <و> رخسار و رفتار او را ببیند <و> این‌که چهره او دلپذیر است یا نه بپرسد. ۲- زن روی از او برگردانید ۳- و زردشت گفت که: «کسی که روی از من بازگیرد، مرا احترام نرزد» (۱) (= نکند).

درباره بند پذیرفتن از بدان و بچگان به خواهش شنیدن تا آن چند را <که> سودمندی <آن> آشکار است، آن را پذیرفتن

۱- این نیز پیداست که نزد گروهی آمد که در <آن> جای به دانش بسیار <از دیگران> شناخته‌تر بودند از ایشان پرسید که: «چیز است روان را فریاد -

رس‌تر؟» ۲- گفتند که: «درویشان را پروردن (= غذا دادن) و علف به گوسپندان دادن، هیزم به سوی آتش بردن و هوم به آب ریختن و دیوان را به گفتار بسیار ستایش کردن» - به گفتاری که درین گفته شود.

۳- آن‌گاه زردشت درویشان را پرورد و گوسپندان را علف داد و هیزم به سوی آتش برد و هوم را در آب نشتد اما سرگز، به هیچ روی دیوان در گفتار زردشت ستوده نشدند

درباره آمدنش به سی سالگی

۱- چنان پیداست که <بیا> گذشت سی سال پس از تولد <زردشت> ماه اسپندارمذ و روز انیران (سی‌ام اسفندماه) در آن سرزمین که چهل و پنج روز پس از نوروز جشن «پهاربوده» خوانده شد، رفته بود (۱) - جایی مخصوص پیدا بود، که مردمان از نواحی بسیار بدان جشنزار می‌رفتند - ۲- زردشت چون برای رفتن به جشنزار آغاز رفتن کرد در راه در دشت، تنها بخت، ۳- در خواب دید که: مردم گیتی با آرایش کامل (=آماده) <روی به> اباختر (= شمال) داشتند، تا این‌که همه مردم روی زمین در اباختر پیدا شدند، در رأی ایشان «میدیوماه آراستایان» (۲) - که آراستای برادر پرورشسپ بود - پیشتر از همه مردم، «میدیوماه» و سپس دیگران <به پیش زردشت رفتند.

۴- نشان <این> بود که نخست «میدیوماه» پس همه جهان مادی <به زردشت> بگروند

درباره آمدنش به هویرسنگی (= دیدار)

۱- <پس از> سپری شدن پنج روز جشنزار (۱)، ماه اردیبهشت روز دی

به‌هر (= روز پانزدهم) با‌ماده، زردشت برای کوبیدن هرم به‌کناره آب دافیتی فراز رفت، که به سبب دیدار زردشت در آنجا، رد (= سرور، رئیس) آبیاست. ۲- <عق> آب تا به‌چهارخانه (= خاصله کتف تا هرق) بود و زردشت بدان بگذشت، نخست تا ساق پای او بود و دوم تا زانو و سوم تا محل جدا شدن دو ران (= کشاله ران) و چهارم تا گردن. ۳- نشان این بود که دین او چهاریار به اوج رسد که تجلی آن با زردشت هوشیدر هوشیدرماه و سوتیانسی (۴) است. ۴- هنگامی که از آب بیرون آمد و جامه پوشید آن‌گاه بهمن امشاسپند را دید، به شکل مرد نیک‌چهر، روشن، برانزده که موی گزیه (= فرق‌دار، دوتا) داشت - که گزیه نشان دویی است - جامه‌ای که مانند ابریشم بود پوشیده داشت که هیچ بریدگی <و> درز در آن نبوده چه خود روشنی بود (= زیرا از نور بود) و بالای او (= قد او) نه برابر زردشت بود.

۵- از زردشت پرسید که: «کیستی و از چه کسانی؟ به‌چه چیز آرزومندتری و کوشش تو برای چیست؟» ۶- و پاسخ داد که: «زردشت سپیتاماتم در جهان <به> برهیزگاری آرزومندترم مرا آرزوست که بر آنچه خواست ایزدان است، آگاه باشم و چندان برهیزگاری ورزم که مرا به جهان پاک بنمایند (= راعنمایی کنند)».

۷- بهمن به زردشت فرمود که: «بالا رو به سوی انجمن می‌نویان!»، ۸- آن اندازه را که بهمن به نه‌گام رفت، زردشت به نود گام <رفت> و هنگامی که نود گام رفته بود انجمن عنت امشاسپند را دید. ۹- هنگامی که به بیست و چهارپایی امشاسپندان آمد، به سبب روشنی بزرگ امشاسپندان آن‌گاه سایه خویش بر زمین ندید. ۱۰- انجمن‌گاه (= محل انجمن) در ایرافریج بود، در سوی خراسان (= مشرق) دربار (= ساحل) دافیتی ۱۱- زردشت همانا برد، گفت که: «همان به اورمزد، همانا به امشاسپندان!»، و پیش رفت، در جای پرستگران بنشست.

کدام؟ سرم‌کدام؟» ۲- اورمزد پاسخ داد که: «نخستین برتری اندیش‌فشیگ، دوم گفتار نیک، سوم کردار نیک»، ۳- زردشت پرسید که: «کدام نیک، کدام نیک‌تر، و کدام از همه برتر است؟» ۴- اورمزد پاسخ داد که: «تمام امشاسپندان نیک دیدار ایشان بهتر، خدایان‌داری ایشان از همه برتر». ۵- پس درگانی بنمنا (= منشاعر) و جدایی <آن‌ها را> در هر نظم نشان داد، گفت که: «از این می‌خواه آن‌گاه کسی که دروند (= گناکار) است بدکاری را درست داشت - آن بدکاری آرزوی اهریمن بود - برهیزگاری را می‌نوی اغزونی (= سپندهر - اورمزد) اورمزد برهیزگاری را درست داشت، و اساساً جدایی روشن‌دان را از تاران (= آفریدگان اورمزدی را از آفریدگان اهریمنی) در هر نظم بنمود (= نشان داد)، ۶- و گفت که: «ما خودی‌نورا (۱)، نه آرزو، نه گفتار، نه کردار، نه دین، نه وجدان با هم است. آن‌که روشنی را دوست دارد، آن‌گاه او را جای بها روشن‌دان است <و> کسی که تاریکی را، با تاران».

۷- در همان روز سه بار خرد همه آگاه (۲) (= دانش اورمزدی) را به سوی <زردشت> برد، در همان دیدار نخستین آسمان را با روشنی بزرگ و درخشش نشان داد، با <این>، خوداری تیرگی را از نظرس بازداشت، که دیدار ایزدان با تاریکی است.

۸- <اورمزد>، چهره خویش را به اندازه آسمان بدو بنمود (= نشان داد) که سر در اوج آسمان داشته و پدای هر آسمان پایین <و> است از او به هر دو سوی آسمان می‌رسید. ۹- و آسمان را به مانند جامه‌ای پوشیده داشت و شش امشاسپند هم‌قد او پیدا بودند بدان‌گونه در دنبال هم، که هر یک اندازه انگشتی از دیگری آشکار بود. ۱۰- امشاسپندان به شروع ساخت (۳) (= آزمایش ایزدی) در دین را، نشان دادند. ۱۱- نخست کوره آتش را و زردشت به‌سویله اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک سه گام پیش رفته، زردشت. ۱۲- دوم فلز گرم بر سینه <او> ریخته شده بر او پیش‌برد (= بهج برد) و به دست گرفت و به‌سوی امشاسپندان داشت. اورمزد گفت که: «پس از <رواج> پاک دینی، هنگامی که اختلافی در دین باشد آن را شاگردان تو بر او (= پیشوا) بریزند <و او> بدست بگیرد، با <زدیدن> آن همه جریان ملایم <بدو> بگروند. ۱۳- سوم دیدن با کمارد، پیدا شدن دیون شکم جریبان یافتن خون به بیرون، پس دست بر <آن> مالیدن <و> درست شدن.

۱۴- با این نشان داده می‌شود که تو و عیدیان تو با وجدان استوار دینی، دین پاک را بپذیرند. آن‌گونه که با چرخ سوزش آتش و جریان فلز گرم و پذیردن

درباره سؤال پرسیدن زردشت

۱- از اورمزد پرسید که: «هر جهان مادی نخستین برترها کدام است؟ دوم

با تیغ از دین به برف‌گودند

۳۳

دربارهٔ هفت دیدار دین، که به اندازهٔ هفت امشاسپند است، که در هفت جای بود

۱- دیدار نخست، زردشت، به سبب اورمزدی بودن، باتن اورمزدی در کنار آب دائمی به دیدار آمد

۲- دوم، به سبب بهمنی بودن، از پنج‌گونه گوسپند که نماد مادی بهمن‌اند، هفت «تن» در گریوه دایوسند (۱) به دیدار زردشت آمدند. در آن روز بهمن‌ار آمدنشان (= آمدن گوسپندان) به دیدار، زبان ایشان گسوده شد «و» به زبان مردم «سخن» گفتند

از آبریان: قوی مای «به» نام «ارزوای» از سوراخ زبان، قاقم سپید، سمور سپید، «از» برف‌گان، کرسفت مرغ و سیمرغ، از انواع دیگر، از خراج رفقاران (= جانوران وحشی): خرگوش، که راعنمای ددان به‌سوی آب است و از چرا آزانیان (جانوران اهلی): خریر سپید، ایشان (= جانوران) به مردم سخنی (= به زبان آدمی) دین را از اورمزد پذیرفتند و به ردی (۲) (= سروری، ریاست) «این» پنج نوع گماشته شدند که تا همه جانوران نیز به زبان خویش، چندان که آنان را دانش، توان، نیروست، ستایشگر دین باشند «دین نیز» دربارهٔ نکشتن و آزار نرسانیدن و نیک داشتن پنج نوع گوسپند به زردشت شکست - ترین اندر زما را فرمود

۳- دیدار سوم، به سبب اردیبهشتی بودن، مینوی آتشی با زردشت در آب سجن (۳) به دیدار آمدند. در آن دیدار، نیک داشتن آتش بهرام، نگهداری و پرستش همه آتشیها بدو نشان داده شد

۴- دیدار چهارم به سبب شهریوری بودن، مینوی فلزات، در سرای روستا در مینا (۴)، (۵) با زردشت به دیدار آمدند. نیک داشتن فلزات دادن سلاح و ابزار جنگ را به او اندرز داد

۵- دیدار پنجم به سبب سپندارمزی بودن، مینوی کشورها ناحیه‌ها و استانیها و روستاها و دهها چندان «که» بایسته بود، با زردشت به دیدار

آمدند. در سردیوس بر گریوه دمنان (۵) (۶) - که چشمه‌ای است از اسفونذکوه بیاید و به دائمی رود، دربارهٔ نگهداری و پرستش زمین این را نیز اندرز داد که هر ده را گواه مؤمن و عز روستا را داور قانون‌دان و هراستان را موبد راستگام و هرناسیه را رد پاک «بیاید» کماردن. راس همه معان، اندرز بدی (= مشاور کل)، موبدان موبدی تعیین کردن و خدایی (= حکومت) اورمزد را به‌وسیله او بنام دامن

۶- دیدار ششم، به سبب خردادی بودن، مینوی دریاعا «و» رودما در اسفونذکوه با زردشت به دیدار آمدند. دربارهٔ نگهداری و پرستش آب «اندرز» گفت.

۷- دیدار هفتم به سبب امردادی بودن، مینوی گیاهان در «درجین زیاره» (۷) در ساحل آب دائمی، یا جای دیگر، با زردشت به دیدار آمدند «اورمزد» نگهداری و پرستش گیاهان را بر او (= زردشت) آشکار کرد. ۸- دیدار هشتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است (۷).

۲۴

دربارهٔ کمال دین

۱- که در هر ده سال میدیوماه آراستایان به زردشت گروید ۲- پس با دیدار یافتن دوباره به دیدار اورمزد آمد، و گفت که «در ده سال یک مرد بهمن گرویده» ۳- اورمزد گفت که: «روزها» پی» یابند که «تنها» چندان به تیر نگزیده باشند زیرا آفرینشی مادی رستاخیز این است که جز دعاک (= ضحاک) همه‌کس به داد فرسگر کرداری (۱) (= قانون بازسازی زندگی) بگروند و دعاک توبه زاکرده کشته شود

۴- در همان دیدار هنگامی که از پیش اورمزد بیامد، دین کامل را، به راستی به سپندارمذ آشکار کرد ۵- پس از آن، در طول دو سال کوبیا و کریجای (۲) گشتاسب، به فرمان گشتاسب، به دشمنی سی و سه دروغ دربارهٔ او گفتند. آن سی و سه دروغ نمودار سی و سه دین بد (= اعتقاد نادرست) بود که به مخالفت

با دین ایزدان آمد. به پیدایی از دین آن سی و سه بُد نشان بستن سی و سه قافون بد به سی و سه ثواب برتر است (۳). شرح <آن> در دین تا <آن‌گاه‌که> گشتاسپ - پس از باز نموداری (۴) ارائه، نشان دادن) داستان وار و بسیار گونه و خشنوری (۵) پیامبری و مینوسرشتی که به گواهی سه امتاسپند ایر گشتار یعنی بهمن، اردیبهشت و آذر برزین مهر، که به تجلی مادی به گشتاسپ و انجمن بارگاعیان آشکار شدند دیده شد - دین را از زردشت بپذیرفت <پیدا است>.

درباره آنچه از پیش، از نیکی زردشت (= به سبب نیکی زردشت) دیده شد <و این‌که> چگونه او به نموداری (= هدایت) از او ره زد <دین را> به جهانیان نمود

۱- که در ده سالگی <دین> «میدیوماه» در نیشنان پیشه، (۱) که جای خوک و گراز است، <به دین> گرود، ۲- و در بیست سالگی کوی پسر کندها (۲) (۳) بگرود، ۳- در سی سالگی <دین> میرونان (۳) به شهرهای ایران رسند و آن نژاده‌ترین (= اصل‌ترین) کویها را برده گیرند ۴- در چهل سالگی «وعونیم» اوروشتاران (۴) زاید ۵- در چهل و هفت سالگی <دین> زردشت درگذرد در حالی که او را عفتاد و هفت سال و چهل روز باشد در ماه اردیبهشت روز خور (روز یازدهم) <که با حساب> هشت ماه و عیزه (= کبیسه) به ماه دی روز خور برده شده است (۵). که مراسم یزش همچنان در اردیبهشت ماه است. ۶- در شصت و سه سالگی پُرشوشتر (۶) درگذرد ۷- <و> در شصت و چهار جاماسپ، که پسر از زردشت موبدان موبد بود، ۹- در عفتاد و سه سالگی «عنگ» اوروش (۷) پسر جاماسپ <درگذرد> ۱۰- در هشتاد سالگی «آسموخونت» (۸)، ۱- در هشتاد سالگی «ویشیا» (۹) که اخت جادوگر نیز خوانده شود - شش <تن> از دینوران (= دینداران) بزرگ را بکشد که است: دو دختر زردشت که نامشان «فرین» و «سریته» است و «اغلوسنود» میدیوماه و سه <تن> دیگر که در دین مشهورند (۶). ۱۱- در یکصد سالگی از «وعونیم» که در چهل سالگی

دین زاده شد، «سپین» (۱۰) زاید و در دویست سالگی <دین> درگذرد با <داشتن> صد شاگرد ۱۲- در سیصد سالگی <دین> در روز شنبی (۱۰) (= تاریکی، کسوف (۴)) یاشد، پس دین آشفته شود و خدایی بلرزد

درباره سه قانون که زردشت به برتری آموخت (= تعلیم داد)

۱- نخست این <که>: به «مجادله» فاراست نزد کسان مرویده ۲- دوم اگر با شما به منم رفتار کنند داجگری پیش گیرید ۳- سوم خریدوده کنید که برای ادامه تسل پاک بهترین کارهای زندگان است و عامل نیک زانی فرزندان است (۱) (۹)

است. یزش گیاهان، گشت بزاندی (=گاشته را به در رسانیدن) و برای خوردن افراد شایسته آماده کردن است. یزش همه ایزدان ستودنی، روستان (=آفریده‌های اورمزدی) و آفریدگان مادی، به‌علاوه ستاییدن و با دست آذان جنگیدن است، که ستایش درست به‌ذکر درست دین شاید (=ممکن است)، یزش سرکشی پیشه خود را چندان که ممکن است - وظیفه > خود را > کم‌گناه‌تر روا داشتن > ۵- پنجم، از روی میل (۵)، به‌اتر روز با دروچ خود جنگیدن و درازی زندگی (=در طول عمر) از اعتراف به‌دین برگشتن و وظیفه را از دست نداشتن است. آن ده نفر را

۶- نخست، برای لزوم نیکنامی سالار، آموزگار، رد (=رئیس، سرور) و دیگر خدش، به‌نیکنامی رفتار کردن.

۷- دوم، برای به‌تمام‌نبودن سالاران از بهنجایی سخت دور بودن.

۸- سوم، برای چوب خوردن و برای آزار ندادن از آموزگار خود - یا آن چوب دراز بدان چه از آموزگار خویش - ششیده است، بدان > او را > به‌تمام نکردن > ۹- چهارم، برای نذردهن شهرت از برهیزگاران آنچه از آموزگار خویش آموخت، به‌رادی به شایستگی باز سپردن.

۱- پنجم، برای رواج دین، مزد شرافکاران > و > کیفر گناهکاران را به داد نهادن

۱۱- ششم، برای جای دادن برهیزگاری ایزدان در خانه خویش، راه نیکان را به‌خانه گشاده داشتن.

۱۲- هفتم، دروغ را ناآگاهانه در یاد (۶) زنده ندادن، با نیکان‌کین ندانستن و به‌توبه‌ناکردن از گناه، اصرار نورزیدن است.

۱۳- هشتم، برای بریدن دروغ از یاد، کین را از اندیشه دور کردن و از گناه به‌سرعت توبه‌کردن.

۱۴- نهم، پیشروی و پسروی دین را به‌شناختن است، پیشروی > یعنی > دین را در پیش گزار داشتن و کار و بهر بدان خواستن، پسروی > این که > اگر بلایی به‌دین رسد، دین را باز پس داشتن و تن را به‌عنوان سپردن داشتن.

۱۵- دهم، برای فرمانبرداری، نسبت به‌خدای (=فرمانروا) و رد (=رئیس) و دستور دینی فرمانبردار بودن.

درباره پنج خوی آسرونان (=پیشوایان دینی) و ده اندرز که همه آندرزهای دین بدان پیوسته است (۱)

آن پنج خوی:

۱- نخست بی‌گناهی.

۲- دوم، گزینش میان اندیشه‌ها، گفتارها، کردارها > که > اساساً شناخت نابودی از بقاست، چون > شناخت > خرفستاران (=چانداران زبانه‌سار) از دوست‌بازان و دعش > شایسته > از دعش > ناشایست > (۲) که > شناخت > برهیزگاران شایسته از گناهکاران ناشایست است.

۳- سوم، دستور داری (=بزرگداشت دستور)، یعنی آنچه داناترین و راستگوترین رد (=پیشوای دینی) به دانایی، بیاورد (=تعلیم دهد) به‌راستی فرا گیرد.

۴- چهارم، یزش (=پرستش، عبادت)، که ستایش اورمزد شناختن > و > اندیشیدن > را > است به عنوان اصل همه نیکی > آفرینندگی > و > خدایمی > (قدرت)، به‌طرف بودن به دین او و گشتی، نشان دینش را بسته داشتن است، یزش روشنایی (=ثوابت) تک‌ریم آنداست (۳)(۴). یزش چهار مادری، که آتش آب و زمین و باد (۵) است، که آفریدگان مادی از آن ساخته شده است - پاک > و > پاکیزه از مردار و دشتان (=نایکی زتانه) و گند و دیگر آلودگیها داشتن است، تا باشد که چهره‌ها که از آنها ساخته شوند، درست به‌رشد، خوشبوتر، و پاک‌تر و کم‌عیب‌تر باشند. یزش مردم، رادی برداشتن و خواسته (=مال) است. یزش گوسفندان غلف > دادن > و کم‌آزاری و به‌اندازگی (=اندازه نگیداشتن)

برده است (= رسته‌ای در باب موضوعی است). درباره چندی و چونی آن به عنوان مثال نموده می‌شود (= نشان داده می‌شود) مانند: «پیکار رستگان» که تاغونپای پیکار (= نزاع) از آن پیداست. «زخمستان» که دینه زخم از آن پیداست. و «سنورستان» که گناه و میزان دینه زخم برستوران و کوسپندان از آن پیداست. «ارثستان» که «قانون» کارزار از آن پیداست. «قشورس مورستان» که آیین مالکیت و نگهداری گوسپند از آن پیداست. «دانه کارستان» که «آیین» بازیگری از آن پیداست و «ورستان» که «آیین» ور و پساخت از آن پیداست. دیگر به همین گونه (۵) ...

۵- پس گاهان به یک‌هزار و شانزده گاه بخش شد و نسکها به هزار و یک فرگردد. که عادت (۶) رد نسکهاست و ایریمن (۷)، که برترین سخن درباره رستاخیز است، رد فرگردعاست و بر دیگر فرگردها آن‌گونه گرد آمد که هزار کلیم (۸) (۹) غله و علف بسته را، اگر روی آن عزار، یک «کلیم» بزرگ بگذارند که همه را از تگرگ و باران و آن باد گرم و سرد تکه‌دارد.

۶- و پس گاهان به شش‌هزار و شصت و شش واژه بخش شد و بر نسکها همگی نیز شش‌هزار و شصت و شش دادستان (= حکم) برده است. شش‌هزار و شصت و شش واژه در گاهان نمودار «ی» است از آمدن پتیاره (= ایریمن) بر آفرینش تا به فرجام شش هزاره. هر هزاره‌ای ده سده، که «بررویهم» شصت سده باشد و هر سده‌ای ده دهه، که در آن سرما و تنگی سخت باشد، «بررویهم» شصت دهه باشد. و هر دهه‌ای ده سال که «بر رویهم» شش‌هزار سال باشد (۹).

شش واژه نخست گاهان نمودار شش هزاره است و پس شصت، آن شصت سده و پس شصت، آن شصت دهه و پس شش‌هزار، آن شش‌هزار سال را. ۷- ایریمن که انباز اردیبهشت (۱۰) در سر (= پایان) گاهان است «نمودار» آن پنجاه و هفت سال سوشیانس است و نیز بدین سبب «ایریمن» «و» از «ستایش اهلوی» تا سر (= پایان) «ایریمن یزشی» همه پنجاه و هفت واژه است. چنان‌که «ایریمن» بیست و چهار، «ستایش اهلوی» دوازده و «ایریمن یزشی» بیست و یک. همه «یا هم» پنجاه و هفت «واژه» است (۱۱).

درباره سه بخش دین (= کتاب اوستا) که کلی و میانه و مشروح است که تقسیم آن همانند و همسان اهورنور است، که خود نشان نسکهاست

۱- نخست «اهورنور» به سه «پیمان» بخش شد که در دیگر در (= باب) نمود (= نشان داد). به همین سان گاهان را نیز سه «بخش» است که سه گاه، چهارگاه و پنج گاه است (۱). هم‌چنین نسکها را نیز سه «بخش» است که گاهانی و عاهمانسری و دادی (۲) خوانده شود. ۲- و پس اهورنور به شش بخش شد که نیم‌گاه خوانند. هم‌چنین گاهان را نیز شش «بخش» است که خوانده شود: «اهنودگاه» و «اشنودگاه» و «سپندرمگاه» و «وهرخسترگاه» و «وهریشتو» اشنودگاه و «هفت یسن» (۳). هم‌چنین نسکها را نیز شش «بخش» است چنان که گاهان را دو «بخش» که خوانده شود: یکی «گاهان گاهانی» که یشت است، یکی دیگر گاهان. هاهمانسر را نیز دو «بخش» است: یکی «مانسر پردخشگ» آراستار، که «پچین» و «دوشتاقتی» است و یکی «مانسر پردخشگ» به که هاهمانسرهای دیگر است و دادی را نیز دو «بخش» است که یکی «دادجدیو» است - که «ویدیوداد» است و یکی «داد زردشت» که دیگر داده‌است. ۳- پس به بیست و یک بخش شد، هم‌چنان که اهورنور را بیست و یک واژه است. و گاهان «نیز» بیست و یک است که اهورنور، ستایش اهلوی «و» بهان کرداری است از یانیمهن تا ایریمن که با هم بیست و یک‌اند. نسکها «نیز» بیست و یک است (۴).

۴- پس گاهان به دویست و هشتاد و هشت و چست (= بند) بخش شد. نسکها نیز به دویست و هشتاد و هشت رسته که هر رسته‌ای دری (= بابی)

۵- برمراری (موجوده زنده به وسیله خورشید، آب، و هوا) آتش، که آتش را به اندازه گذارده شده است، بدان می‌گویند. چون همان است که دیگری برای ساختن خوراک، که خورش و آب در آن هوا روی آتش نهاده و آتش بیرون آب درون را گرم کند تا خورش به بمان (توام) رسد. و آنچه شایسته است از دنگ بیرون گرفته شود، ۶- که شکم همانند دیگری است که خورش و آب درون خود دارد. به وسیله آتش جانی به آیین گرم شود. هنگامی که به جهت خویش آمد، به وسیله نیروی دانی آنچه روتن زورمند است به دل کشیده شود. ۷- که از دل به شاعرگ. به وسیله خون «آنها» به سر و دیگر «اندامهای» تن روان شده و بر مغز سر افزون‌تر باشد. بینایی چشمها و دیگر حواس از اوست. دست و پای نیز از آن زور بخیزند و آنچه غیر لازم است به زور می‌پوزایی (= دفع) به بیرون رانده شود. سرانجام فرازگشتن (= مردن) جان، نخوردن (خو) (= وجود)، نزاری آتش جانی، سرد شدن دست و پای و برخاستن از دل و سرد بودن مصلحت، از میان رفتن روشنائی چشمها، همانند سرد شدن آتش است (۴).

۷- و سیاهید روان است، که خدای (= فرمانروا) و نظم‌دهنده تن است، که بر آن رد است. جایگاه در او دارد. همانند است به افزون‌ده آتش که مراقبت، پاک و درست داشتن کنید و برافروختن آتش در وظیفه اوست.

۸- و آن هنگام که تن خفته است، روان بیرون شود، باشد که نزدیک خواب باشد که دور بیرون. (شیء را بنگرد) (= نگاه کند)، به هنگام بیداری دوباره در تن روده مانند آن هنگام که وظیفه آتش افزون‌ده، نزدیک آید این بد آتش افزون‌ده است. هنگامی که آتش را نهفت خواب در کنید را بست باشد که نزدیک خواب باشد که دور بیرون. ۹- اما چون که آتش افزوده مادی خواب کنید ساخت جهانیان و آتش افزون‌ده مردم و جان می‌فرو، فن آفریده دادر «و» نظم‌دهنده تن روان می‌نوی است، از هر حیث بخشها، ویژگیها «ی» آنها را به مجسم کردن و نیز به وسیله دانش قاتل به استدلال‌طلبان نشان دادن، ممکن نیست. ۱۰- اما می‌فرو را به جهانیان به دلیل و قیاس و همانندی و نشانه شاید چنان که شاید بودن - نشان دادن (۵)، ۱۱- چنان که مردی در سرزمین هندویان کرگدنی یک شاع دید، او را گرفتن و به ایرانشهر (= کشور ایران) آوردن، نظوانست، برای نشان دادن او به ایرانشهریان (= مردم ایران) بردیوار (۶) (۷) او را به دیکرینیکم. همان‌سان «که بود» بنگارد (= نظامی کرد).

به نام ایزدان، گفتار زادسیرم جوان چمان

۲۶

درباره ساخت (= ترکیب) مردمان از تن، جان و روان

۱- که تن، که سازندگان آن گوشت، و استخوان و پی «و» دیگر... اند همانند است به خانه که ساختن (= ترکیب) از گل و سنگ و چوب «و» دیگر... است.

۲- فروید (۱) رویاننده که دست «و» پای برویانده و نری و مادگی دیدید آورد و رگ و پی را بسازد و استخوانها را به هم پیوند دهد و راه گذر پدید آورد، که در و روزن گشاید. همانند است به بهی که خانه سازد.

۳- و جان، که تن را زنده دارد. همانند است به آتش اندر کنید که بر آتش «سگاه» نشاند. از این روی که آتش جای بر آتشگاه «دارد» و به همه سوی گرمی برساند، روشنی و فروغ به در پیچکند، در سراپها دیده شود و خود با خورش ز دست کند، اگر از خورش دور ماند. نزار «و» ناتوان شود نخست اطراف گنبدها پدید می‌شود. هنگامی که کاملاً سرد شد، همه گنبد سرد شود. آن نور و روشنائی که دیده می‌شود نیز ناپیدا شود، همین‌گونه گرمی جان روشنی و گرمی است، جای آن در دل است، چنان که آتش را «جای» بر آتشگاه است، و خون را در رگها گذاخته، همه تن را گرم دارد. نور «و» فروغ را بالا برد، به دو روزن (= سوراخ) که بر سر است - که خود چشمانند - پیچکند. بینایی چشمان، بویایی بینی‌ها و شنوایی گوشها و مزه‌گری (= چشایی) دهان و بساواپی (= لامسه) تنها و جنبش قالب از این چیز (= سرشت) است (۲).

مهر: پی، رگ

ناهمید: گوشت، استخوان

تیر: استخوان، گوشت

ماه: مغز، استخوان

استخوان: گوشت

گوشت: استخوان

پی: رگ

رگ: پی

پوست: موی

موی (۴)

۱۳- گردش ماه در یک ماه، تیر در سه ماه، ناهمید در ششماه و نیم، مهر در یک سال، بهرام در یک سال و نیم، اورمزد در دوازده سال، کیوان در سی سال است.

۱۴- در تن اساسا چهار آب (=مایع) است که خون و بلغم و زردآب و سوداست.

۱۵- گوهر (= سرشت) خون، گرم، و مرطوب و رنگ آن سرخ و مسزهاش شیرین و جای آن در جگر است. بلغم، سرد، مرطوب و سفیدرنگ، مسزهاش و جای آن در شش است. زردآب، گرم، خشک و سرخ رنگ به زردی گشته (=متمایل به زردی) و مزه آن تلخ و جای آن در زهره است. و سودا، سرد، خشک و رنگ آن سیاه و مزه‌اش ترش و جای آن در سپرز است.

۱۶- پیش از آمیزه‌ها (=اخلاط)، خون به جگر رود، و پس، انحر جوشی کوب (=تپش، ضربه) به دل انگند، شش «آن را» چیند (=جذب کند) و به بلغم بگرداند (=درآورد، تغییر دهد)، پس زهره - آن که باریک و تیز است، و بالای جگر قرار دارد - «آن را» برآغند (=بالا کشد) و «این» زردآب باشد، پیوسته دهان گشاده دارد، زردآب را برشکم ریزد تا خورش را بگوارد (=مضم کند)، سپس سقیری (=زوائد) که باز ماند، به سپرز فرو انداخته شود. «و این» سودا باشد (۵).

۱۷- پس از این هر چهار آمیزه (=خلط)، تخمه‌ها که جای «آنان» در اوج سر، درون مغز است، به وسیله آن رگ، که در پشت است، بالا رود، زور ناشی از چهار خلط را به اندام، دوباره به سوی جگر کند زور را از همه پیکر «و» تن برجیفت (=جذب کند، به خود کشد)، در چهره استوار کند «و» به

۳۰

درباره ساخت (=ترکیب) مردمان (۱)

۱- که همانند مردان (=مردمان) چون سپهر آسمانی گردان است، که «آن را» چهار میخ، که هر میخی را سه اختر است، چه ساخت همه مردمان از لا به وسیله چهار «نیرو» است، که قنی و جانی، «دانشی» و روانی است (۲). ۲- عریکی «از این چهار نیرو» را سه بخش است.

۳- قنی سه که «قنی گردی» (=جسمانی، مادی) و «آبی» و «یادی» است. ۴- قنی گردی به وسیله هفت لایه (۳) کامل شد که اندرونی‌ترین آن مغز، پیرامون مغز، استخوان، و پیرامون استخوان، گوشت، و پیرامون گوشت، پی، و پیرامون پی، رگ، و پیرامون رگ، پوست، پیرامون پوست مری است.

۵- و مغز به ماه نیازمند شد، که دشمن او ماه ایاختری است، که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن، به سبب سرشت درست، مغزها را افزون کند، ماه ایاختری تباد گرداند. در میان ایاختران (=سیارات) اندرونی‌ترین (=داخلی‌ترین) لایه را دارد.

۶- بالای ماه، تیر و جای او در استخوان است. ۷- و بالای تیر، ناهمید و جای او بر گوشت است. ۸- بالای ناهمید، مهر و جای او بر پی است. ۹- و بالای مهر، بهرام و جای او بر رگ خونی است. ۱۰- بالای بهرام، اورمزد و جای او بر پوست است «که» زیباکننده تنها است. ۱۱- بالای اورمزد، کیوان و جای او بر موی است. ۱۲- نگاره (=تصویر) آن این است:

کیوان: موی

اورمزد: پوست

بهرام: رگ و پی

شکل تخم فراز ریخته شود. زایشی و هستی مردمان از آن باشد (۶).

۱۸- آن چهار آمیزه (=خلط) جداچهره (=مغایر) جداکار (=دارای وظیفه جدا از هم) به چهار طبقه مردم (=همانندند) که: آموزگار، آسرون (=روحانی)، زنده (=کشنده)، ارتشدار، و پیروش دهنده، کشاورز، برستار (=نگهدارنده) پیشه‌ور است.

۱۹- تخمه برایشان (=چهار آمیزه) مانند شیریار بر چهار طبقه است. ۲۰- از این روی فرمانروایان پشت آزادگان خوانده می‌شوند که همچنان که تخمه از همه تن نیرویی به‌خویش کشد و با فراز ریختن (=آن) کالبد و نمادی همانند از آن داشته شود. همان‌گونه، همگان، مرکب که به‌راه آیزد است. کردار مورد علاقه فرمانروایان را انجام دهند.

۲۱- باد (=نفس) را جای در دل است، چنان که ذاتا نه‌گرم است (=و) نه‌سرد، به‌وسیله آتش درون دل که سردی و رطوبت تنی با آن آمیخته است، همان‌گونه به‌اندازه گرم شود، و همه تن را گرم دارد. چهار ابزار تن نیز همچنان به‌وسیله او فراز روند. همچنان که آب جاری به‌وسیله باد، هنگامی که (=نفس) به‌وسیله تابش آتش دل، بیش از اندازه گرم شود، به وسیله نیروی برآنج (=بازدم) با دمش بادیرون تازد و از فروهر اندروای (=فضا) خنکی پذیرد و به‌وسیله فروز آنج (=دم) دوباره به دل رود. یا پذیرفتن (=و) سپردن نیروی متناسب، باد پرورنده تن را زنده دارد.

۲۲- جانی سه است: جان، بوی، فروهر (۷).

۱۳- و جان روشن، گرم و هم‌سرشت (=اصل) آتش است. نخست با تخم، که آتش تخمه (=از اصل آتش) است، در جای رود. ماه چهارم با تاخشن به‌کالبد تن آشکار شود. نخست چشمان نگاشته شود (=نقش کرد) و روشنی آتشین (۸) (=آن) خود به‌وسیله چشمان برید آورده شود، پس (=به‌سبب) آفرینش کامل سر در اوج مغز جای گیرد، دوم به شکل آتش در دل رود، و آنجا جایگاه اصلی اوست. سوم از همین بخش (=دل) به بیگر آتش به شکم فرو رود. آنجا جایی بگیرد و هم‌بندی (=ارتباط) هر سه را (=آن که در مغز است، آن که در دل است و آن که در شکم است) نظم دهد، زیرا که نخست خوردنیها (=و) آشامیدنیها - زنده نگهدارنده جانها - درون شکم رود، با پیکار خرداد و امرداد آتش برپروزد. از آنجا فروغ به دل رود (=و) آتش درون دل را نیرومند کند و آن‌گاه از دل باد گرم یک چهره (=دارای سرشت واحد) به (=شکل) سه آتش در تن جای دارد.

۲۴- وظیفه ایشان جداگانه بیداست. ۲۵- چه از آن که در مغز سر است، حواس متعصب شوند که: بینایی و شنوایی و بویایی و چشایی و بسانوایی هستند. ۲۶- و کار اصلی آن (=آتش) در دل، باد در آنج و فروز آنج (=بازدم و دم) را به وسیله آتش بزرگ، گرم کردن است، که جنبش همه تنها همانا از این نیرو است. ۲۷- و آن (=آتش) که در شکم است، به چهار روز بخش شد که: آنجا (=جذب‌کننده) و گیرا (=ماسکه) و گوارا (=عضم‌کننده) و سپوزا (=دفع‌کننده) است.

۲۸- زور آنجا (=نیروی جذب‌کننده) که خوردنیها (=و) آشامیدنیها را به شکم و جای خود کشد، به‌کار فرمان (=دکارفرما، ناظر) همانند است که ابزار (=بایویه)، گوشت، خوردنیها را بخرد (=و) به‌خانه فرستد.

۲۹- و گیرا (=ماسکه) که سوراخ شکم را گرم کند و آب روشن زورمند را برچیند (=جذب کند) و به چهار بخش کند و خون به‌جگر و بلغم به شش و زردآب به زهره و سودا به‌سیرز فرستد، به‌تناسبم کننده خوراک (۹) (=همانند است).

۳۰- سپوزا به جاروب (۱۰) (=همانند است).

۳۱- و این سه آتش، آن که در سر است، آسرون سرشت (=روحانی طبع) و آذرغریغ او را یارتر است. آن که در دل است، ارتشدار سرشت و آذرگشنسب او را یارتر است و آن که در شکم است، کشاورز سرشت و آذر برترین مهر او را یارتر است.

۳۲- بوی درون جان آمیخته است و حس تشخیص جان بیشتر از بوی است (=و نیز) همراه نیروی روان تنی است (=یعنی جان، بوی و روان تنی هر سه با یکدیگر همراه هستند)، هنگامی که تن را خواب گیرد، جان در تن است. روان بیرون (=تن) و بوی میان ایشان پیامبری کند و آگاهی از روان پذیرد و به‌جان نماید (=نشان دهد). جان به شوق، (=که) نگهدارنده است، بسیار و سرانجام که تن گذرد (=بمیزد)، به سبب سرشت آتشی، هنگامی که از زمین به‌مینو رود، نخست به آتش آمیزد و آن سه‌روز پس از مرگ در نزدیک تن ایستاده (=و) به‌کالبد تن، همی نکرد (=و) بر آن گیرد. هنگامی که سگ و پرند و پشوا و تن را پاره کنند، بترسد چنان که میش از گرگ، و با سگ و پرند و مجادله کند که: «این پیکر مرا مخورید!» که او زرد سرانجام نیز (=آن را) در تن پسین (=در سناخین) از من بازگیرد.

۳۳- شب سوم، در بادداد، روان تن گناهکار، هنگامی که (=بایویه) از

یکدیگر جدا شوند، روان با بوی پیکار کند (= نزاع کند) که: «تو که بوی <عسقی> به آن جهان بالا بروی، اما مرا اینجا رها کنی. ۳۴- اگر پرهیزگار است <بوی> همراه روان، از ایزدان مزد اعمال بخواند، مانند رایزن <و>». مشاور که در فرجام فبزد، با سپید به درگاه شهربار رود و پاداش مشورت نیک <خویش را> بیابد.

۳۵- فروغ بالاننده با تخم در جای رود و در همان گام از تخم (= حالت تخم بودن) به آمیزگی (= اتحاد تخمه نر و ماده) و از آمیزگی به پیوخونی گردانیده شود (۱۱). و پس چشم و دیگر اندامها نگارده شود و پس دارای تیره پشت شود. از پشت (= ستون فقرات)، پهلوی (= دنده) قرارز رویاند مانند روپتی جوانه‌ها از درخت و پس اندامهای درونی شکم کودک را برای وظیفه آشکار گرداند و پس دست، پای، انگشتان برویاند و مغز از سر تا به انگشتان روان شوند مانند برف پیخته (۱۲) <که روان شود> (۹) پس مرده ابرو <و> بوی نکارد، کار او (= فروغ) اساساً سه است: «رویانبین، افزودن، پاییدن (= نگهداری کردن)».

روانچین جهان است که دست و پای <و> دیگر اندامهای حرکتی (۱۳) را به وسیله روپش، پدید آورد. افزودن آن است که آن اندازه عمی افزاید تا به حد کمال <رسد>. پاییدن آن است که <اندامها را> به استواری در حد <و> جای خویش نگهدارد.

۳۶- دانشی سه: ویر (= درک، دریافت)، خراحد، عوش، پاید (= نگهدارد) و خرد، گزیند (= انتخاب کند).

۳۷- روانی سه که: روان اندر تن، روان بیرون <از تن>، روان اندر جهان میثویان است. ۳۸- روان تنی، که تن نیز خوانده شود - زیرا خود مینوی تن است - مانند سپید است که به رزم دشمنان فرستاده شود و وظیفه او مرتب دانستن همه نیروهای سپاه است و این (= روان تنی) است که اندیشد و گوید و آرزو کند. باشد که به سبب نیکی ثواب و باشد که به سبب بدی ناثواب <اندیشد و گوید و آرزو کند>، و این است که به نیک‌کرداری پاداش و به بدکرداری پادافراه مینوی به همان اندازه باز نماید. و منشا آن به دو سبب دانشمند و توانا بودن است، و او که دانش <و> توان را با دلیل به کار نبرد یا او را قصد پرسش بود و نخواست، درباروی (= حصار) بی‌بینی رفت که بزرگترین راهبر به سوی دوزخ است (۱۴).

۳۹- مثال این در دین نشان داده شود که: «آن مردم کم‌خرد را، <کم>

خردی خود بدترین <چیز> است و خرسندی به این کم‌خردی نیز را عبری به سوی دوزخ است. این نیز که از دزدانایی که ناشی از دزدانایی است بیشتر مردم گناهکار باشند و دوزخی، چه کسی که تا کنون مرده است و چه کسانی که از این پس می‌میرند».

۴۰- فروغ (= اهریمن) ایشان را به دو سبب فریب دهد و از آن خویش کند. یکی به سبب آرزو، که رها کردن سرشت و گرفتن شادی اندک آمیخته با گناه جهان مادی است - که گناه روان است - دیگر به پرهیزکاری خویشتن را از نبرد دورنگهداشتن - که یاری نکردن با رزم‌آوران است - سرشت، به سبب برآوردن کامل آرزوها <و> به خاطر آن چه کند محکوم به نابودی آفریدگان است. به سبب رفتار پرهیزکارانه نیز محکوم به یاری نکردن یا هم‌نزدان (۱۵)

۴۱- کسی که به وسیله او (= سرشت) پاداش یابد، نیز او را به دو سبب سیاسی <گزارد>. نخست به وسیله درست‌اندیشی و با سرشت بردبارانه، آز، شجاعت، خشم و کین درون سرشت خویش را نابود کردن و انجام‌دادن <آن چه> بزاوار نیست، دوم به وسیله کوشش (= با جدیت) افزایش‌دادن آفریدگان نیک و ستودن پرهیزکاران. هرکس هنگامی که از زمانه گذرا فرار رود (= درگذرد، بمیرد): ۴۲- اگر پرهیزگار است، بخت (= نصیب، بهره) او پیروزی است، به همراه او همه هم‌سرستان می‌فراروند. ۴۳- پس <برای> آمارستوش (۱۶) (= سه شب نخستین پس از مرگ) فریوسنگ فرشته بیاید، جان، بوی، غروم و روان را، که استویباد - <یعنی> رای بدتر - <و> دیگر مرگ‌آوران فرارز آشفند <و> از هم زوری بپراگندند (= از یکدیگر جدا کردند) دوباره یکی سازد (= به هم پیوندد) و چهره و آئینه (= عرض و جوهر) را بیاراید و در نیکی که به روان رسد، همگی شریک باشند و از یکدیگر تیرو و تسادی پذیرند. ۴۴- و اگر گناهکار است، جان، بوی فروغ و روان اندر راه و روان نگهدارنده همگی از او بازگردند (= دور شوند). آن روان تنی به پیشیمانی، تنها به دوزخ رود چنان که حیوان ایستند دشمنان (۱۷) (۹).

۴۵- روان اندر راه میثی است، که خوب و پاک سرشت است. در برابر تن آن‌گونه ترتیب یافته است که، چنان که تن را آرزوست که خوراک خورد و جامه بپوشد، آن روان را آرزوست که به وسیله تن خوراک به گرسنگان، جامه به برهنگان، به راستی ببخشد <و> بدهد. چنان‌که تن را آرزوست که با میل در شبانروز بخوابد، آن روان را آرزوست که به وسیله تن شبانروز خرد پرهیزکاران را خراهد (= خواستار باشند، جستجو کنند)

۴۶- هنگامی که تن خفته است، روان اندر تن، بیرون شود، روان اندر راه او را فراز ببرد که او را رنجیده و دل‌گران به‌گناه مرتکب شده سرزنش کند و با اندرز نیک به‌او آن راه راست یا کم را در هر کاری که در انجمن به‌تن او خواهد آمد، نماید (= نشان دهد).

۴۷- روان اندر راه که در پیش فراز رود، پیش از تن به‌انجمن برسد. هنگامی که از انبیا (= شایستگان) برای خواهش (= پرسش) پیش روند، روان اندر راه به روان اندر تن اندرز گوید که: نخست «به» گاهان یاسخ‌گویی و مگوی آن چه ناگاهانی آموختی. ۴۸- و اگر آن تن نیک اندیشه و گوید و کند، روان اندر راه را از این نیک‌اندیشی، نیک گفتاری و نیک کرداری جامه‌ای پوشاند، شود و از سوی نیه‌روز (= سمت جنوب) فراز رود، به‌بالا رود و برتن آفرین کند. اگر آن برتن به‌داده‌شد، گوید «و» کند از این بداندیشی و بدگفتاری و بد کرداری، آن‌گاه او را جامه‌ای تاریک پوشانده شود «و» از فیعه اباختر فراز رود، در تاریکی فرو شود و برتن نفرین کند (۱۸).

۴۹- روان که آن‌جا نگهدار و گنجور شواب است، به دوازده پیکر (= شکل) و تاب‌بسی نمود که مرد پیکر و کابیز پیکر و آب پیکر و گیاه پیکر ... است. ۵۰- از این‌رو آفریدگان گیتی متناهد، که ایشان را دوازده بخش است، برای سپاه‌گذاری دوازده آفریده نیک، توانی که از این تن بباشد، این نمادهای (= نشانه‌های) مینوی یابیدن (= حفظ) آن را بپذیرند و نگاه دارند.

۵۱- دشمن این روان، دروغ می‌خورد است که با دوازده پیکر در دوزخ حرکت می‌کند مگر آن به بزه (= گناه) که از آزار آفریدگان نیک باشد، بپذیرند (= بپذیرنده دارند) «و» مخالف آن دوازده می‌شوی نیک‌اند، مانند مرد بدسرشت، و زن جبری (= روسپی) و زیانکاران نر و ماده، دشمن آتش، دروغ‌سوزان اباختری و باغ‌کنده (نام‌طیوع، متحن)، دیگر ویرانگران برابر (= عوضی در مقابل) غریب‌پیکر و سنگ «پیکر»، بریدن با تیغ و زدن از سنگ است. برابر زمین دیگر، خانه در دوزخ است، که مانند زندان است. برابر کوه پیکر، سنگینی و کرانی بر روان (= بالاروندگان) است. برابر آب پیکر «و» گیاه پیکر، آن بدترین خوردنیها و آشامیدنیهاست که همانند خوراکیهای لجن (۱۹) است که به چرک تن (۲۰) همانند است.

۵۲- هنگامی که تن گذشت (= مرد) ضب سوم، در بامداد، آن پرمیزگار را نخست، پاد پیکر از نیه‌روز (= جنوب)، سوی روشنای، به‌مانند خورشیدی‌ترین

باد به‌پذیره (= اقبال) آید. آن باد نوید دهنده (۲۰) شادی است که مژده بهستی دارد. پس آب پیکر و گیاه پیکر همانند بوستان آبدار پرنهال پرشکونه بایستد که تا روان در آن پیش رود، پس گنیز (= دوشیزه) پیکر و مرد پیکر و پس گاو پیکر سپید نر و ماده، پس آتش پیکر «بایستد» که تا او را به‌چینود پل بگذراند و تیرگی و تاری دوزخی بزند (= از میان ببرد) و همانند کوه بایستد که روان بر او بالا رود و پس نر پیکر و سنگ پیکر همانند تخت طلاکاری‌شده، «و» سرانجام زمین پیکر که خود خانه جاودانی او باشد.

۵۳- پس این دوازده مینو هنرمندانه (۲۱) به عم ساخته شوند (= باعم ترکیب شوند). ۵۴- بیشتر زمین باشد مانند خانه براتاق روشن که آن را اتاقهای اندرون و بیرون و اشکوب (= طبقه) زیری و زبری «باشد» که به‌طبع سازگارترین و روان را بزرگترین شادی‌بخش «باشد».

۵۵- و پس آب پیکر و گیاه پیکر همانند شکل بوستان بایستد، چشمه چشمه در آن جاری «و» نیز از آن جاری شوند، از هرگونه گیاه پیکران، گل، بوی، نیال و شکونه برویند و بار دهند. ۵۶- و پیش او، در خانه، آتش پیکر بدرخشد و بوی، همیشه، که از گیاهان خورشیدی است از آن بدمد و سنگ - پیکر «و» فلز پیکر به گوه‌ران (= جواهر) تابان بسیار «و» نظرات تغییر یابد که خانه به‌وسیله آنها آراسته و زیبا باشد و جامه‌ها و پیویه‌های (= زیورها) به صورتهای گوناگون بریده، از این‌گونه در خانه پیدا باشد.

۵۷- گوسپند پیکر به‌ینج نوع «و» بسیار گونه تغییر یابد: در زمین، چهارپایان، در آب، ماعی، و در فضا مرغ پیکر باشند و به‌آوای خوش روان را شاد دارند.

۵۸- و چنان که زندگان را از شیر «و» گوشت شادی است، برای روان از گوسپند پیکران شیر دوشیده شود و روغن و انواع بسیار دیگر از آن باشد، چنان‌که گوسپند پیکر را «از آن» ناشادی نیست، و از گوسپند «و» مرغ - پیکری به‌گوشت پیکری، از گوشت پیکری دوباره به‌گوسپند «و» مرغ پیکری در تغییرند.

۵۹- یاد به‌شکل باد، به‌طور طبیعی، در خانه، بوستان، چشمه آبها فراز وزد، از عمه سو «بوی خوش» را به‌سوی روان برد.

۶۰- مرد پیکر به پیکرهای بسیار بر روان آشکار باشد، باشد که به‌چهره (= صورت) معنوان مانند پدر بر فرزندان، باشد که به‌زاد میان (= به‌صورت

میان‌سال) مانند برادر با برادران و باشد که به‌راه کودکان مانند برادران، نسبت به برادر، باشد که به‌شکل برادران مانند مشاور عمه‌زد.

۶۱- عمه‌چین نیز کنیزپیکر (= دوشیزه شکل) به‌شکل کنیزان (= دوشیزگان) «بر روان آشکار شود» باشد که مانند مادر، و باشد که مانند خواهر، باشد که مانند دختر، باشد که مانند زن و باشد که چون برستار «یا» دیگر شادی بخشان.

درباره مرد پیکر و کنیز (= دوشیزه) پیکر که به پذیره (= استقبال) روان رسند

۱- از این رو که دو جهان پیوسته (۱) (= لایتنم) بایکدیگر درکارند، مردان و زنان «نیز» هم‌چنان‌اند، «چه» زایش (= تولد) در گیتی، گذشتن از مدنی است و گذشتن از گیتی زایش در مینو است. چنان که از مینو به‌گیتی به‌یاری برادران و مادران می‌زاید و از تن مادران از طریق گذر تنگ به بیرون آید. باشد که از جمله مردگان فراز آید. باشد که طبعی زاده شد، بی‌خس، ناگویا، و بی‌حرکت و نیازمند به پرورنده. پس او در روزگار (۲) (= در طول زمان) با گرفتن نیروی مادی (= جسمی) بیشتر، قادر به سخن‌گفتن و حرکت‌کردن باشد. سپس از پرورش مادران دوباره به‌آموزگاری پدران سرورده شود و «پس از» رسیدن به جوانی پخته‌گزیند «و» کار طبقه خویش در پیش گیرد. به همان گونه نیز هنگامی که از گیتی بگذرد (= بمیرد) هم به‌یاری مرد پیکر «و» کنیز پیکر «=» که خود پدر و مادر روان‌اند - شاید که به‌پیشت رسد.

۲- سه روز پس از مرگ که روان در بیم است همانند سه روز پس از زایش است که باد در تن فعال است. ۳- روز چهارم کنیزپیکر، روان را پذیرد. او را به چیدود پل - که گذر ترسناک بیمگین است - چنان بگذراند که مادر در هنگام زایشی کودکان را.

۴- آن که گناهکار است به دوزخ آید، همانند مرده‌ای که از تن فرو افتد، ۵- آن که پرهیزگار است، به‌یاری کنیزپیکر به‌جهان مینویان رود و او را همان کنیزپیکر پرورنده باشد. و سخن مینویان (= زبان مینویی) او را بیاموزد، پس مردپیکر او را شیوه، نصیحت، آیین و روش ترتیب کار مینوی بیاموزد «و»

پس هنگامی که آموخته و فرمیخته شد، چهار پیشه محدود اصلی را برگزیند که هستند: «آسرونی، ارتشتاری و واستریوشی و پیشه‌وری».

۳۲

درباره چهار پیشه و درباره نتگ گرفتن فرمانروایی «بر» بدتری

۱- چنان که به عنوان مثال در کتابهای مختلف (۱) نشان داده شده است، که آن که او را در گیتی کرداری با توان نیرویی یا بزرگی‌ای یا وظیفه‌ای، که بدان سزاوار است، «یافتد و» آن را با راستی که دارد، پیوند دهد و سزاوار شود گرداند، آن‌گونه کردار، توان نیرو و بزرگی «و» وظیفه سروان او پیوندد و او در میوه نیز به همان سان باشد. ۲- چنان که جم (۲) به سبب بازداشتن ترس و تنگی «و» خطر، روانش ستایش شود و برای بازداشتن (= توقف) تحط علف دیران آفریده و نیز ترس و خطر نجان روش، خوانده شود (= به کمک خواسته شود). ۳- عمیقین فریدون نیز به سبب بستن ازدهاک (= ضحاک) برای بازایستادن (= متوقف کردن)، آزار ضحاک کرداران خوانده شود. ۴- و گرشاسپ (۳) «به سبب» کشتن راعداران و عمه دزدان، برای بازایستادن آزار دزدکرداران، خوانده شود.

۳۳

- درباره فروششتر راد «و» راست

۱- گفته شود که ای فروششتر! «آن جا تو به رادی باید بروی! که رادی تو را در گرومان (= عرس اعلا) باید «دست» گیرد. چون در گیتی در اندرز بد (= مشاور کل دربار) گشتاسپ بود، به پیدایی از دین (= به تصریح دین)، در میوه عم «وظیفه» او در اندرز بدی، باشد. «درباره» دیگران نیز به همین

شیوه و روش است، چنان که کسی در گیتی آبیاز بود آن «وظیفه» بدتری او یاران کردن است.

پایان نوشت

فرجام یافت به درود (= سلامت)، شادی، رامش. من بنده دین، گوید شاه، رستم بندار، شاه مردان نوشتم. در فرخ بوم (= سرزمین) کرمان نوشتم «و» غراز هشتم (= یاقی گذاشتم)، برای فرزند خویش، فریدون، نوشتم تا باشد که دین به را بیاموزد و صد و پنجاه سال بدان کار فرماید، به کام ایزدان باد!

است. یکی گیاه که نگهدار موی تن و سر است، یکی روشنی «که» پذیرنده آتشی است. یکی این باد که جان آفریدگان را در هنگام فرسنگرد باز دهد.

۸- زمین را برخوانم (= احضار کنم)، از او استخوان و گوشت و پی کیومرث «و» دیگران را خواهم. ۹- زمین گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام استخوان و گوشت و پی این است و کدام از آن آن».

۱۰- آتیه آرینگ را برخوانم، - که رود بطله است - که: «خون آن مردم مرده را برسان!» ۱۱- گوید که: «چگونه رسانم، که این ندانم که کدام خون این است و کدام از آن آن».

۱۲- گیاه را برخوانم و از او موی تن مردم مرده را خواهم. ۱۳- گیاه گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام موی تن این است و کدام از آن آن».

۱۴- باد را برخوانم، و از او جان مردم مرده را خواهم. ۱۵- باد گوید که: «چگونه رسانم، که من ندانم که کدام جان این است و کدام از آن آن».

۱۶- من که اورمزد هنگامی که به زمین، آب، گیاه، روشنی، باد باز فکرم، به دانش روشن بدادم، یکی را از دیگری بشناسم. زیرا به وسیله دانش کامل و روشن آفرینی یکی را از دیگری چنان بگزینم که اگر شیر مادگان زمین آمیخته با یکدیگر در یک- جوی (۳) جاری شوند این که «شیر» کدام داده من است آن گونه بشناسم که مردی را سی اسب باشد و هر یکی را جامی، که نشانی بر آن است. «تا بداند» که از کدام اسب است، هنگامی که شیر دوخته شد «و» آن سی جام با هم ایستادند (= کنار هم گذاشته شدند)، آن گاه که بخارند بداند، هر جامی را که برگزیده، نشان جام را بشناسد «و بداند» که شیر «کدام اسب من است» (۴).

۱۷- فرشته آفرین را بر فرستم که وظیفه او پایان دادن کار است. ۱۸- استخوان و خون، موی و روشنی جان کیومرث (۵) و مشی و مشیانی (۶) را برساند. ۱۹- پیشتر «از دیگران» استخوان کیومرث را دوباره به هم سازم و هم پیوسته آن او، مشی و مشیانی را، «در» راست و چپ بیاوریم.

۲۰- برای من به هم ساختن «و» باز آفریدن آسانتر از دوازده آفرینشی است که در آغاز آفریدم. نخست، که آسمان را قرار دادم، بدون ستون، بدون نگهدار، که از هیچ سری آن را نگامداری مادی نیست. و دوم، که زمین را میان آسمان قرار دادم، که به هیچ نیمه نزدیکتر نبود، مانند زرد تخم مرغ در میان تخم مرغ، و سوم، که خورشید را آفریدم. چهارم، که ماه را آفریدم. پنجم، که در گیاهان انواع رنگ و زیور بیاوردم. ششم، که در گیاه آتشی را به ناسوزایی

به نام ایزدان و پیروگری دین به مزدیسنان گفتار زادسپرم جوان جهان در یک روز

۳۴

درباره فرسنگرداری (۱) (= ساختن جهان در آخرالزمان)

۱- که در دین آن گونه نشان داده شده است که زردشت از اورمزد پرسید که: «موجودات مادی که در زمین درگذشتند در هنگام فرسنگرد دوباره زنده (دارای تن) باشند یا مانند جان (= جاندار (۲))؟». ۲- اورمزد گفت که: «دوباره زنده باشند «و» برخیزند».

۳- و زردشت پرسید که: «آن که بگذشت (= بمرد)، سنگ و برنده «تن» او را از هم متلاشی کرد و کرک و کرکس ببرد - چگونه دوباره به هم رسد؟»

۴- اورمزد گفت که: «اگر تو که زردشتی، آن گاه که تو را ساختن سیدی چوبین لازم باشد، پس برای تو ساختن آن چگونه آسان تر باشد؟ اگر چوب نبود و تا باید آن را ببری و بسازی یا که سید بود «اما» چوبی از یکدیگر جدا بود و دوباره ساختن لازم بود؟»

۵- زردشت گفت که: «اگر «حتی» یک تکه چوب بودی آسان تر بودی تا که چوب نبودی. و اگر چوب سید بودی آسان تر بودی تا که سید نبودی».

۶- اورمزد گفت که: «این آفریدگان را، آن گاه که نبودند، تراشتم آفریدن، و اکنون که بودند «اما» آشفتند (= متلاشی شدند) دوباره ساختن آسان تر است». ۷- زیرا مرا پنج انباردار است، پذیرنده تن درگذشتگان، یکی زمین که نگهدارنده گوشت و استخوان و پی مردمان است، یکی آب «که» نگهدار خون

خسک و برگ نو روید و شکوفه ها به شکفته شوند.

۲۹- به سبب استواری باز آفرینی همه چیزها در پایان به آغاز همانند باشند، چنان که مردم که هستی آنان از تخم (= نطفه) است از نطفه به وجود آیند و گیاهان که هستی آنان از تخمک است، کمال بیانی «آنها نیز» با همان تخم است.

۳۰- در دین آن گونه پیدا است که: هنگامی که اعریم به سوری آفرینش ساخت نوع چه دیو (= روسپی) بددین را آن گونه انبار داشت که مرد زن چنی را انبار (۹) (= همسر) باشد آن گاه کسی که چه دیو بددین را همسر شود، خود چه دیو است. «او» خود رأس همه چه هامست «او» بزرگترین دشمن مرد پرهیزگار است. ۳۱- او (= اعریم) برای این که مادران را آلوده کند، چه دیو بد دین را جفت شد (= همسر شد)، با هم جفت شدند تا باشد که مادران را آلوده کند و باشد که به سبب آلودگی مادران نران نیز آلوده شوند و از وظیفه بگذرد (= منحرف شوند) (۱۰).

۳۲- پس سپهسالار گزید که خود آز است. و چهار سپاه به همکاری او آفریده شد «که» است (= عیار قست از): خشم و زمستان و پیروی و خطر همانند خراسان (= مشرق)، خوروران (مغرب) و نیمروز (= جنوب) و ایاکسر (= شمال).

۳۳- از «به عنوان» سپاه به برگزیده شد و سردار راست و سردار چپ «او» گرسنگی و بختگی است. همچنین نیز پیروی، شیون، مویه همچنین نیز خطر، افراط و تفریط (۱۱).

۳۴- در فرشتگرد نخست چاره آز خواسته شود زیرا که سپاه سالار است. اعریم بددین را از او بیشتر از دیگر درو جان (= دیوان) نیرو است. ۳۵- نیز در آغاز رواج آفرینش که زروان آن تن پوش تاریک و خاکستریگون را برای رواج «آفرینش» به سوری اعریم فراز برد، بدین پیمان که: این آن سلاح است که مانند آتش سوزنده است و همه آفریدگان را از آن رنج است، خود کور (= اصل، نژاد) از دارد. هنگامی که زمان نه هزار سال به پایان آمد، آنچه در آغاز بپذیرفتی که: همه جهان مادی را بر نادوستی (= دشمنی) اورمزد و دوستی خود برانگیزی - که خود گروشی بزیک بنی است، یعنی همان که افزایشده است، ناپسودکننده «نیز هست» - دوست به پایان فرسانی، از، با آن سلاح دیگر آن آفرینش تو را بچود (= بخورد) خود «نیز» به گرسنگی بعیرد زیرا از آفریدگان اورمزد

آفریدم. هفتم که خوشه را در زمین بردم و در هنگام روییدن برومند (= دارای محصول) باشند و به خوردن (= به مصرف خوردن) مردمان و گوسفندان رسند... (۷) نهم که در رحم مادران بچه را قرار دادم برای نهفتن درگذشتگان (= برای برگردن خلاء مردگان، کودکان را در رحم مادران آفریدم) و جدا جدا در آن (= آن بچه درون رحم) رویشی بدید آوردم، استخوان، خون، موی و بلغم و پی و ناخن. دهم که مرغان تندار پردار را در فضا به پرواز در آوردم. یازدهم که آب را پسای رفتن مانند روند «گان» آفریدم. دوازدهم که ابر را آفریدم که بالا برنده آب باراننده باران است.

۳۱- آفرینش آفریدگان، رواج دین، فرشتگرداری به ساختن خانه همانند است. ۳۲- هم چنان که خانه به وسیله سه انوار ترحام پذیرد که: یوم (= پایه)، دیوار و اشکوب (= سقف) است، آن آفرینش آفریدگان، یوم، رواج دین، دیوار، فرشتگرداری، اشکوب است. ۳۳- هنگامی که مرد بخواجه خانه سازد سه مرد ماهرتر بگزینند یکی برای پی ریزی، یکی برای دیوار کشیدن و یکی برای اشکوب ساختن و هر یک را جدا جدا به آن کار «خویش» بایستاند (= مامور کند) جز با بی ریختن دیوار کشیدن نشاید (= ممکن نیست). ۳۴- آن که فرمان «ساختن» خانه را داد روشن «او» آگاه است که در چه «مخت خانه» به پایان رسد و نیز به سبب اطمینان به مهارت آن سبب ساز دل گستاخ (= مطلق) است که هنگامی که دیوار به پایان آمد، آن که وظیفه او «ساختن» سقف است، سقف را بسازد به همان آسانی که آن دو «تن» به کار گمارده شدند (۸) (۵).

۳۵- و دیگر فرشتگرداری به شب تار همانند بود. هنگامی که شب به پایان رسد، خورشید «از» سه کناره جهان برآید و «با» باز آمدن به جای خویش گردش را پایان دهد. از نو بدرخشد و تیرگی و تاری را نابود کند.

۳۶- «نیز فرشتگرداری» به ماه همانند بود که پانزده «سب» در افزایش و پانزده «سب» در کاهش باشد. چون کاملاً ناپیدا شد، باز از نو بزیاید (= آشکار شود، برآید) «او» با خورشید، شریار روشنان، در بامداد پیدا باشد. رستاخیز جهان و باز آفرینی، از این طریق روشن می شود.

۳۷- و به سال همانند بود که در بهاران درخت «مان» شکفته باشند در تابستان میوه دهند و در پاییز مبره شان پایان یابد. در زمستان خشک و مانند مرده باشند. ۳۸- هنگامی که نظم سالیانه سپری شود (= دوره دوازده ماهه سال پایان یابد) هر دوباره به جای نخستین آمده روز و شب به یک اندازه، به یک دازا و به اندازه آغاز باشند و مرده خیز «نیز» همچنان است که از دار و درختان

خوراک، نیابد، مانند وزغی که در آب زنده است و تا هنگامی که آب را آلوده نمی‌کند خود در آن زیست می‌کند و هنگامی که آب از او باز گرفته شود، خشک و مرده باشد.

۴۶ و از (۱۲) بایک چهر برآلودن «آفرینشی» توانا نبود هنگامی که آفریدگان پراکنده شدند برای روانیدن (= مؤثر بودن) همه زورش در آفرینش، به سه بخش شد که چهری، بیرون چهر و بیرون از چهر است.

چهری آن که اندر خوردن است که جان بدر بسته است بدون چهر آرزومندی برآمیزی است، که خود ورن (= شیوت) خوانده شود، که با نگاه به بیرون، آن چه که درون است پراکنده شود و سرشت تن آرزومند شود، بیرون از چهر آرزوی برعریگی (۱۳) که بیند یا شود. ۴۷ هرلایه (= بخش) به دو بخش شد، آنکه چهری است گرمسنگی و تشنگی، آنکه بیرون چهر است ریوا و پذیرا (= دفع و جذب)، آن که بیرون از چهر است به دزدی انداختن و بهیستی ندادن است (= دزدی و غصب).

۴۸ این است که بدی در محاصره اوست، و سرانجام آشکار است که برای حاره نیاید، از آرد بیرون ت برای باری فرشته آبرومین به زمین آید و به آفریدگان، خشمی آید، آگاه سنگین گشتن نوع خوسیند را نشان دهد، این را نیز بنرمایند (= مردمان دین) که دانه می‌بستند! این چنین گوسپندگنی می‌باشد! جذان که از سرن تا کنون عماد می‌گشاید (۱۴).

۴۹ هنگامی که نزدیک فرسگورد کرداری باشد، تیرشیداران (= پذیرندگان) فرمان آرد بیرون از گوسپندگنی «و» گوشتخواری بگردند (= صرف نظر کنند) و یک چهارم نیروی آن کاسته شود و گندگی که همانا در تن است، نابود شود، قاری و تیرگی به اندیج کاسته شود، میخوی پاک بیشتر به چهر پوشیده شود، دانشها روشن تر یافته شود، ۴۰ از در تن فرزندان که از ایشان (= مردم زمان فرسگورد) زاده شوند، ناتوان تر و تن «آنان» کمگندتر و به سرشت ایزدان هم پیوندتر (= نزدیکتر) است، با آموزش (= تعلیم) ایزدان از تیرخواری بگردند (= صرف نظر کنند) و نیمه نیروی آن کاسته شود.

۴۱ نیز آن زاده شدگان به سبب خوردن، خوشبوی، کم قاری (= دارای تاریکی کمتر)، هفتوچهر و نازا باشند، ۴۲ و یس دیو از «به سبب» نیافتن نیرو از آفریدگان اورمزد، با اهریمن - که او را به عنوان سپی سالار تعیین کرد و از نظر آن، در میان آفریدگان رد است - مجادله کند که «مرا سیر و پرکن زیرا از آفریدگان اورمزد خوراک زوران (= ذیروهای دیری) را نیابم»، ۴۳

به زمان اهریمن خرده دیوان (= دیوهای کوچک) را نابود کند، سرانجام آن چهار سباعتد نمایند و دیگر دو، که اهریمن و از است، ۴۴ به زمین قرار آیند، اورمزد، اهریمن، سروش، از «برای این که» آن اورمزد اهریمن را بکشد «اما» تا آن گاه که از با اهریمن متحد باشد، چاره نباشد - نیز از آن رو که اورمزد آفریننده همه روشنیهاست تاریکی اهریمن دشمن اوست، سروش برهیزگار، متعادل است «یعنی» میخوی تعادل است و افراط و تقرب از دشمن اوست «اینان» دوش به دوش در چنگ اند، ۴۵ اما چون «اهریمن» با از متحد نباشد، اهریمن تنهاست و او را سه دشمن است، در جدا گوهر (= مغایر) که اورمزد و سروش است و یک همسرشت کمزورتین «مردست» او بود، که از است، هنگامی که باوری او (= از) به دشمنی مبتل شد، دشمن (= اورمزد و سروش) پیروز شود.

۴۶ پنجاه و هفت سال به فرسگورد کرداری مانده سرشیانوس زاده شود «برای» به انجام رسانیدن آنچه که با زردشت آفریده شد، ۴۷ دربار زردشت چنان پیدا است که درسی سالکی به دیدار اورمزد آمد و دین مدیریت و قانون را رواج داد، در طول پنجاه و هفت سال به تدریج دین به عدت کشور پیامد چون دین به رواج آمد، دروغ (= اهریمن) از آشکارگی مغیر زمین «گریخت» به تدریج نیروی ایشان (= دیوان) ناکار (= بی اثر) شد، ۴۸ هنگامی که آن غریبه (= پیام آور) به انجام رسانده، که سوشیانتس است، به راعتمایی اهریمن به زمین پیدا شود، به همین اندازه در سی سالگی با میخویان دیدار کند داد فرسگورد - کرداری (= قانون زندگی در) عم در طول پنجاه و هفت سال با رواج کامل «دین» به عدت کشور برود «و» با رواج کامل «آن»، دروغ (= اهریمن) از «میان» آفریدگان نابود شود، (۱۵) ۴۹ «از» هنگامی که اهریمن به سروی آفرینش آمد، «تا» کنون شش هزار سال شمردنی (= قیرکیسه) است، «که» هر سال، از فروردین ماه اورمزد روز (= روز یکم) است تا آن گاه که دوباره فروردین ماه اورمزد روز شود، که به سپری شدن شش هزار سال و میزگی (= کیسه) چهار سال مانده است، زیرا هر چهار سال یک روز کیسه افزوده نشده است و در شش هزار سال چهار سال باشد (۱۶)، در آن هنگام نشان رستاخیز «آشکار» باشد و سپهر بجنبند، سیر خورشید، ماه، ستارگان تغییر کنند، و در فضا یکی شوند مانند سپهر گردان و چهره دریاها «و» همه ساکنان زمین تغییر کنند، در زمین بسیار جایها چشمه «های» آتش مانند چشمه های آب بیرون آیند، ۵۰ زیرا که آنچه را که اورمزد با آب آفرید، با آتش پایان داده شود، زیرا آب طبیعی دارد که روشن کننده

و رویاننده است. «اما» آتش سوخته و بازدارنده تخم است. هنگامی که تخم گیاهان به آب رسد، آن‌گاه به سبب نیروی رویانندگی آن سبز باشد.

۵۱- هنگامی که آن آتش در زمین پیدا باشد، آبها کمی گیرند (= شروع به نقصان کنند) باران را. نیز از باریدن باز ایستند تا باشد که آب زمین بیشتر به نفعها سپرده شود و رنگ چهره‌های روی زمین، به سبب اتحاد با آتش، مانند ماه روشن گردد. و نزار و ناتوان باشند.

۵۲- هنگامی که سه ماه به رستادیز مانده است همانا خبری بزرگ باشد (= اتفاق افتد، روی دهد) همچنان که در آغاز آفرینش آفریدگان، نود شبانروز با امریمن کارزار بود. کارزاری که سی شبانروز آن به صورت باران خرفستراکش (= کشته جانداران زیانکار) «بود» سی شبانروز به صورت تابش شبنم (۱۷) (۴) که بدان گناه روید، سی شبانروز به صورت باد که آب را براند، زمین را زبردار (= پست) و زبردار (= بلند)، گود و تخت (= هموار) (۱۸) بگرد. ۵۳- اما چنان که آن نبرد بزرگ در آغاز با بارش آب و «وزیدن» باد، آب افزای بود، آن‌که در پایان است با تابش و تفت (= گرما) آتش و باد شکست آتشی افزای است.

۵۴- چنان که آن نبرد ایزدان با دیوان وجهه‌ها (= روسپیان) در نود شبانروز بود، در آن پایان، آشکاره به پیدایی (= به وضوح) شبها در فضا باره آتشین، اسب مانند آتش پیگر، مرد شکل، دارای اندیشه میفوی دیده شود. «جهانیان به رستادیز» سخت بی‌گمان شوند (= یقین حاصل کنند) (۱۹).

درباره فرسودگی‌داری (= ساختن جهان در آخرالزمان) که اصل

همه هفت (۱) است.

۱- در دین چنان نشان داده شود که: «هفت» «تا» هستیم هم اندیشه عم گفتار عم‌کردار که از آن هم‌اندیشی، هم‌گفتاری، هم‌کرداری بدون پیری و بی‌مرگ و نافر سودنی و فاسدندنی هستیم ۲- اگر شما که مردم «اید»، هم‌اندیشه، هم‌گفتار، هم‌کردار باشید، برای شما، پیرنشدن، بیمار نشدن و فرسوده نشدن و

فاسد نشدن باشد مانند ما که امشاسپندیم.

۳- برای برقراری آن در زمین، دعبدان (= کشورداران فرمانروایان) بی- مرگ را فراز آفرید که جدا «از هم» در باروی استواری «مستند» در «جایی» بسیار، باشد که روی زمین و راه بدو از طریق دریای نبره و تار است، باشد که در تیغ (= تله) کوه بزرگ است.

۴- نام هفت «جاویدان» آن‌گونه که در دین پیداست: از تخته (= نژاد) ایرج «ون جدیدی» «اشم بی‌هایی اوشت» و «پوشت فریان» و «گوبدشاه» است. و از تخته توزان (= توز) یکی «اشه وزداد پورودخشتان» است. یکی که نامش «فرهخت خه‌بیگان» که به سبب بیم از خشم در خم پرورده شد - «یکی «پسوتن» که «چهره‌میان» خوانده شود (۲)».

۵- چنان که هفت «امشاسپند» به دوازده بخش می‌شوند، که اورمزد دو بخشی است که به «خدایی» و «بزرگترین دانایی» گزارده می‌شود (= تجزیه می- شود)، و بهمن دو که نیکی اندیشه است، اردیبهشت دو که «ترس آگاهی» راست، و «برتری» است و شهرپور دو که «خدایی» و «کامه» است. سپندارمزد دو که «سزوان» و «درست‌اندیشی» است، خرداد و امرداد - که برای بی‌مرگی جفتی هستند - «جاودانگی» و «زور» فرسودگی‌داری به این دو آفریده شود.

۶- چنان که از ایشان (= جاویدانان) سه بی‌مرگ «دیگر» که شش بدست (۴) (= رجب) در برف «مستند» که «توس» و «گیر» است و آن بی‌مرگ که «گرشاسپ» است (۳)، که بالای (= قد) او پانصد نای زردشت است، و نای زردشت چنان که اندازه از شنبه (= تصویر، عکس) زردشت در آتشکده فرمگر برگزینم بالغ بر سه نای و نیم است، که با او (= با گرشاسپ) پیوسته است و باشد یکپزار و هفتصد و پنجاه و نه فروهر پرعیزگاران، «که» برای درست - داشتن (= سلامت) بر او گمارده‌اند (= مامورند). چهارم «کیخسرو» (۴) است که همه ایشان را برانگیزاند.

۷- همچنان که خدایی (= حکومت) هفت امشاسپند در فرسودگی‌داری به وسیله هفت دعبد (= کشوردار، فرمانروا) آراسته و نظم یافته است، در دین نیز هفتی هفت امشاسپند نظم یافته است.

۸- زردشت که دین پذیرفت، همانند اورمزد معبدان است. دین اورمزد «و» دانش «او را» آموخت و بدان ایستاد (= و برآن مداومت کرد) «تا» دانا و فرهیخته شد.

۹- کسی که نخست دین پذیرفت اردیبهشت است. سروری و ردهی اورمزد

را ستود. آن‌که پیشتر به شاگردی زردشت شتافت، میخوامه آراستایان که آراستای و دوروشسپ برادر بودند. ۱۰- شپریبری فرمانروای نیک، کی - گشتاسپ راست، که نژادترین است. ۱۱- سپندارمزی عوتی زن گشتاسپ راست که بزرگترین یاور زردشت است. ۱۲- خردادی و امردادی فرسوشتر راد- سرشت و جاعاسپ راست، که به سبب ارتباطشان با یکدیگر دعای ایشان را نیز در یک ستایش گوید «و» بی‌مرگی دینداران با آن نظم پیافته است (۵).

۱۳- در دین به سبب همانندی زردشت به هرمزد، همچنان‌که اورمزد نشی امشاسپند را به عنوان ابزار اندیشه، گشتاسپ، کردار، درست اندیشی، درست گفتاری، درست کرداری خویش آفرید، آن زردشت را نیز از سرشت خویشتن به پسر است. سپهر زردشت همانند بدن، اردیبهشت و شهریور هستند. و به وسیله او (= زردشت)، سروری سه سوزمین برایشان (= سه فرزندی) بخش شد که: زمین ورجمگرد و گندگژ (۶) است. سه دختر، مانند سپندارمذ، خرداد، امرداد. ۱۴- نیز آن «می (= اجتماع) بزرگ فرسگردکرداران عم به وسیله هفت مرد است که فرزندان از هفت امشاسپند است. پیشتر بزرگان» سوسانیان. «پسر» زردشت، در خونیره، «روشن چشم» و «خروج چشم» در «ارو» و «نور» که خوریدید، جسم جیان بدان جا آید و رود (یعنی در سمت سر و مغرب زمین است)، «فردات فرم» و «ویدت فرم» در «فرزدخش» و «ویددخش»، «وروشم» و «وروشود» در «وروششت» و «وروششت» (۷).

۱۵- هنگامی که بخواهند فرسگرد را فرجام دهند، برای یشتن یزش بر فرسگرد، انواع آفریدگان بی‌مرگ گردآوری شود همانند یشتن آن یزشی که زردشت به وسیله آن «یعنین» خستوان شد (= اعتواف کرد)، به جای عرم، آن که زنده‌گر است، عرم سپید که در دریاهاست، که مردگان با آن زنده و زنده‌گان با آن بی‌مرگ باشند. به جای شیر، «شیر» گاو عدعیوش (۸)، که در یارویی فلزازی به به سرداری گویدشاه نگهداری شده است. به جای آتش، آتش بزرگ زنده‌دارنده جانوران، به جای یشت، ستایش «و» یزش بر فرسگردکرداری، که نیکی آتمکار است.

۱۶- سوسانیان، در خونیره به مقام زونی نشینند، آن شش فرسگرد کردار نیز در شش کشور به مانند «ماردان»، «آروخش»، «فریدان»، «آسنودان»، «رویشگر» (۹). ۱۷- و هفت امشاسپند در اندیشه هفت فرسگردکردار جای گیرند. اورمزد، زوت، با سوسانیان، بهمن، مانوان، با روشن چشم، اردیبهشت، آفر- وخش - که آتش نهاد اوست - با خروج چشم، شهریور، فریدان، با فردات خورم.

سپندارمذ، آبردار، با ویدت خورم - خرداد، آسنودار، با وروشم. امرداد، رشوب - یسگر، با وروشود، عریک در کشور خویشت، و به سبب یکسان بودن خواست هفت امشاسپند، آن‌چه به وسیله یکی اندیشیده شود، آن‌گاه همگان دانند آن‌چه یکی گوید، همان را بخوانند (۱۰) (۱۱)، آن‌چه یکی کند، همگان بینند.

۱۸- چنان‌که در سپند «مدگاه» گوید که: «آن‌گاه (= در زمان فرسگرد) این مردم به وسیله آن خردافزونی (= خرد مقدس) در اندیشه یکدیگر را همانا بینند، چنان‌که اکنون مردم با چشم «یکدیگر را» می‌بینند، آن‌گاه این مردم به وسیله آن خردافزونی در اندیشه یکدیگر را ببینند چنان‌که اکنون مردم به وسیله آن زبان [افزونی] «یکدیگر را» می‌پرسند».

۱۹- ماه سپندارمذ، روز اشقاد، در ازیردن‌گاه (۱۱) (= شهریور روز ۲۶ اسفندماه) به زوتی (= پرسیانست) سوسانیان و اتفاق همان شش فرسگردکردار، برای برخاستن همه روشن تخمه‌ها (= آفریدگان اورمزدی) شش فرسگردکرداری فراز نمایند (= دعای مربوط به پایان جیان را بخوانند) ۲۰- «چون» بیفتد، کرده شد، به همان‌گونه که جسم در آن صورت زمین، آن گاو دم (۱۲)، بدست سوسانیان پیروزگر بخواند که: «برخیزید! دارای قس هستند، بزرگان آن زمان که به درگذشتید ایزدان شما را نگهداری کردند» ۲۱- سوسانیان فرسگردکردار و ایریه‌ن‌کردار به نیروی روحشان بر زمین برآید. ۲۲- ایریه‌ن فرشته بندی در دست دارد. هرکسی از مردم که درگذشت (= مرد) آن‌گاه بندی از او بخته است - مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود - و زیر زمین در دوزخ گسترده نگه‌داشته می‌شود.

۲۳- در پاسخ «این» خواندن یک - پنجم درگشتگان از زمین برخیزند دارای کالبد و جان به بالا و پیروز مانند هنگامی که درگذشتند «و» از آن زمین که جانشان از تقداری (= تن را در تعلق داشتن) بیرون آمد، ۲۴- دو دو (= هفت جفت) برخیزند، پدر، پسر، زن، شوهر، میرد، شاگرد، فرم‌دار و فیوشا (= حاکم و رعیت). ۲۵- نام «ازیردن‌گاه» از برخاستن است.

۲۶- انی‌بی سر و سرم (= از مغرب تا خفتن) که «ابی‌جان» است برای همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند، یک - پنجم برخیزند، آن‌گاه به ایشان جان داده شود و «ابی» را نام از جان است. ۲۷- «اشپین‌گاه» (= خفتن) برای بی‌مرگی همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند «چنان» بی‌مرگ باشند و نام «اشپین» از بی‌مرگی است. ۲۸- «مانوان‌گاه» (= پادشاه) همچنین برای همه روشن تخمه‌ها به همین‌گونه یشت کنند. پاد پانگ‌گر کنشگران را به انجمن

خوانند، آن یک پشیم از عه‌سوی به‌انجمن، ایست واستران، (۱۴) (= انجمنی که برای بررسی اعمال نیک و بد مردگان تشکیل می‌شود) - که میان زمین است - را عزمایی کند و نام «عاون» از همی (= اتحاد، اجتماع) است.

۳۹- «ریپورین گاه» (= عصر، بعد از ظهر) برای سادی همه روشن تخمه‌ها، به‌همین‌گونه یشت کنند، بدان گاه یکدیگر را بشناسند و احوالپرسی کنند (۱۴) (۹) و خلاصه‌ای از آنچه بر جانسان آمده، آشکار کنند «و» یکدیگر را سادی بخشد و نام «ریپورین» از رامنی است.

۴۰- «در» روز آسمان، زامیاد، ماراسیند، انزان (۱۵) و «در» «عنوان» گاه تا به «آزیرینگاه» هر روز از برینگاه یک پشیم از درگذشتگان برخیزند در ابر سر و سرم دارای جان، در آشیمن بی‌مرگ شوند، در «عاون» گاه «به‌همی» (= اجتماع) انجمن خوانده شوند. در ریپورین یکدیگر را رامنی بخشد.

۴۱- و «عنوان» گاه که دو زمان (دو ساعت)، یعنی یک «عنوان» شیانروز، به‌سبب مانده است، «اورمزد به‌همراهی» سوزی برهیزگار از سوزی سوز نیمروز (= جنوب) به‌انجمن فراز رسد، بزگاه همیشه خود آفریده نشیند.

۴۲- پیدایی (= آشکارگی) برهیزگاران در میان گناهکاران، چنان است که اسب سپیده‌یان اسب سیاه، ۴۳- فرستاده‌ای که وظیفه او حکومت (۱۶) است، زند، برهیزگار را از گناهکار جدا کند، برهیزگاران از سوزی، گناهکاران از دیگر سوز آن‌گونه بایستند که سنان در ربه، گوسپندان سپید را از سیاه بگزینند و جدا کند. ۴۴- همه آفریدگان شگفت‌زده با شناخت اورمزد از همه بدی و اهریمن - کامگی کاملاً بشیمان و به‌اورمزد استوارانه خستوان «باشند» (= از روی ایمان معترف و مؤثر باشند)، ۴۵- اهریمن، دیوان بزرگ، آرسپاعید «و» دیوان دیگر کیچ بر اثر دشمنی میان خود شکست خورده بر مردم دیداری (= آشکار) شوند. ۴۶- و به‌سبب آن دیدار مردم از نیمه اهریمن به‌سوی اورمزد متمایل شوند.

۴۷- و روشنان (= آفریدگان اورمزدی) «هریک» جداگانه دشمن خویش را نابود کنند چنان که به‌من اکومن را، اردیبهشت اندر را، شهریسور ساوول را، سیندارمذ نانگینید را و خرداد و امرداد قریز و زریز را، گوشورون، دروغ کرگ نخه را «و» میثوی زور، بی‌زوری را که ناسی از پیری است (۱۷).

۴۸- در دین چنان پیداست که: «ناآشتی» (= نزاع، جنگ) به‌وسیله آشتی، نارادی به‌وسیله رادی، ترمشتی به‌وسیله درست‌اندیشی، دروغ‌گویی به‌وسیله راست‌گویی، دروغ به‌وسیله راستی، گناهکاری به‌وسیله برهیزگاری رانده‌شود، ۴۹- هنگامی که زمان شب فرا رسد، امشاسپندان به‌مادهای مادی خویش

آهیزند، اورمزد به‌سوسپانسی «و» همه مردمان که تا پاک کام، نیک‌اندیشی و استوار جای و دارای سرشت تغییرناپذیر باشند، به‌من به‌گوسپندان، اردیبهشت به‌آشها، شهریسور به‌فلزات، سیندارمذ به‌زمینها، خرداد به‌آبها، امرداد به‌گیاهان که تا جدا جدا، به‌سرشت خویش به‌پاکی و به‌استواری تا سینده‌گاه «به» میثوی اندر نماندهای «مادی» خویش هستند سینده‌گاه از ماده‌ها بیرون برستند اورمزد در خونیره «و» تمش امشاسپند بدان تمش کشور آشکار شوند.

۴۰- پس آگاه آتشی بزرگ از آن اسر روشنی (= روشنی بی‌پایان، ازلی) بیرون آید، به همه زمین غرغ بیفکند، شاخه‌ای، که مانند درختی است، در دست (۱۸) (۹) دارد، که شاخه‌هایش در بالا و ریشه در پایین است. برهیزگاری را شاخه‌ای و هر گناهکاری را ریشه‌ای است، و ارششونگ ماده جهر در سر درخت و دیو خشم در بن درخت ایستد و ارششونگ «هر» برهیزگاری را شاخه‌ای و آن «دیو» خشم هر گناهکاری را ریشه‌ای به‌دست دهند «تا» گناهکار و برهیزگار از یکدیگر جدا باشند.

۴۱- بدان‌گاه همه مردم به‌یکبار ناله کنند و اشک بر زمین فراز ریزند زیرا پدر ببیند که پسرش را به دوزخ باز افکنده پسر پدر را و برادر که برادرش را زن که شوهرش را، شوهر که زنی را و دوست که دوستش را.

۴۲- گناهکاران برهیزگاران را بخوانند که: «هان ای پدر و برادر و شوهر، زن و دوست من! چیست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاورختی و مرا از گناه باز نداشتی و به‌ثواب قرعید نکردی؟ که اکنون من جدا از خویشتان و دوستان باز به دوزخ باید شدم، اما به عوامی «یکدیگر» به‌بهشت درخشان می‌رفتیم اگر آشتی از اندیشه خویش را نه‌ورده بودی (= اگر پاکی اندیشه را به‌من نشان داده بودی) که چرا در زمین آن خوراک، جامه، خانه را شایسته داشتیم و شایسته نداشتیم آن‌چه از خوراکها خوشتر و از جامه‌ها عالی‌تر، از خانه‌استوارتر و از اسب تندتر و تیزتر است».

۴۳- روانهای دیگر آن کسی را که عیب دوستان را نشان نداده بود سرزنش کنند و اگر «عیب» او را نشان داده بودند «و» او تیزبیرفته بود در برابر چشم او آورند، بدان سبب درد او سنگین‌تر باشد، آن شاخه‌ها مانند خردپانی باشد «یا» سه پایه زرین، برهیزگاران بر بالای آن به‌بهشت روند، به‌وسیله نیک - اندیشی تا به ستاره پایه، به‌وسیله نیک گفتاری تا به ماه پایه، به‌وسیله نیک کرداری تا به خورشید پایه (۱۹).

۴۴- گناهکاران یا جنبش آن شاخه به دوزخ افتند، از طریق سه در به پایین افتند «هر» دری مانند تبخ درختان آیدیده. به سبب اندیشه بد، گفتار بد، کردار بد سه سبب آنروز به دوزخ روند. ۴۵- برهیزگاران در بهشت اند. از اندیشه، گفتار «و» کردار خویش شاد شوند. گناهکاران در دوزخ از اندیشه بد، گفتار بد «و» کردار بد در رنج باشند.

۴۶- هنگامی که گناهکاران را از دوزخ برآورند، از مکتدگان جم به پیکر وزغ دوباره به دوزخ افتند و شکست خورده آنجا باشند.

۴۷- بامدادروز اورمزد، مینوی زمین، که خود سپندارمذ درست اندیش، مادر همه زایشمندان روی زمین است، - که سرشت مادری او از آغاز که دروغ (= اهریمن) به آفرینش تاخت تا واپسین روزهاست - به نیک مهری همه آفریدگان را - چه همه فرزندان «او» پند - ببخشاید. بر پرعیزگاران دشواری که بر تنشان است و بر گناهکاران پادافرازی که بر روانشان است.

۴۸- و او (= سپندارمذ) هرگز خواهشی از اورمزد نخواست چه به سبب درست اندیشی تا فرجام کامل کارها بردبار و بی مست (= بدون گله، بدون شکایت) است، «اما» در آنگاه بیس اورمزد بایستد گوید که: «پادافرازی ایشان بسیار کامل است».

۴۹- در همین زمان است که اهریمن همه گناهکاران را برآورد.

۵۰- پرعیزگاران نیز به زمین باز آیند «اما» نه بدان چهره که بگذشتند (= بمرودند) و نه از آن آمیزه (= ترکیب) که پیش ساخته شدند بلکه تنه‌اران (= موجودات مادی) «از» گل روشن بدون تاریکی، آب بدون زهر و آتش بدون دود، باد خوشبوی پردرودی (= سالم) ساخته باشند. ۵۱- استخوان ایشان به روشنی آنچنان است که بلور از گوهرها و گوشت ایشان بر استخوان چنان است که بسد از درختان. بی ایشان بر استخوان چنان پیوسته است که زنجیره زرین در بلور ویراسته (= تراشیده)، خون در رگهای ایشان بدان گونه جریان دارد که می‌بویا در جام زرین، آمیزه‌ها (= عناصر) در تن ایشان خوشبوی‌تر از مشک و عنبر و کافورند. که بلند و کوتاه «اما» متناسب باشند به اندازه کیمره، به قامت و چهره مانند چهل سالگان.

۵۲- هر مردی را که در زمین یک زن است، آن‌گاه او را همان گونه است کسی که او را «زن» بسیار بود، آن‌گاه او را «زنان» بسیار باشند، کسی که او را «زن» نبود، زنی همقد و هم چهره (= هم سرشت) پیشی ایستاده «باشد»

مرد آن یک زن هم سرشت را آن‌گاه از همه دوشیزگان زمین دوست‌تر دارد. زن نیز «با» مرد «خویش» جفت (۲۰) شود و نیز با دیگری لذت نبرند.

۵۳- نگرشی (= مراقبت، توجه) ایشان از یکدیگر آن‌گونه به همداستانی (= موافقت) «و» نیک چندی است که بزرگتر نسبت به کوچکتر. آن‌گونه نگرنده و نیک گاه (= مراقبت و نیکخواه) «یکدیگرند» که پدر نسبت به فرزندان، کوچکتر نسبت به بزرگتر چنان یگانه و فرمانبردار و نیرومند (= مطیع) است که بزرگان نسبت به دادار اورمزد.

۵۴- همه روانها در بی‌رنجی یکسان‌اند اما روشنی ایزدی را به اندازه نیک سرشتی «خود» گیرند و یکسان نیست (۲۱).

۵۵- جای ایشان یکی نیست. تقسیم «آن» متناسب با کردار است چنان‌که شیردار به شیر (= مملکت کشور) آید و دو حکم دهد یکی که راست (یکنواخت، یکسان) است یکی که به ارزانی (= بر حسب شایستگی) است. در آن‌که راست است فرمان دهد که: «هرکس به زن «و» فرزند خویش، خواننده دادگرانه (= ترویت متروغ) داشتن، مسلط و کامرواست و از منم بی‌بهره است». در آن حکم دیگر فرمان دهد که: «مالیات کار بدید».

۵۶- خاصان و رازداران او آسگار شوند همانندی ایشان مانند خورسده ماه و ستارگان بزرگ و کوچک است، که به گرفتن روشنی (= کسب نور) یعنی پرعیزگاری. یکسان‌اند اما «اندازه» روشنی ایشان یعنی نیکی «به» میزان «وظیفه شخصی است «و» یکسان نیست (۲۲).

۵۷- تخم از مردمان عراز ریخته باشد و خردتخمی را برای فرزندی از او بازگیرند. اما نه بدان شمیره که در گذشته‌گان (= مردگان) هنگامی که زنده بودند، که از زمین آمدند بلکه هر دو تخم را (تخمه نر و ماده را) در نهاد (= نشان) «و» چهره تر و قیز که: «آویاشی» و «سپی وی» است آراسته شود.

۵۸- آتش پذیرنده تخم از آن روشنی بی‌کرانه بیاید به همه زمین عراز تازد. نیروی جانی تخمه‌ها را بر خیزد و دوباره به میانه زمین رود. بر تران و مادران آن‌گونه آمیخته شود که در آغاز هستی مردمان که با فراز ریختن تخم و جان کالبد در مادگان اندر شود. در همین زمان زن و مرد مانند مردم پانزده ساله به زمین آیند. در میان چهل سالگان مانند فرزندان در میان پدران به نظر رسند.

۵۹- رامش ایشان بایکدیگر نیز به همین گونه است. آن روشنی بزرگ که از پیکر «و» تن (= جوهر و عرض) بر زمین تابیده

همی شود - که آن را «خورشید» برای نگهداری از کیومرث بپذیرفت - از خورشید فرود آید، نیمه‌ای به کیومرث، که بن تخمه (= منشأ وجود) مردمان بود، پوشیده شود، نیمه‌ای به همگی «مردمان» که از تخمه او (= کیومرث) بودند، با روشنی کمتر و با روشنی بیشتر، ۶۰- و این برای آنان پوشش درخشان بدون پیری و بیماری است و شیر و چربی گاو هدیه‌اش خوردنی سزوار است و ثواب (۲۳).

یادداشتها

۱

۱- بحثی است مقل. خزینه دیگری در همین کتاب صورت متن را ناپید می‌کند. در آغاز بخشی سوم، پیش از شروع فصل سی و چهارم آمده است: «گفتار زادسپرم جوان جهان در یک روز». پس در نهایت که مطالب این بحث نیز سخنان او در یک نیمه روز باشد، احتمال دیگر آن است که در به جای آمده باشد. در آن صورت معنی عبارت چنین خواهد بود: گفتار زادسپرم جوان جهان، غیر از نیمه روز.

۲- سپندمپدر (اوستایی: *spantō.maiinyu-*) یا میثروی مقدس در اوستای گامانی و بخشی از اوستای جدید برترین تجلی اورمزد است (نک. *Die Amāsa spānta im Avesta* s. 39). این جلوه والای اورمزدی، در اوستای جدید گاه با اورمزد یکی شده است (بیش سیزدهم بند ۷۶ تا ۷۸). در ادبیات فارسی میانه صریحاً از «سپندمپنو» یا «میثروی افزونی» (پهلوی: *abzōnīg-mēnōg*) نام برده می‌شود. منظور همان اورمزد است که در برابر امریمن (اوستایی: *angrō.maiinyu-*)، قرار می‌گیرد. اگرچه میثو در متون فارسی میانه با عنوان *ganāg-mēnōg* صفت *zadār-kāmag* نام برده می‌شود.

۳- متن: ۱۴ ۱۶ ۱۳ *nād* (اوستایی: *ṇat-*، پس، آن‌گاه) این واژه در آغاز سخن یا شروع بخشی از گفتار می‌آید. در دینکرد بارها به کار رفته است. نک. د. مدن ص ۱۲۶.

۴- این «گفتار ویژه ایزدی» همان نماز «پنا اهور و نیریر» (پهلوی: *ahunawar*)

است. متن اوستایی آن در بند سیزدهم یسن ۲۷ آمده است. (برای ترجمه فارسی آن نک. موردآورد، یسنا، ج ۱ ص ۳۲۳)، بندش (ص ۱۲) دربارهٔ اهورا آورده است: «اورمزد... از من بی‌کران اهورا غراز آفرید مینوی پشاه اهر و نیریو، که آفرینش و فرجام آفریدگان از آن پیدا است. نیز نک به مقاله خاتم کتابون مزدآهور، اهورا کلام آفریننده، در مجلهٔ چستا سال سوم شماره پنجم، بهمن ۶۵»

۵- زانسیرم نخستین برخورد اهورمزد و اهریمن و حکونگی آفرینش مادی را به کوتاهی بیان کرده است. در متفکای دیگر فارسی بهانه و بویژه در بند عش مطلب با کمتردگی بیشتر همراه است. به‌طور خلاصه باید گفت که از دوازده هزار سال عمر جهان، سه هزار سال نخست به آفرینش مینوی می‌گذرد. در این مدت انسان‌سازان، ایزدان، فرشتگان و مینوی آفریدگان مادی آفریده می‌شوند. در سه هزاره دوم، آفرینش مینوی آفریدگان، بیکر عادی به‌خود می‌گیرد. یعنی ماه، ستارگان، خورشید و دیگر پدیده‌های مادی آفریده می‌شوند اما حرکت ندارند به سخن دیگر در جهان مادی جنسی و تحرک دیده نمی‌شود. بدین ترتیب نیمی از عمر جهان می‌گذرد. در آغاز هفتمین هزاره که شروع سه هزاره سوم است، اهریمن از بیخوشی و کجی بدر می‌آید و به ظمرو اهورمزدی حمله می‌کند و درد و رنج و بیماری را در آفریدگان اهورمزدی می‌کارد و این سه هزار سال دوران آهنگی نیکی و بدی و بیکار اهورمزد و اهریمن است و متفکای میانه از آن به gumēzišn تعبیر می‌کند. آخرین سه هزاره با ظهور زردشت و گسترش دین سر می‌گذرد و سببی در راس شریک از هزاره‌ها به ترتیب هوشیور، عویش، فرما، سوشیانس، که هر سه فرزندان زردشت هستند، برای استواری دین و بازسازی آن بر می‌خیزند و پس از ظهور آخرین آنها یعنی سوشیانس و گذشتن بنجاء و عنت سال از قیام او جهان بار دیگر از آلودگی بسته و از بدی پالوده می‌شود و رستخیز و تن مبین آراسته می‌گردد. برآی آگاهی بیشتر نک بزومتنی در اساطیر ایران سه فصل اول، آفرینش در ادیان گفتار اول.

۶- تبدیل کرده در ترجمه padistād فعل ماغی از مصدر padistādan

۷- بنابر متفکای دینی زردشتی زمان در آغاز بی‌کرانه بود یعنی ازلی و ابدی بود و دو جهان بالایی و فرودی با روشنی و تاریکی وجود داشت که سر یکی اهورمزد و بردیگری اهریمن فرمانروایی می‌کرد. اهورمزد چون گوهر اهریمن را می‌شناخت بر آن شد تا آفرینش روشن و پاک خود را از گزند اهریمن نگه

دارد بنابراین از زمان بی‌کرانه (پهلوی zurwān ī a-kanārag، زمان کرانه‌مند (پهلوی zurwān ī dagrand-xwadāy را غراز آفرید. این زمان کرانه‌مند دوازده هزار سال است که به چهار دوره سه هزار ساله بخش می‌شود. با رواج زمان، اهورمزد و اهریمن عذر و توانا شدند که آفریدگان مادی متحرک خویش را کمال بخشند. با پدید آمدن در آفرینش نیکی و بد، بیکار جهان آمیخته می‌گردد و زندگی رواج می‌یابد. آفریدگان جهان مادی اوره‌زده عنت هستند که عبارتند از آسمان، آب، زمین، گیاه، گوسفند، مردم و آتش. این آفرینش یک سال سیصد و شصت و پنج روزی که عبارت از بازده ماه سی روزی و یک ماه سی و پنج روزی است به درازا می‌گردد.

۸- محصور کردن در ترجمه parwastag kardan

۹- نگاه کنید به یادداشت شماره ۲ همین بخش

۱۰- اصل. در ترجمه واژه مادی mādiyān نویسنده در دو بند اخیر، در حقیقت فلسفه وجودی بهشت و دوزخ را بیان کرده است. بنابر گفته او، بهشت جایگاه نیکوکارانی است که از اهورمزد فرمان برده و از خواست او پیروی کرده‌اند و دوزخ کیفر آنانی که خواست اهورمزد را برنیاورده به فرمان او کردن نطاه‌اند

۱۱- متن: wizārihēd «دورکنند». فعل مضارع مجهول که به جای فعل معلوم به‌کار رفته است. این‌گونه کاربردها در این کتاب بارها دیده می‌شود. از آن جمله است: āšōbīhēd به جای āšōbēd ص ۹۳ س ۲. āwarīhēd به جای āwarēd ص ۹۳ س ۲. āndīhēd به جای āndēd ص ۹۳ س ۲.

۱۲- متن: fraškardārīh

واژه با همین املاء در ص ۶ س ۲ و ص ۱۴ س ۳ و همین کتاب و پرستی ۲۴ بند ۲ دانستان دینی نیز آمده است. در متفکای معمولاً برای عمل بازسازی و تکوین جهان در آخر الزمان اصطلاح frašagird-kardārīh به‌کار می‌رود و صورت به‌کار رفته در متن رواج عام ندارد. اصولاً اصطلاح فرشگرد (پهلوی frašagird «اوستایی frašō.karati»

برای جتانی که با ظهور سوشیانس شکل می‌گیرد به‌کار می‌رود و این با معنی اصلی واژه بازسازی، نو کردن، مناسب است کامل دارد. فرشگرد در متفکای گاه برابر

رستاخیز به‌کار رفته است. کار بازسازی و تکوین جهان مطلوب را فرسگردسازان (پهلوی: frašagird-kardār اوستایی: frašō.čarətar)، برعهده دارند. اینان درکار آراستن جهان و درآوردن آن به‌گونه‌ای که در آغاز هستی بود، کوششی می‌کنند و گیتی را از وجود اهریمن و همدستان او پاک می‌سازند. نک. نجات بخشی در ادیان، گفتار نخست، بخش نخست. و «بیمرگان و فرسگرد کرداران»، مجله فروهر سال ۲ شماره ۵ و ۶.

۱۳- به پندار نویسنده کتاب جهان مطلوب (= فرسگرد) زمانی شکل می‌گیرد که سه ویژگی بنیادی که در نماز اعونور عنوان شده و نویسنده آنها را در بندهای ۱۴ تا ۱۹ بیان کرده است، تحقق یابد. به گمان او از ویژگی نخست، یعنی شناخت نیک و بد، دین راست و از ویژگی دوم، یعنی امید به پاداش و بیم از پادافراهِ کوششی به کسب ثواب و پرعیز از گناه و از ویژگی سوم یعنی کمک به نیازمندان و دردمندان یابوری و عمداسنایی نتیجه می‌شود پس در راست دینی ایمان و اعتقاد انفراد جامعه و در کوشش به ثواب و دوری از گناه، رغبتار و کارمایشان به صلاح و صواب درآمده است و جامعه‌ای که ایمان و رغبتاری نیکو سرور، به سوی اتحاد و وحدت عمل پیش می‌رود و در سایه این یگانگسی، پیروزی پر دشمن حاصل می‌شود و فرسگرد چیزی جز این نیست.

۱۴- سپهر در ادبیات پهلوی نام ایزدی است که، بنابر منتهای دینی زردشتی، از زروان پدید آمده است، او زن زروان است و جهان مادی در اوست. در ادبیات پهلوی او را مانند چرخ می‌دانند. سپهر، یاور اورمزد در آفرینش است و مانند کشاورزان جامعه نیلی می‌پوشد و نگهدار آنان است. گاه با «وای» به یکی شده است. نک. نوبرک ج ۴، زیر: spinr و اساطیر ایران ص ۱ یادداشت ۱۳.

۱۵- زروان (اوستایی: zurvan) به معنی زمان است، در اوستا نقشی مهم ندارد، اما در منتهای فارسی میانه مخدایی است که به عنوان ایزد زمان و مکان ستایش می‌شود. به عنوان ایزد زمان عبادت شده است و به عنوان ایزد مکان بی‌کرانه. او سرچشمه هستی و منشأ همه چیز است. از زروان بی‌کران، زمان کرانه‌مند (پهلوی: zurwān ī dagrand-xwadāy).

پدید می‌آید. در این زمان کرانه‌مند که چهار دوره سه هزار ساله است میان اورمزد و اهریمن که بنابر اسطوره‌های زروانی فرزند زروان هستند، نبرد

درمی‌گیرد و سرانجام اورمزد پیروز می‌شود. برخی از نوشته‌های فارسی میانه و بویژه کتاب گزیده‌های زائوسیرم از عقاید زروانی به شدت رنگ پذیرفته‌اند. برای آگاهی بیشتر نک. «زروان، زنر، پژوهشی در اساطیر ص ۱۲۱ شماره ۱۱. ۱۶- «زیان رسان» در ترجمه: wizāyišnīg. متضاده در برابر: padīrag-ēstišnīg.

۱۷- بنابر بند عش (ص ۲۸) آسمان هفت پایه (= طبقه) دارد: ابر پایه، سپهر اختران، سپهر ستارگان نامیزنده، بیست - که ماه در آن پایه می‌ایستد، گرودمان (پهلوی: garōdmān، اوستایی: garō.damāna «خانه ستایش» - که خورشید در آن پایه ایستد و آن را انور روشن نیز گویند -، گاه امشاسپندان روشن بی‌کران که جای اورمزد است. در روایت پهلوی (ص ۲۰۶) برای آسمان چهارپایه گمان شده است «ستاره پایه» ماه پایه، خورشید پایه و گرودمان، اندیشه نیک و کردار نیک نهاد سه پایه ستاره و ماه و خورشید هستند گرودمان چهارمین پایه در روشنی بی‌کران، جایگاه اورمزد و امشاسپندان است. در روایت پهلوی (ص ۸۴) آمده است: «روان نخستین گام که پیش نهاد، آن‌جا که ستاره <پایه> است به اندیشه نیک نهاد. دوم گام آن‌جا که ماه <پایه> است، به گفتار نیک نهاد. سوم گام آن‌جا که خورشید <پایه> است به کردار نیک نهاد و چهارم گام انور گرودمان روشن نهاد.»

هینک معتقد است که ایرانیان در اصل چهار آسمان را می‌شناخته‌اند: اول سپهر اختران، دوم، ماه پایه سوم خورشید پایه، چهارم، بیست، که گاه ابرپایه نیز بدان افزوده شده، اما اضافه شدن پایه‌های آسمان تا هفت پایه به سبب تخصص عدد هفت و نیز نفوذ عمیق نجوم بابلی است. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳۶. یادداشت ۴۵.

۱۸- تهیگی یا خلایی که در این بند بدان اشاره شده است، فضای خالی میان جهان اورمزد و اهریمن است. از این فضا در جای دیگر این کتاب (بند ۱ عمین فصل) به گنسادگی (پهلوی: wišādagān) تعبیر شده است. این فضا بنابر منتهای پهلوی، جایگاه «وای» است (اوستایی: vayu) که دارای دو جنبه نیکی و بدی است. بخشی از «وای» که در روشنی اورمزد قرار می‌گیرد، «وای نیک» (پهلوی: wāy ī weh) و بخش فرودین آن که در تاریکی اهریمن است، «وای بد» (پهلوی: wāy ī watan) «وای بدگو» (پهلوی

با دیدگاه اسطوره‌ای هفت اساختر ارتباط دارد (پژوهشی در اساطیر ص ۲۶ زیرنویس ۴).

۸- گوشورون (اوستایی: *gəuš. urvan*) همان روان گاوینگتا آفریده است. در پیم ۴۹ اوست که از ستمهایی که بر او رفته است، به اورمزد می‌نالند و در پی سبانی نیک است نا او را از بند برهانند گوشورون در اوستای جدید، نگهبان گله و رمه است و در متنهای فارسی میانه از او با عنوان «ایزدگوش» نیز نام به میان می‌آید او در کنار ایزد رام و ماه، بهمن را یاری می‌دهد تا چهارپایان را در حمایت خویشی گیرد (بندهش ص ۱۳۷). از گوشورون پنج‌گونه چهارپا آفریده شده‌اند و گاو مدعیوش، که در فرسگرد کرداری از او داروی بی‌مرگی می‌سازند نیز از اوست. وظیفه گوشورون پرورش آفریدگان است. (بندهش ص ۱۳۹). نیز هم اوست که در برابر اورمزد از کشتاسپ دفاع می‌کند و نمی‌گذارد که روان او به دوزخ رود (روایت پهلوی ص ۶۵ تا ۷۴).

۹- اهریمن و ممدستان اودیدرازی سه هزار سال جهان آمیخته امکان فعالیت دارند. اهریمن در این مدت به کمک آفریدگان خود، با اورمزد و داد و دهش او مقابله می‌کند در طول فترت به تدریج نیروهای اهریمن از کار وایمانند و آنگاه که همه آنان ناکار شدند و جهان از آلودگی و ناپاکی آنان، پالوده شد، فرسگرد یا جهان پایانی، که بی‌درد و رنج و خالی از هستی اهریمن و یاران اوست، ترتیب یافته است. پس به این تعبیر، تاختن اهریمن بر آفرینش اورمزد، مقدمه‌ای است که بی‌وقوع آن جهان به سوی آراستگی و ویژگی پایانی نخواهد رفت و بی‌آن فرسگرد سازی امکان نخواهد داشت

۱۰- نبود آمیخته یعنی مقابله‌ای که میان نیروهای اورمزدی و اهریمنی در طول سه هزار سال آمیختگی جهان روی می‌دهد. آغاز این نبرد، مجرم اهریمن بر آفرینش اورمزد و پایان آن، آراستن فرسگرد و بی‌نیرو شدن اهریمن و نابودی ممدستان اوست. در میان این آغاز و فرجام، جهان آمیخته‌ای از نیکی و بدی و کام و ناکامی است و در متنهای میانه از آن به *gumēzišn* تعبیر می‌شود.

۱۱- استویهاد وای بدتر است که جان را بستانند چنین گوید که: «چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ (= خواب) <آید> و چون سایه انگند <تب > آید> و چون او را به چشم ببینند، جان را از میان ببرده، او را مرگ خوانند (پژوهشی در اساطیر ص ۱۳۱) در اندرز یوریوتکیشان آمده است که: «وقتی آدمی از پشت پدر به شکم مادر می‌رود، استویهاد پنهانی بندی در گردن او

انگند و در طول زندگی، نه به وسیله میزوی خوب و نه به وسیله میزوی بد، نمی‌توانند آن بند را از گردن جدا کنند، اما بعد از مرگ کردار خوب مرد نیکو-کار، سبب می‌شود که آن بند از گردن او جدا شود و وی مرد بدکار را با آن به دوزخ می‌کنند ... (میزوی خرد صص ۹۶ - ۹۷) منظور زانسپریم از «بند آویخته» در بق ۲۲ فصل سی و پنجم، همین بند میزویی است که در اندرز یوریوتکیشان از آن سخن گفته شده است زانسپریم می‌گوید: «... مرکس از مردم که درگذشت، آنگاه بندی از او آویخته است - مانند دام و بندی که مرغ و ماهی بدان گرفته شود - و زیرزمین در دوزخ گسترده نگهداشته می‌شود».

۱۲- آشکار در ترجمه واژه پهلوی: *uzwārdān* : *uzwārdān* (دستنویسها: *uzwārdān*) (نگ. و. گزیده‌ها ص ۴۲). واژه را «شاخته شده، معروف» نیز ترجمه کرده‌اند (نگ نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۳۱ یادداشت ۱۲۴). این واژه در بندهش نیامده است. در برابر آن «دیومرگ-آور» (پهلوی: *dēw ī margīh-kardār*) آورده است (نگ. بندهش ص ۳۷).

۱۳- کیومرث که در چند بند اخیر درباره او گفتگو شده است، نماد آدمی است. خلاصه مطالب مقون زردشتی درباره او این است که او از گل ربه‌شکل نقطه از سیندارمزه که همان زمین است، زاده می‌شود، مانند دیگر آفریدگان اورمزد سه هزار سال بی‌جنبش بر زمین باقی می‌ماند (روایت پهلوی فصل ۴۶ بند ۳)، چون خورشید روشن است و چشم و گوش و زبان دارد و آفرینش آدمی از اومایه می‌گیرد (بندهش ص ۱۹) آفرینش او ششمین و آخرین دهش اورمزد است (بندهش ص ۳۱) و برتری او بر آفریدگان دیگر این است که از نیروی اندیشه برخوردار است (ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱). بنابر مطالب زانسپریم و بندهش، اهریمن دیومرگ را برای نابودی او می‌فرستد، اما از آنجا که تقدیر آن است که سی سال زندگی کند، تا پایان دوره مقدر، اهریمن و دیوان ممدست او موفق به نابودی کیومرث نمی‌شوند. تا این که در پایان عمر مقدر، او به کیثیتی که در متن آمده است، از جهان می‌رود. بنابر مطالب بندهش، تخمه او پس از مرگ به آسمان می‌رود و در خورشید پایه پالوده می‌شود و بخشی را نریو سنگ و بخش دیگر را سیندارمزه به خود می‌پذیرد و چهل سال در زمین باقی می‌ماند (بندهش ص ۸۳). در پایان چهل سال مشی و متشیانه، به شکل ریاس، از زمین می‌رویند در حالی که به یکدیگر پیوسته‌اند و از این دو آفریده است که نسل آدمی در جهان رواج می‌گیرد. بخشی از روشنی کیومرث را که نریو سنگ می‌پذیرد، در فرسگرد زمان

از خورشید فروز خواهد آمد، نیمی از آن به کیومرث و نیمه دیگر به همه مردمان گیتی، به تناسب شایستگی آنان درخواهد آمیخت (گزیده‌ها، فصل سی و پنجم بند ۱۵۹)، برای آگاهی بیشتر نک. نخستین انسان نخستین شهریار، برای برداشتهایی که از داستان کیومرث در متنهای فارسی آمده است، نک. مقاله خاتم مهین صدیقیان در مجله چیستا، سال سوم، شماره ششم اسفند ۶۴.

۱۴- معادل اصطلاحات نجومی این بخش در تقویم ایرانی، برگرفته شده از کتاب گاه شماری در ایران قدیم است. برای آگاهی بیشتر نک. ص ۳۳۲ تا ۳۴۰ آن.

3

۱- متن: ham-drōjēnīdan ham-drōzēnīdan بهار (و. گزیده‌ها ص ۱۷۶). به دروج آلودن (اساطیر ص ۲۱). اینجا واژه ham-dranjēnīdan خوانده شده و از آن معنی «باخود گفتن، خردگویی کردن» باخود تکرار کردن، گرفته شده است و این معنی باگزارفه گوییهایی که اعریمن می‌کند در بند مجده فصل دوم با نثر شیوای زادسپهرم هنرمندانه بیان شده است، به تناسب نیست.

۲- در زادسپرم از سه یا چهار طبقه اجتماعی به شرح زیر سخن رفته است: الف - آسرونان (اوستایی: āsrauan- این طبقه موبدان و عیریدان و به طور کلی آموزگاران و پیشوایان دین را در بر می گرفته است. آسرونان لباس سفید می پوشیده اند و نماد زمینی اورمزد به شمار می آمدند. ب - ارتشتاران (اوستایی: maθaē.štar-) اینان وظیفه جنگاوری را داشته نیروی نظامی و دفاعی کشور را تشکیل می داده اند. لباس از غواشی یا قزمز می پوشیدند و نماد زمینی ایزد وای به شمار می آمدند. ج - واستریوشان - vāstrya-fšuyant- کشاورزان کم مایه و طبقه پایین جامعه را تشکیل می دادند. لباس آنان نیلی و نماد زمینی «سپهر» بوده اند. بر سه طبقه یا لا گاه طبقه «عوتخشان» یعنی صنعتگران و پیشه‌وران نیز افزوده شده است. در گزیده‌های زادسپرم (فصل سی‌ام، بند هجدهم) برای هر یک از این چهار طبقه (به‌طوری: pēšag وظیفه‌ای می‌شمارد. موبدان یا آسرونان را آموزگار، ارتشتاران را زدار و واستریوشان را پروردار و عوتخشان را پرستار به شمار می آورد.

۲- متن: سریم وا سوسس سریم: aśō-agāhīhā. بندش (ص ۵۰): ahlawān-agāhīh

۴- مطلب با اندکی تغییر در واژه‌ها و عبارت‌ها، در بندهش (صص ۴۹-۵۰) نیز آمده است: «مینوی آسمان، چون ارتشتاری اروند که زره نظیرین دارد - که خود آسمان است - مقابل اهریمن را بیاراست، تهدیدکرد (پهلوی: padist burd) پژوهشی در اساطیر ص ۷۳: پیمان بست؟) تا آن‌که (اورمزد بارویی سخت‌تر از آسمان، پیرامون آسمان بساخت، او فروهر ارتشتاران پرهیزگار و گرد راه‌سواره و نیزه به دست پیرامون آن بارو آن‌گونه بگمارد، که مری بوسود - بندهش، آن‌جا که از ایزدان مینوی گفتگو می‌کند نیز درباره مینوی آسمان به‌عنوان یکی از ایزدان سخن گفته است: «آسمان - مینوی آسمان است که (آسمان را) چون گوردی برتن دارد - <او> این آسمان را نگاه (همی) دارد، تا اهریمن را باز - تاختن نهد - آگاهی پرهیزگاران به عمیاری یا او گمارده شده است.» (پژوهشی در اساطیر ص ۱۶۳).

gūmān-sahiṣṇihā ۱۴۶۱ هـ / ۱۸۴۵ م
 بهار: بهیمنانه (بزرگداشتی در اساطیر ص ۸۲، اساطیر ص ۲۲).

۱- متن این بند، برگرفته شده از بند چهارم بنسب سیام است. (نگ
یسناس و ویسپرد یسئوی ص ۶۳۵). در واژه قابل بحث در این بند وجود دارد
الف - واژه‌ای که «نابودی» ترجمه شده است در متن *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* است.
بجای آن را *ābaxšišn* می‌خوانند و نابودی معنی می‌کند (و، گزیده‌ها ص ۸۹)
و باء بین املاء و همین معنی در واژه‌نامه بند هش (ص ۱۶) آورده است. آنچه
بهار در واژه‌نامه بند هش داده است، دستنویس ت. د (۱) تأیید نمی‌کند برای یکی
از در مورد *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* *abēsīhēnīdan* (ص ۱۴۲ س ۱) و برای
مورد دیگر *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* *abēsīhēnišn* (ص ۱۵۷ س ۸) آورده است. در
متن زنده نیز *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* آمده است. بنابراین ضبط گزیده‌ها را نیز باید
مشکوک دانست و بهتر است که آنرا به *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* *abēsīhēnišn*
«نابودی، تباهی، تصحیح کرد. ب- واژه‌ای که «همگی» ترجمه شده است در متن
زادسپرم به صورت *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* (دستنویسها: *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀*) است. براساس متن
زنده *𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬀* *hamāyigīhā* تصحیح شده است.

۷- این بند در زائیدیرم مبهم است. باتوجه به متن بندهش می‌توان آنرا چنین تصحیح کرد :

چون دیگر <بار> به سوی آب آمد همان روزی که اندر تاخت تیشتر در <برج> خرچنگ آبی (= سرطان) که آب تخمه است، <بود> تیشتر همه درخشان در خرد از رگ (= خانه نخستین برج سرطان) که جانان خوانده شود، ابر را فراز آفرید به روز فروشدان (= مغرب) پیدا، چنان که <در> برآمدان (= مشرق)، رواج آشوبش تیشتر اختر را بود، که اختر چهارم است <و> خدای آب، فرشته تیشتر آراینده است <و> خدای ماه چهارم است، زیرا که تیرماه ماه چهارم از سال است. نیز نک. پژوهشی در اساطیر ص ۸۳ و یادداشت‌های مربوط به آن. درباره ارتباط تیشتر با برج خرچنگ! نک. پژوهشی در اساطیر ص ۳۲. درباره جانان از رگ و خرد از رگ و انطباق آنها با نجوم فارسی نک. گاه شماری ص ۳۳۲ و ۳۳۵

۸- بهمن (اوستایی: *vohū. manah*) در گاهان به معنی اندیشه نیک و در اوستای جدید و مقتضای دوره میانه نام برترین و نخستین امشاسپند است او تجلی اندیشه اورمزد و فرزند اوست (یسن ۳۱ بند ۸). او ایزدی نیرومند و آشتی بخش است که پرعیزگاران را به بهشت راهنمایی می‌کند و سپاه آزادگان را، که خواستار آشتی هستند، می‌افزاید؛ رایزنی و مشاوره اورمزد با اوست و نخستین آفریده‌ای است که خرد عزیزی (پهلوی: *āsn xrad*) و خرد اکتسابی، (*gōšān-srūd-xrad*) بر او عرضه شده است. از جهان مادی، گوسپند بدر وابسته است (بندعی ص ۱۳۸-۱۳۷). بهمن یاور زردشت است و او را از آزار و رنجی که از بدان بدو می‌رسد نکه می‌دارد و هم اوست که به همراهی ایزد سروش، زردشت را، آن هنگام که کودکی بیش نبوده، در آشیانه گرگ از مرگ نجات داد و شبانه میشی سیرده را به لانه گرگ برد تا کودک گرسنه، از مرگ وارزد (گزیده‌ها فصل دهم بند یازدهم) و نیز همین بهمن است که زردشت را در دیدار با اورمزد همراهی و راهنمایی می‌کند. (گزیده‌ها فصل بیست و یکم). برای آگاهی بیشتر نک. *Die Aməša spənta im Avesta* و آفرینش در ادیان، گفتار اول.

۹- عوم (اوستایی: *haoma*)، در گاهان از او نامی نیست. اما در اوستای نوه نام گیاهی است که از تسیره آن آشامیدنی مقدسی تهیه می‌شود و زردشتیان در آیینهای دینی آنرا می‌نوشند. در اوستای نوه عوم نام ایزدی نیز هست که اورمزد او را به عنوان زوت (اوستایی: *zaotar*، پیشوا) برمی‌گزیند، تا آیینهای یسن را با آوای بلند بسراید و با نوای خوش آن را به عفت کشور

برساند (مهر بست بند ۸۹). عوم، ایزد درواسپ را نیاز می‌برد، تا به اوتوانایی دهد که بر افراسیاب چیره شود و او را دست بسته نزد کیخسرو ببرد تا انتقام خون پدرش، سیاوش، را از او بستاند (درواسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸). عوم به صفت انوری دور دارنده مرگ، توصیف می‌شود (یسن ۹ بند ۲). زردشت او را درود می‌گوید و زیباترین همه جهان مادی می‌شمارد (یسن ۹ بند ۱). نخستین کسی که گیاه عوم را می‌نشارد، ویونگهان، پدر جم است که در برابر این کار نیک به او پسری مانند جم بخشیده می‌شود که در شهریاری او گرما، سرما، مرگ و زنج نیست. ویژگیها و صفات عوم همگی در یسن نهم، که اختصاص به او دارد برشمرده شده است. برای آگاهی بیشتر نک. درآمدی بر دستور زبان اوستایی، بررسی یسن نهم ص سه تا نه

۱۰- پرز آبان نانا، ایزد نگهبان آبها و پاسبان سرچشمه‌ها و رودهاست. او را برز ایزد نیز گفته‌اند او بخش کننده آبهاست. نیرومند بلند قامت و دارای اسب تندروست. مانند اورمزد و مهر، عنوان «اهوره» دارد و چونان امشاسپندان درخشان است. در اوستا و وداها، زیر نام «ایام نیات»، ایزد آبها شمرده شده است. در مقتضای پهلوی او را «آبان» نیز گفته‌اند.

۱۱- «اردای فرورده» به معنی فروهر پرعیزگاران است. در مقتضای اوستایی در برابر آن «فروهرهای زنان و گروه پهلوان زادگان پرعیزگار به کار رفته است. در مقتضای زند این جمله به صورت «فروهر پرعیزگاران ماده و گروه نره آمده و در تفسیر آن «اردانروردمردمان» یعنی فروهر مردمان یاد شده است. ظاهراً به معنی این ترکیب مقتضای زند، صورت مختصر شده‌ای یافته و «فروهر پرعیزگار ماده» شده و «گروه نره» از آن حذف شده است. در این کوتاه شدن شاید مایه بودن واژه اوستایی «فروهر» مؤثر بوده است. در نوشته‌های پهلوی نیز «فروهر» پرعیزگار ماده، «نماد همه خردشیا» قرار گرفته و عنوان ایزد را یافته است (پژوهشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۱). نیز نک. و. گزیده‌ها ص ۶۵

۱۲ و ۱۳- عبارت «جزانحکی از سوراخ زیان که در دل... در متن به این صورت

آمده است: *hēnd* *zānag* *ī* *parwar* *kē* *pad* *sūrāx* *ī* *zamīg* *andar* *šud*

بندمش (ص ۵۹) در این مورد دارد

hēnd *zānag* *ī* *parwar* *kē* *pad* *sūrāx* *ī* *zamīg* *andar* *šud*

hēnd *zānag* *ī* *parwar* *kē* *pad* *sūrāx* *ī* *zamīg* *andar* *šud* به جز اندک از برداران که در سوراخ زمین اندر شدند، با توجه به بندمش،

نهم) و بالاخره گزیده‌های زادسیرم (فصل سوم) این آتشها را نام بردند.

	گزیده‌های زادسیرم	شایسته‌نشیست	روایت فارسی	بندش ایرانی	پهلوی یستا	یسن ۱۷
1	abzōnīg	abzōnīg	barizswang	barizswang	buland-sūd	barāzi-savangha-
2	weh-fra-naftār	weh-fra-naftār	vohu-frayān	hu-frayān (weh-franaftār)	weh-fra-naftār	vohū-frayāna-
3	urwāzišt	urwāzišt	erwājišt	urwāzišt	frāx-zīwāšnān	urwāzišta-
4	wāzišt	wāzišt	wājist	wāzišt	wāzišt	vāzišta-
5	buland-sūd	buland-sūd	spenist	spenist	abzōnīg	spāništa-

درباره وظیفه هریک از این آتشها و جای آنها نک. بندش ص ۱۱ و گزیده‌های زادسیرم فصل سوم بند ۷۷ به بعد

۱۹- اسپنجرو یا اسپنجروش، نام دیوی است که جایش در ابرهاست و کارش بازداشتن ایزدان از باراندن باران بر زمین است. دیواپوش را نیز درنبرد با تیشتر یاری می‌کند

۲۰- متن: **سلس** (دستنویسها: **وسلس** بهار: **سلس**) : **abrān** «ابرها» (و. گزیده‌ها ص ۱۳). در این جا واژه **se rān** «سوم، سومین» خوانده شده است. برای مانده‌های آن در متنها دیگره نک. و. یسنا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۳ و و. وندیداد پهلوی ص ۸۶. بندش (ص ۵۲): «... اندر آن بشاران کرداری، اسپنجروش و ایوش کوشیدند و آتش و ازشت گرز برزد، غرید و بانگ کرد».

۲۱- یوئیدیک (اوستایی: **pūitikā**) در وندیداد پنجم بند هجدهم از آن نامی به میان آمده است. بنا بر نوشته بندش (ص ۶۸) و زادسیرم، دریایی است دارای جزر و مد در پهلوی دریای فراخکرد و بدان پیوسته در ادبیات فارسی میانه، با خلیج فارس تطبیق داده شده است. این نام مشتقی است از **pūtay-** «صافی، پاکی» (بار: ص ۹۰۹).

۲۲- کمروود (متن: **وکلوم**، گونه املایی دیگری برای **وکلوم**)، در

الف - واژه **وکلوم** را در زادسیرم می‌توان به **وکلوم** **nihang** «اندک» تصحیح کرد. ب- واژه **وکلوم** ۴ انکلساریا می‌پندارد که املایی برای **وکلوم** ۳ **wāyendagān** «پرفندگان» است (ص ۲ یادداشت ۱۷) بهار واژه را **xazēdagān** «خزندگان» می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۸۰) جای دیگر آن را «پرفندگان» ترجمه می‌کند (پژوهشی در اساطیر ص ۸۳) این‌جا با توجه به واژه «آهون» به معنی نقب و زیرزمین، قرائت **āhūnigān** «سوراخ‌زیان» نیز پیشنهاد شده است. ج- **وکلوم** (دستنویسها: **وکلوم**) بهار: **وکلوم** : **sulag** «سوراخ» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۲). در این‌جا واژه متن، **[ag] dil** خوانده شده است و معنی «درون، داخل» از آن گرفته شده است. بر این اساس عبارت مورد بحث چنین تصحیح شده است: **bē nihang az āhūnigānkē andar dil** «به‌جز اندک از سوراخ زیان که اندر دل...»

۱۴- «بغلتانیده» در ترجمه واژه پهلوی **be mušt**، از مصدر: **muštan** «مالیدن»

۱۵- «فراخکرد» ترجمه واژه اوستایی: **vouru.kaša-** «وروکشی» در اوستا، نام دریایی است در کناره البرز این نام اوستایی، در متنها فارسی میانه به «فراخکرد» برگردانده شده است و بر دریایی که در کناره البرز در سوی نیمروز واقع است و یک سوم زمین را دربر گرفته، اطلاق شده است برای آگاهی بیشتر نک. جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران ج ۱ تهران ۱۳۴۷ و نیز پژوهشی در اساطیر ایران ص ۱۰۱-۱۱۶

۱۶- «ایوش» (اوستایی: **apaoša**) لفظاً به معنی «از میان برنده آب» و نام دیوی است که در برابر تیشتر و همورد اوست. او مانند اسبی سیاه دم دراز، در برابر تیشتر آشکار می‌شود و او را یک فرسنگ پس می‌راند. (بندش ص ۵۱ و ۵۲).

۱۷- متن: **وکلوم** ظاهراً املایی برای **paywahi** مانوی: **paywāh**. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۹۳ یادداشت ۶ بندش (ص ۵۲): «تیشتر از اورمزد نیرو خواست، اورمزد بر او نیرومندی برد».

۱۸- این آتش، یکی از انواع پنجگانه آتش است که در یسن ۱۷ از آنها نام برده شده است. در متنها فارسی میانه نیز اشاراتی به این آتشها دیده می‌شود که گاه نام‌مسانی در آنها وجود دارد. یسنا و ویسپرد پهلوی (ص ۹۳ و ۹۴)، بندش (ص ۱۱)، روایت فارسی (ج ۱ ص ۵۹) شایسته‌نشیست (فصل

(فراین مورد قیژ نک. مینوی خرد پریش ۲۶ بند ۵۹ تا ۶۴ و پرستی ۵۶ بند ۷). بنا بر مقتضای میانه، دریاچه‌ای است ژرف، نمک دار، بی‌موج و حبات و آتشکده آذرگشنسپ در ساحل آن استقرار یافته است. نوپرگ این نام را به «شیز» یکی می‌داند. نک. ج ۲، زیر: čēčist و sēcīkān در شاهنامه به صورت «خنجسته» تحریف شده است. نک. برهان زیر، «چجسته» و زیرقویس مربوط به آن

۲۳- سیاه یمن، در اوستا نیامده است. در بندهش جای آن در روم گفته شده است (ص ۶۹). ظاهراً باید دریای مدیترانه و یا دریای سیاه باشد. برای سه مورد اخیر نک- اساطیر ایران ص ۳۸ یادداشت ۱۲ و ZP. p. 189, No. 1

۲۴- از «ورسدریس»، در اوستا نامی برده نشده است. مینوی خرد (پرستش ۶۱ بند ۱۳): «کنگدز درسوی مشرق نزدیک (دریاچه) سدویس...» مطالب بندهش (ص ۶۸-۶۹) و زادسپرم درباره دریاچه سدویس با یکدیگر همانند است؛ براین اساس آنچه مستبری و ذاپاکی از دریای شور (دریای یونیویگ) به سوی فراخکرد جریان می یابد با باد بلند رفتنی بازپس می روند تا آنچه روئتن و پاک است، به فراخکرد و چشمه های اردویسور وارد شود. نک- بندهش ص ۶۸-۶۹

۲۵ و ۲۶، (ارنگه) (اوستایی: -ranghā) و «وه» (اوستایی: -vaghvī) نام دو رود افسانه‌ای است که در میان ایرانیان مقدس بوده است و چنین می‌پنداشته‌اند که در ایرانودج جزدان دارند. در ادبیات میانه، «ارنگه» را بر «دجله» و «وه» را بر «سند» اطلاق کرده‌اند. بشار ازیک سو احتمال می‌دهد که این دو رود، شاخه‌هایی از رود «یفی سشی» است و از سوی دیگر این فرض را فیو بعید نمی‌داند که افسانه‌های مربوط به این دو رود زیر تأثیر افسانه‌های مربوط به دو رود مقدس «دجله» و «فرات» در اسطوره‌های بین‌النهرینی، پسند آمده باشد. نک. بزوعشی در اساطیر ص ۷۹ یادداشت ۵ و ایران‌شهر مارگوارت صفحه ۱۴۸

۲۷- واژه‌ای که مشهور ترجمه شده است در یعلوی 𐭠𐭣𐭥𐭩 املاء شده است.
 نک- نوبرک ج ۲، زیر 𐭠𐭣𐭥𐭩 بهار: 𐭠𐭣𐭥𐭩 : nāmīg «نامی، مشهور»
 (و. گزیده‌ها ص ۳۸۹ و ۳۹۷). جای دیگر «چشمه» (پژوهشی در اساطیر ص ۸۵).
 بندهش (ص ۷۵): «درغین گوید که: این چند چشمه آب به پیدایی <آمد> و که
 بر خوانده شود، اندازه جسم مردم».

۲۸- چچست- caēcāsta دریاچه‌ای است که آن را با دریاچه ارومیه تطبیق داده‌اند. در ساحل عمیق دریاچه است که کیخسرو ایزد نامید و درواسپ را نیاز می‌برد (یشت ۵ بند ۴۹ تا ۵۲ و یشت ۹ بند ۲۰ تا ۲۴) و از آنان می‌خواهد که او را ناری دهند تا بتکده‌ای را که در کرانه آن است ویران سازد.

۲۹- توصیف زادسیرم از دریاچه جیحیت چنین است. (۱) د گم واپل واپل
سم واپل واپل و در بندمش (ص ۷۵): (۱) د گم واپل واپل واپل واپل واپل
۲۰م واپل... باتوجه به توصیف دو متن، و یا در نظر گرفتن ویژگیها و صفاتی
که برای جیحیت در متنبای مختلف آمده است، واژه گم واپل متن زادسیرم
را به گم واپل zufr. د واپل تصحیح کرده است. صفت -jafra، زرف- در اوستا
برای این دریاچه به کار رفته است. واژه واپل واپل garmōg گرم، واپل واپل
برای واپل واپل: garmāb گرم آب، بندمش است. بهار باتوجه به صفت
urwāp که در متنبای اوستایی برای این دریاچه آمده است آن را داب
نمک-داره معنی می کند. (و. گزیده ها ص ۱۷۷) و در جای دیگر (و. بندمش ص
۲۷۵) واپل واپل مذکور در بندمش ت. د (۲) را در اصل واپل واپل بنداشت
است. ارتباط -urwāp اوستایی با واپل واپل بطوری قطعی نیست و استدلال
اینسان را (پژوهشی در اساطیر ص ۹۲ یادداشت ۱۳) در این مورد نمی توان به
سادگی پذیرفت. از سوی دیگر معنی «آب نمک داره را برای واپل واپل که
دارمستتر (مطالعات ایرانی ج ۲، ص ۱۸۰-۱۷۹) پیشهاد می کند. بارتلمه رد
می کند (زیر urwāp) و معنی «دارای سطح آب وسیع، دارای آب گسترده» را
درستتر می داند. پس از بارتلمه و گرشویج (مهریست ص ۱۷۴ یادداشت / ۱۴۳)
به پیروی از نظر بیسی معنی «موج» را برای آن مناسبتر می بیند. ۲۰م واپل واپل
زادسیرم، به قیاس با بندمش به واپل واپل jud gid تصحیح شده است.
gid صفت مفعولی از -gay زیستن، است. واژه مذکور را انکلساریا jud dad
«بی حیوانه خوانده است. بهار jud gad «بی بیدی» (و. گزیده ها ص ۱۵۶) و
jud jid (پژوهشی در اساطیر ص ۹۲ یادداشت ۱۴) واژه اخیر را به پیروی
از آقای بهار به معنی «بدون زندگی، عاری از حیات، دانسته است. بنابراین
عبارت زادسیرم را پس از تصحیح چنین می خواند
war i zufr. د واپل واپل garmōg, atag jud-gid

۳۰- آذرگشنسب، آتشکده‌ای بوده است در آذربایجان بر ساحل دریایچه چیچست، این آتشکده خاص جنگاوران بوده و درمثنها به صفت «تگاور» توصیف شده است. این آتش به همراه «آتش برزین مهر» و «آتش فرنیخ» سه آتشکده مهم دین زردشتی محسوب می‌شد که در بندهای ۸۴ تا ۸۶ همین فصل از زادسپرم درباره پیدایی آنها سخن رفته است. بندعش (صص ۱۰۲ - ۱۰۳) علاوه بر مطالب مذکور در زادسپرم می‌افزاید: «جم اندر خدایی <خود> همه کار را به یاری این عرسه آتش بیشتر می‌کرد و آذر فرنیخ را در «دادگاه» به «خرمده» کوه در خوارزم نشانید. هنگامی که جم را بگریختند، فرم جم از دست ضحاک <به وسیله> آذر فرنیخ رعایی یافت و به پیدایی از دین، اندر خدایی گشتاسپ شاه از خوارزم به روشن کوه در ده «کاریان» نشانید. چنان که اکنون نیز آنجا باید، آذرگشنسب تا به خدایی کیخسرو، بدان گونه نگیداری جهان می‌کرد تا کیخسرو بتکده را می‌کرد و بر یال اسب نشانید و تیرگی و تاریکی را بکند و روشن کرد، چون بتکده را ویران کرد، به همان جای در «اسفونده» آتشگاهی قرار نشانید و بدان سبب گشنسب خوانند که بر یال اسب نشانده شد، آذر برزین مهر، در خدایی گشتاسپ شاه همین گونه در جهان می‌وزید و نگهبانی می‌کرد تا زردشت، افروشه روان، دین آورد، برای رواج دادن دین و بی‌گمان کردن گشتاسپ و غرزدان او، تا به دین ایزدان ایستند، بسیار چیز پدیدار نمود و کرد؛ گشتاسپ شاه <آنرا> به کوه ریوند، که پشته گشتاسپان خوانند، به دادگاه نشانید.»

درباره گشتن بتکده ساحل چیچست، نیز نک. «مینوی خرد، پرسش یکم بند ۹۵»

۳۱- سوز (پهلوی: *sūwar*) در اوستا از آن نامی برده نشده است. از آنجا که بنای آذر برزین مهر در کنار این دریایچه بوده است، و می‌دانیم که آذر برزین مهر در کوه ریوند در حدود نیشابور بوده است، پس باید محل این دریایچه نیز در خراسان باشد. در بندعش (ص ۷۵ و ۷۶) هنگام گفتگو از دریایچه‌ها نخست از چیچست و پس از آن از *sūgar* نام می‌برد و این *sūgar* ظاهراً همان است که در گزیده‌ها *su* ضبط شده است، به مر حال بندهش درباره این «ور» می‌گوید: «ورسوگر در اجر شهر بوم، در سر کوه توس <است>، گوید که سوز، بهر و نیک چشمی و نیکی و افزایش و رادی بدر آفریده شده است.»

۳۲- درای آذر «سوزی مهر، نک. یادداشت شماره ۱۸ و ۳۰ همین فصل ۳۳- چنین است مثن. «طالب در بندعش (ص ۶۳) درست‌تر به نظر می‌رسد: «کوچها تا هجده سال فراز می‌رفتند البرز تا عشتصد سال می‌رفت دویست سال تا سناره پایه دویست سال تا ماه پایه و دویست سال تا خورشید پایه و دویست سال تا به بالست آسمان.»

۳۴- ابرسین (اوستایی: *upāiri. saēna*؛ پهلوی: *abar-sēn*) پس از البرز، بزرگترین کوه است و رودهای خریزود، غیرمزد، مرغاب و بلخ از آن سرچشمه می‌گیرند و براین اساس، باید بخشی غربی رشته کوه هندوکش باشد که سمت شمال و شرق کابل است؛ یعنی همان کوه باباست. (نک. بارص ۲۹۸).

۳۵- واژه‌ای که «مرز» ترجمه شده است، در مثن به صورت *pārs* آمده است و این هم‌چنان که بهار گفته است (پژوهشی در اساطیر ص ۹۲ یادداشت ۱۷) «مناسب نیست؛ اما گمان ایشان که این واژه املائی برای «پارت» است، هم قطعی به نظر نمی‌رسد. تصحیحی که از مثن داده‌اند (و. گزیده‌ها ص ۳۴۱ و ۳۸۱) و ترجمه‌ای که در اساطیر (ص ۲۶) و پژوهشی در اساطیر (ص ۸۶) آورده‌اند هیچ‌یک مشکل را حل نمی‌کند.

در فارسی میانه ترفانی واژه *phng* در ترکیب *phng ykwšn* به معنی «دیدمان‌گوشان» دیده می‌شود؛ گمان می‌کنم ترجمه شده است (نک *Acta Iranica* No ۹, p. ۳۰، نویرگ ج ۲ زیر *pahrn*، ترکیب *pahrnag kōšān* می‌تواند به معنی «مرز گوشان» باشد و نه «دیدمان‌گوشان». اگر این احتمال درست باشد واژه *pahrnag* به کار رفته در گزیده‌ها را می‌توان به *pahrnag* تصحیح کرد و در آن صورت مشکل مثن تا حدی برطرف خواهد شد.

۳۶- «طالب در زادسپرم می‌بینم است. عبارت بندعش (ص ۶۱) روتن‌تر است: «همه زمین را نم بگرفت <و> به تنش باره بگست. زیردار <و> زیردار بجود.»

۳۷- نوعی ریشه تراشی است. نویسنده «کشور» را از «کش» یعنی شیار مشتق می‌داند؛ یعنی جایی که با مرز/شیار از یکدیگر مشخص می‌شود و این درست نیست، چه کشور (اوستایی: *karšvar - van*) از ریشه:

karš - «کاشتن» است (نک. نویرگ ج ۱ صص ۱۱۸-۱۱۹).

۳۸- مثنهای اوستایی و پهلوی «کر» زمین را به عفت پاره بخش کرده و مرگ از این بخشهای هفتگانه را «کشور» می‌نامند. خونیره (اوستایی:

۴۴- متن: ۱۹۱۴ بندهی نیز چنین است. بیمار یکجا احتمال می‌دهی که gōz باشد (و- بندهی ص ۲۹۶) و جای دیگر (و- گزیده‌ها ص ۲۰۸) آن را winūg : ۱۹۱۴ «اش» تصحیح می‌کند. صورت متن را می‌توان درست

معامل می‌شود. مشخص می‌کند. بر مبنای آنچه که در یادداشت ۴۸ گفته شد، این بند را باید چنین پنداشت: پس به بهرها بختی شده که چهارپای گردسم و دوگانه سم، پنج جنگ و مرغ و ماهی <بدین طریق> ...

۵۱- تخمه شماری (پهلوی: *tōhmag-ōšmurišnīh*)، نام کتاب دیگری از همین نویسنده است که امروز از آن چیزی در دست نیست. ظاهراً این کتاب درباره اصل و منشأ آفرینش جانوران و گیاهان بوده است. درباره آثار دیگر نویسنده در پیشگفتار سخن گفته شده است.

۵۲- نویسنده گرد سمها را یک بجر (جنس) می‌داند (بند ۵۴) و این بجر را به چند گونه تقسیم کرده است، اما ویژگیهای مریک از گونه‌ها را در متن نیاورده و تنها به یادکرد نام آنها بسنده کرده است. بندهش نیز چنین است (ص ۷۹): «اسب سرده تازی، یارسی و استر و خر و گور <و> اسب آبی و دیگر اسب سرگان».

۵۳- متن چنین است: *ا سوارا سوارا سوارا سوارا*

وارا سوارا وارا

در بندهش (ص ۷۹) عبارت چنین آمده است: *سوارا سوارا سوارا سوارا*

وارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا

سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا سوارا

«سوم ستر دوسرده، کرمی و چرا ارزانی، چه یکی را در گره شاید داشتن و یکی را در دست، <که> یک کوهانه است و دوکوهانه. بر این اساس متن آشفته گزیده‌ها را می‌توان چنین تصحیح کرد

ud uštar mādagwar dō: dašt, īg ud kōf, īg, <ēk -kōf> ud dō-gānag-kōf.

بهار (و، گزیده‌ها ص ۱۸۷) دو واژه *سوارا* و *وارا* را *gašt-kōf* «<شتر> یک کوهانه» معنی کرده است و عبارت را چنین معنی می‌کند (اساطیر ص ۳۰): «(اندرمیان) اشتران برتر دوکوهانه گشته کوهان و دوکوهانه» و در جای دیگر (پژوهشی در اساطیر ص ۸۹): «شتر به مایه دو است: گشته کوهان و دوگانه کوهان».

۵۴- «تگل گروشه» (پهلوی: *تگل گروشه*)، بندهش (ص ۷۸) *تگل گروشه*

تگل گروشه و *تگل گروشه*

«تگل» در فارسی به معنی «قوچ جنگی» است (نک، برغان) اما واژه *تگل* و *سوا*

زانسیرم: بند ۱۱- فصل سوم و بند ۱۱ و ۱۳ فصل دهم، د. من ص ۶۱۷) یا *والسوا* (بندهش ص ۷۸ و ۷۹) نیز به معنی قوچ است نک. مقاله میرزا در *Mémorial Jean de Menasce*, pp. 287-292

علاوه بر شواهد یادشده در مقاله میرزا، صورتهای «گرشی و کرشیوا» در لهجه سمنانی (نک، فرهنگ سمنانی سرخه‌ای لاگردی...) و نیز «گروشه» و «گروشه» به معنی «بز یا گوسفند سه ساله» در گویشهای جنوب خراسان را نیز باید افزود. بنابراین «تگل گروشه» احتمالاً «قوچ جنگی سه ساله» یا «قوچ سه ساله» معنی می‌دهد؛ اما این که زانسیرم این قوچ را سه شاخ دانسته و او را باره منوچهر شمرده است، با متن بندهش هماهنگی ندارد، در آن جا (ص ۷۸-۷۹) در این باره آمده است: «میش پنج سرده آن دنبه‌دار و آن بی‌دنبه و سگ میش و میش تگل و گروشه میش» که بزرگ شاخ است؛ مانند اسب، سه شاخ دارد و او را به عنوان باره (= اسب) گیرند، چنان که گفته شده است که منوچهر، نیای ما، «گروشه‌ای به عنوان باره داشت». میرزا این بند از زانسیرم را با تصحیحی اندک چنین معنی می‌کند (یادنامه دو متاش ص ۲۹۰): «اندرمیش آن که دنبه‌دار است و آن که بی‌دنبه است و میش شاخ‌دار و قوچ که به سبب کوهان، شبیه اسب است، که او را شاخ بزرگ است و بارگی را شاید و همانند باره منوچهر است».

۵۵- این پنج‌گونه در بندهش (ص ۷۸) عبارتند از: «خریز، گوسپند، پازن، نری <و> بز» واژه‌ای که «تازی» ترجمه شده است می‌توان *tāzīg* (انگلساریا ص LXXIX) یا *tāwīg* «جانوری از خافزاده بر، تاوک» (و، گزیده‌ها ص ۴۰۱) نیز خواند. قرانت مشکوک است و معنی واژه روشن نیست.

۵۶- گرزه مار (متن: *مار واد*) قرانت واژه *سوارا* روشن نیست انگلساریا (ص LXXIX) آن را *xār* خوانده است، بهار آن را به *کهار* تصحیح می‌کند (و، گزیده‌ها ص ۸)، نگارنده آن را *hār* خوانده است. چنین واژه‌ای در بند ۴۰ فصل ۲۵ نیز آمده است و نام دیگری است که در برابر ابزد ارشتمونگ قرار دارد در مورد اخیر آن را *āhr* خوانده و «دیو خشم» انگاشته است. بندهش این واژه را ندارد (ص ۸۰): «موش سیاه» که همستار گرزه است در کنار دریا بسیار باشد».

۵۷- متن: *تگل گروشه* *hambūsišn* «پیداایی، پیدایش» (و،

گزیده‌های ص ۷۰).

۵۸- گرزهای که در این بند از او گفتگو شده است، شناخته نیست برخی از ویژگیهای او با آنچه درباره «سقتوره» در فرهنگهای فارسی آمده است، هماهنگی دارد. (نک. لغت نامه دهخدا زین «سقتوره»).

۵۹- «مانسرسپند» (اوستایی: *maθra.spānta*) سخن ویژه اورمزی است که از او به عنوان روان سپید، درخشان و تابنده اورمزد یاد شده است (بند ۸۱ یشت ۱۳)؛ در برابر دیوان بسیار نیرومند است (بند ۳ یشت ۱۱) و پیام‌آور اورمزد به شمار می‌آید (بند ۱۴۶ یشت ۱۳). اورمزد او را برای مقابله با ۹۹۹۹۹ بیماری دیو داده، آفریده است (وندیداد ۲۲ بند ۲ و ۶).

۶۰- متن: *ruwān* بهار به پیروی از وست همه جا آن را به *ruwān* تصحیح می‌کند (و. گزیده‌های ص ۲۳۱) بیللی *zP. pp. 36-37* آن را *xwarrah* خوانده و به معنی خویشتکاری گرفته است. این معنی را متن زنجیر بند ۴ یسن ۹ (یسنا و یسیرد پیلوی ص ۵۷ و ۲۲۷) نیز تایید می‌کند:

xwarrah ast ī xwēškārīh. xwarrah ēd ast ī pad tan ī mard xwarrahōmand dārēd ud xwēškārīh ān rawāg kunēd.

غره خویشتکاری است. غره این است که تن مرد را غرمند دارد و خویشتکاری را آن روا کند. بندهش (ص ۸۴) چنین آورده است:

čiyōn gōwēd kū: kadār pēš dād, xwarrah ayāb tan? u-š guft kū xwarrah pēš dād, tan pas ō ān dād ēstēd, andar tan dād kū xwēškārīh bebrēhēnēd tan be ō xwēškārīh dād. wizārīšn ēnkū ruwān pēšdād

چنین گوید که کدام پیش آفریده شد، غره یا تن؟ اورمزد گفت غره پیش آفریده شد، تن پس برای آن آفریده شد، اندر تن آفریده شد که خویشتکاری بیافریند. تن برای خویشتکاری آفریده شد. گزارش (=تفسیر) این است که روان پیش آفریده شد.

بهار از این عبارت نتیجه می‌گیرد که: «مؤلف بندهش خواسته است توضیح دهد که عزواریش دره را برای روان به کار برده است زیرا نخستین روان را با عزواریش غره و همین را با املاء مرسوم برای روان که عزواریش نیست آورده است». (پژوهشی در اساطیر ص ۱۴۲ یادداشت ۵). آنچه ایشان گفته‌اند تعلیمی نیست. نویسنده بندهش در عبارت *wizārīšnēn* خواسته است

معنی «غره» را در این عبارت تفسیر کند و نه املاء آن را، چه معمولاً «غره» معنی «روان» ندارد و از آنجا که ممکن بوده است سبب تردید شود بر معنی آن تاکید ورزیده است.

۶۱- برای انواع آتشها نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۸ همین فصل.

۶۲- آتش بهرام، منسوب به ایزد بهرام است که از ایزدان توانا و بزرگ دین زردشتی به شمار می‌آید. این آتش از ترکیب شانزده آتش مختلف ساخته می‌شود که هر یک از آنها خود نیز به آیینی خاص از آتشیهای دیگر فراهم می‌آیند. بر رویهم این آتش از به هم چیدن هزار و یک آتش فراهم می‌شود. آتش معمولی مستقیماً برای تهیه آتش بهرام به کار نمی‌رود بلکه نخست به آتش آذران، که از چهار آتش فراهم می‌آید برده می‌شود و سپس به آتش بهرام منتقل می‌شود. امروز در هند آتش خانگی را مستقیماً به آتش بهرام نیز می‌برند، نام شانزده آتشی که آتش بهرام از آن فراهم می‌شود در متنیهای دینی با یکدیگر اختلاف دارند. وقتی این شانزده آتش تهیه شدند در نخستین روز از پنج روز آخر سال آتشها را در یک آتشدان می‌گذارند و موبدان صنی می‌آرایند و گرزها و شمشیرها را که نشانه ایزد بهرام است در دست می‌گیرند و آتش را با احترام درون اتاقک آتشیگاه می‌گذارند. آن‌گاه شمشیری و گرز را بر دیوار آن می‌آویزند، و در عرگوشه‌ای زنگی برنجین نصب می‌کنند و در هر یک از پنج گام روز، که باید سرودی بر آتش خوانده‌تان را به صدا درمی‌آورند (نک. *RCCP. pp. 211-239*).

آتش بهرام را باید، با امداد نیمروز و عصر ستایش کرد. (پرسش ۵۴ میثوی خرد) و زبان رسانیدن بدان، از گرانترین گناهان است (پرسش ۳۵ میثوی خرد).

۶۳- «سروش» (اوستایی: *sraoša*) نه‌اینده فرمانبرداری اورمزد است و وظیفه اصلی او نظارت بر جهان مادی و نظم بخشیدن بدان است. او مردم را بویژه در شب پاسجانی می‌کند و آنان را از بدی دیوان می‌پاید. دیوان از بیم او به دوزخ می‌گریزند. سروش به صفات دلیر، فرمانبردار، نیرومند، جنگاور، مقدس، خوب رسته پیروزمند پیشرفت دهنده جهان و سرور جهان ستوده می‌شود (یشت ۱۱ بند ۱۹). او پناه بیچارگان و کسی است که بهتر از همه دیوان را نابود می‌کند (یشت ۱۱ بند ۳). در پر میزگاری از همه برتر است (یشت ۱۱ بند ۹) و شب و روز با دیوان در جنگ است (یشت ۱۱ بند ۱۴). او آموزگار دینی است، که هژدای پاک به او آموخته (یشت ۱۱ بند ۱۴). او نخستین بار شاخه‌های

۲- نظم مادی در ترجمه: gētīg-rāyēnisnīh

۳- سپندارمذ (اوستایی: -*armaitī*)، به معنی فروتنی و شایستگی و با صفت -*spanta* مقدس، همراه است. در فارسی میانه از این صفت و موصوف ترکیب: *spandarmad* و در فارسی نو گونه‌های: «اسپندارمذ»، «اسپنده»، «اسپند» و... ساخته شده است. این واژه گرچه در گاهان به معنی «فروتنی»، شایستگی» به کار رفته، اما در اوستای جدید و متنیهای فارسی میانه، نام پنجمین امشاسپند دین زردشتی است که در کنار خسرداد و امرداد به امشاسپند مؤنث این دین را می‌سازد. در متنیهای میانه غالباً از او به «زمین» تعبیر می‌شود. در گاهان پرورش دهنده آفریدگان (یسن ۴۶ بند ۴) و دختر اورمزد (یسن ۴۵ بند ۴) است. سیندهمین او را برای گسترش ربه‌ها و مرغزارها می‌آفریند، (یسن ۴۷ بند ۳) و هم اوست که یاری می‌کند تا دشمنی دیوان درهم شکسته شود و هزار و ده هزار درمان می‌دهد (بیش ۱ بند ۲۷). بنابر متنیهای میانه، او وظیفه پرورش آفریدگان و کامل کردن همه چیز را دارد و با صفت میثوی نیکوی کمال اندیشی، دوربین اورمزد آفریده و پرهیزگار، توصیف می‌شود؛ نیکویی او در این است که فروتن و گله اوبارست، چون هر بدی که به زمین می‌رسد فرو می‌خورد. کمال اندیشی است زیرا همه بچیها را به خرسندی می‌پذیرد. راد است زیرا همه آفریدگان از او می‌زیند (نک. بندعی ص ۱۴۶).

۴- منوچهر (اوستایی: -*manuš-čīōra*، پهلوی: *manušcihr*)

فرزند ایرج و نوه فریدون است. بازگیری آب از ایرانشهریان که در این بند به افراسیاب نسبت داده شده است در بندعی به گونه دیگری آمده است. در آنجا هنگام گفتگو از هزاره‌ها می‌نویسد (ص ۱۸۱): «چون فریدون کشور را بخش کرد، آن‌گاه سلم و تور ایرج را کشتند؛ فرزندان و اخلاف <او را> تپاه کردند، در عمان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست پس افراسیاب آمد منوچهر را با ایرانیان به پدشخوارگر سیوخت (= راند) به وسیله خطر، نیاز و مرگ بسیار نابود کرد؛ «فرش» و «نوخ» پسران منوچهر را کشت، تا در پیوندی دیگر (= نسلی دیگر) ایرانشهر از افراسیاب گرفته شد. چون منوچهر درگذشت، دوباره افراسیاب آمد و در ایرانشهر بسیار آشوب و ویرانی کرد، باران را از ایرانشهر بازداشت؛ نازاب تهماسبان آمد، افراسیاب را بسیوخت و باران کرد. که آن را «نویارانی» خوانده، به هر حال گرچه باز گرفتن باران از ایرانشهریان

سه تایی، پنج تایی و هفت تایی و نه تایی برسم را گسترده و گاهان را خوانده است (یسن ۵۷ بند ۴ تا ۷). در وایسین روز، آن‌گاه که خیروهای اورمزدی و امریعی رودر رو قرار می‌گیرند، این سروش پرهیزگار، میثوی اعتدال است که با دیو آرمه‌نشا افراط و تقریط، درمی‌افتد و او را از پا درمی‌آورد؛ (گزیده‌های زادسپرم فصل سی و پنجم بند ۴۳ تا ۴۶) و سرانجام سروش در کنار ایزدمهر و رشن، در روز شمار کارهای آدمیان را می‌سجد (میثوی خرد پرست ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹).

۶۵- «واستریوشان» یکی از سه طبقه اجتماعی هستند که در پایین‌ترین قشر جای داشته در برگیرنده گروه کشاورز روستایی بوده‌اند. آتشکده «آذر برزین مهر» خاص این گروه بوده است. نک. یادداشت شماره ۲ همین فصل. ۶۶- استوند کوه ظاعراً عمان کوه سهند است (پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۱ یادداشت ۲۹). در همین کتاب، یک جای دیگر نیز از این کوه نام برده شده است. در تشمین باریابی، میثوی دریاها و رودها در همین کوه به دیدار زردشت می‌آیند و او درباره پاسداری و باییدن آنها سخن می‌گوید (گزیده‌ها فصل بیست و سوم بند ۱۷).

۶۷- «تزار داده شده بود» در ترجمه واژه: *rasm* و ا. دستنویسها: *daštāg būd*، ببار آن را به *daštāg būd* نگه داشته شده بود، تصحیح می‌کند (و. گزیده‌ها ص ۱۴۲). این‌جا واژه متن تصحیح نشده و *dahīdag* (صفت معمولی از *dahīdan* «داده شدن») انگاشته شده است. شاید هم *jahīdag* «چپیده» (۲)، بندعی این واژه را ندارد.

۴

۱- مزدیسنان (اوستایی: -*mazda, yasna*) بر پرستندگان مزدا اطلاق

می‌شود و زردشتیان خود را بنین نام می‌خوانند. واژه در اوستای جدید بارها به کار رفته است. بنابر مطالب این بند از گزیده‌ها و بر پایه برداشت متن دین مزدیسنان پیش از آنکه زردشت در وجود آید در زمین بر سپندارمذ عرضه شده است، او دین را از اورمزد که پدر دین است، پذیرفته و با بستن کسبی نشان دین، آن را پرورده و بالانده است و جوان مادری که فرزند را می‌پرورد و سببی به پدر می‌سیارد، دیگر یاره این دین را به اورمزد باز سپرده است. کوتاه سخن آن‌که، این دوره و تحول، صورت میثوی دین است و گوته مادی آن زمانی است که زردشت آنرا بر جهان دان آشکار می‌کند.

در بندهش پس از منوچهر است، اما به نظر می‌رسد، که گفته زادسپرم در «یازگیری آب از ایرانشهریان» باتوجه به همین اسطوره باشد.

۵- متن: «سرخ وا» در شهرستانهای ایران (منتیای پهلوی ص ۱۹ بند ۸) وازه با املاء «*ay*» آمده و از توابع بلخ بامی به شمار آمده است، نک. CPCE. p. 10, 34

مارکوارت آنرا *navāzag* می‌خواند و معتقد است که در شاهنامه فردوسی به آوازه تحریف شده است (نیز نک. Bransāhr, p. 82)

بهار آنرا با نشانه پرسس *vinābag* (۴) خوانده و محلی میان ایران و توران دانسته است (و. گزیده‌ها ص ۲۱۳). تفضلی با نشانه پرسس «گناه» (۹) (مینوی خرد ص ۱۴۲).

۶- چنین است متن. بهار احتمال می‌دهد که «دمب» باشد و عبارت را چنین ترجمه می‌کند: «مرز ایران در برابر توران بر پشت (گاو) بالای دنب پیدا بوده (و). گزیده‌ها ص ۲۲۲). این اسطوره در دینکرد (من ص ۶۱۱، در سخن ص ۲۴۶) نیز آمده است، اما متن دو کتاب با یکدیگر هماهنگ نیست. بر مبنای دینکرد داستان چنین است: ... آن پیداست، که اندر خدایی گاووس، گاوی بود و او را نیرویی از ایزدان، در تن آمده بود و هنگامی که ایران و توران را باهم در مرز پیکار بود، آن گاو برده می‌شد و مرز میان ایران و توران را راست می‌نمود.

۷- متن: «*gō*» در دینکرد (من ص ۶۱۲) در خطاب گاو به سریت نیز وازه یا همین املاء آمده است؛ آنجا که می‌گوید: ... که اندر جهان زردشت پارسا گامه‌تر رسد، و بدکردن توران در دین بگوید و توران به روان دشخواری بدون بود، چنانکه از آنجا (= از دین) پیداست که چگونه بود آن «ودگ» را، برابر آن مرگ است.

واژه راوست (SBE. XLVII, p. 136) و موله LZ, p. 16 و *vadag*

خوانده و احتمال داده‌اند که مادر ضحاک باشد. نوپرگ (چ ۲ زیر *vadagān*)، نیز، آنرا نام مادر ضحاک می‌داند. بهار: (و. گزیده‌ها ص ۲۴۰) *wadag* شویر، بدکردار.

۸- «بخشش را از دل تو ببرند» در متن: «*be baram*»

در این عبارت، وازه «*burēnd*» احتمالاً به سبب نزدیکی تلفظی که با

barēnd داشته است (باتوجه به این که هنوز در برخی از گویشهای خراسان

be borom به جای *be baram* به کار می‌رود) به اشتباه به جای *be baram*،

barēnd به کار رفته و وازه «*be baram*» نیز برای «*abaxšīšn*» آمده است، عبارت مورد بحث به *be barēnd abaxšīšn az dil* تصحیح شده است

۵

۱- متن: «*frēnī*»، انگلساریا آنرا *frēnī* می‌خواند و نام مادر بزرگ «ادری زردشت» می‌داند. وست (SBE. XLVII, p. 138): *frēnō*. بهار این قرائت را رد می‌کند و وازه را به «*farrah*» تصحیح کرده و

می‌خواند. (و. گزیده‌ها ص ۳۶۲). قرائت آقای بهار را به سادگی نمی‌توان پذیرفت زیرا: الف - در کتاب عظیم دینکرد که از زندگی زردشت سخن رفته آمده است که: «فره زردشت» از طریق مادر بزرگ او به زردشت انتقال یافت، بعین گونه که فره از اسر روتسفی به خورشید و از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی که در خانه زرتیش بود، انتقال یافت و از طریق آتش به زرتیش، که مادر دغدوست، رسید (دینکرد من ص ۶۰۱). ب - وازه «فره» در همین فصل دومورد دیگر با املاء معمول «*farrah*» به کار رفته و بسیار بعد می‌نماید که نویسنده در این مورد املائی چنین مجبور و بحث انگیز را به کار برده باشد. بنابراین نگارنده همان قرائت سنتی و تسویه پذیر وست و انگلساریا را ترجیح داده است

۶

۱- «ابر نموداری یزش» مظاهراً کتابی بوده است از زادسپرم که امروز از متن آن چیزی در دست نیست. در این مورد نک. پیشگفتار.

۷

۱- نامیایی که در این فصل به کار رفته است در مثلثای مختلف پهلوی با

یکی‌گر اختلاف دارد اینک به برخی از آن ناهمسانیها اشاره می‌شود:

– واژه‌ای که «پرتسپ» املاء شده است در متنها صورتهای گوناگونی دارد و آوانویسی دقیق و روشنی برای آن نمی‌توان پیشنهاد کرد. ظاهراً صورت *pitarasp* بر دیگر صورتهای برتری دارد. نوبیگ واژه را لفظاً به معنی «کسی که اسبش می‌پرد» معنی می‌کند. برای آگاهی از صورتهای مختلف آن نک. نوبیگ. ج ۲، ص ۱۵۶ و یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۷

– واژه «اوروتسپ» (اوستایی: *aurvat̥.aspa-*) نوبیگ ظاهراً بر مبنای صورت پازند *urugadaspi-* آوانویسی می‌کند، که چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. نک. نوبیگ ج ۲، ص ۱۹۸

– واژه «عیچتسپ» (اوستایی: *haēcat̥.aspa-*) در دینکرد به صورت *haēcat̥.aspa-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶

– «یاخشنوش» متن: *iaxšnu-* دینکرد: *iaxšnu-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶) در اوستایی به صورتهای *iaxšni-* (نوبیگ ج ۱، ص ۵۸۳) آمده است. پورداوود به نقل از مروج الذهب صورت فارسی آن را «خیش» یاد می‌کند (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳). برای صورتهای مختلف املائی، نیز نک. نامنامه یوستی ص ۱۵۲

– «پیتسپ» متن: *pitarasp-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *pitarasp-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *pitarasp-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *pitarasp-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *pētrisp* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «پاتیر» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «واجت ارشو» متن: *aršū-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *aršū-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *aršū-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *aršū-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *aršū-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «ارخوس» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «هرزره» متن: *haraitar-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *haraitar-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *haraitar-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *haraitar-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *haraitar-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «هردار» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳). واژه می‌تواند با اوستایی

haratar- «پاسبان» مربوط باشد (بار: ص ۱۷۸۹).

– «سیتیم» متن: *siti-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *siti-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *siti-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *siti-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *siti-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «سیتیم» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «ویدشت» (اوستایی: *vaēdišta-* «داناترین» شفاستارین) متن: *vaēdišta-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶) در دینکرد به صورت *vaēdišta-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *vaēdišta-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *vaēdišta-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *vaēdišta-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «ویدشت» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «ایه‌زیم» متن: *ayēzīm-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶) در دینکرد به صورت *ayēzīm-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *ayēzīm-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *ayēzīm-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *ayēzīm-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «ایه‌زیم» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «فرزاد» این نام در جای دیگری نیامده است. در بدعش و دینکرد «ایه‌زیم» فرزند «ایرج» و «ایرج» فرزند «دورسرو» است.

– «ارغ» متن: *arǵ-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *arǵ-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *arǵ-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *arǵ-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *arǵ-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «ارغ» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «دورسرو» (اوستایی: *dūraē.srūta-* در اوستا فرزند *barzavant-* گفته شده و به عنوان یکی از پرعیزگاران فروهر او ستوده شده است. زادسپرم واژه را *barzavant-* و در موارد دیگر *barzavant-* ضبط کرده است (و. گزیده‌ها ص ۱۵۹). دینکرد و بدعش: *barzavant-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶) در دینکرد به صورت *barzavant-* آمده است. نک. نامنامه ص ۸۷

– «منوش خورفر» در متنیهای مختلف فارسی میانه (زادسپرم) دینکرد و بدعش پدر «منوچهر» گفته شده است؛ اما در اوستا «منوچهر» فرزند *airyāva-* است و در بند ۳۱ یشت ۱۳ از او سخن رفته است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN.No.11,219 برای آگاهی از اختلافات اساسی که میان متون دوره‌های مختلف درباره‌ی منوچهر وجود دارند. Études iraniennes II,218

– «ویزیک» متن: *vizak-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *vizak-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *vizak-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *vizak-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *vizak-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «ویزیک» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

– «گوزاغ» متن: *gōzag-* (نوبیگ ج ۱، ص ۴۶) در دینکرد به صورت *gōzag-* آمده است. نک. نوبیگ ج ۱، ص ۴۶ و ج ۲، ص ۵۶. پورداوود به این که صورت *gōzag-* در کتابهای یعلوی برای ترکیب *gōzag-* آمده است، می‌توان املاء هر سه کتاب را یکی دانست و صورت *gōzag-* را برای آن پیشنهاد کرد. مروج الذهب: «گوزاغ» (یادداشت‌های گاتها ص ۴۱۳).

یافته ضبط دینکرد و زادسیرم باشد

۱- «آریک» متن: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** دینکرد (در سخن، [۴۸۷]، مدن ص ۶۱۳) :

𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠

بعد از فریدون، در یادکرد نسب او تا جمعه متنها بایکدیگر اختلاف دارند و عبارت گزیده‌های زادسیرم چنین است

frēdōn ī asfyān, bowandagih ī dah. asfyān ī jam ī...

دینکرد (نوبرگ ج ۱، ص ۴۷):

frēdōn ī xwanirah xwadāy ī purr-gāw, asfyān ī nek-gāw ī asfyān ī suī-gāw. asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī kardār-gāw, asfyān syā-gāw, asfyān spēd-gāw, asfyān dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn-gāw, asfyān ī jam

و متن بندهشی (ص ۱۹۷) چنین است:

frēdōn ī asfyān ī purr-gāw, asfyān ī suī-gāw, asfyān ī bōr-gāw, asfyān ī spēd-gāw, asfyān ī dawr-gāw, asfyān ī ramag-gāw, asfyān ī wan-frōšn, asfyān ī jam ī wīwanghān. čiyōn awēšān jud az asfyān ī purr-gāw dah paywand.

از مقایسه این متنها برمی آید که متن گزیده‌ها و بندهشی با یکدیگر هم‌آهنگ است زیرا در هر دو کتاب «جم» و «ویونگیان» جزء ده بخوند شمرده شده‌اند بندهشی «اسفیان نیک گاو» را نیارده و «اسفیان پرگاو» را نیز از این ده بخوند شمرده است

«اینگیان» متن: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** دینکرد: (مدن ۶۱۳، در سخن [۴۸۸] نوبرگ

ج ۱، ص ۴۷) : **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠**

۸

۱- مطلب اخیر در دینکرد (مدن ۶۱) نیز آمده است؛ اما آنچه در این کتاب آمده است با متن گزیده‌ها هم‌آهنگی کامل ندارد. نوشته دینکرد را نوبرگ (ج ۱، ص ۴۴) تصحیح کرده و «بیار» (و، گزیده‌ها ص ۴۰۲) از آن آوانویسی و ترجمه‌ای آورده است که برای روشن شدن متن گزیده‌ها، ترجمه آن را بر مبنای

تصحیح نوبرگ می‌آورد:

«... دست فرازشوی و «بیه» آن دست عزیزم بیستان (= بگی) (بیار: عزیزم بیستان) و برای آن کودک «گوشت بر روغن گاویر (بیار) و برای کودک باد و روغن گاویر و برای او بر آتش فراز یز و همانرا بر آتش بناب و به خاطر او بر جای بخور (بیار: بین کن) تا درست باشی»

۲- واژه‌ای که «بیار» ترجمه شده است در متن به صورت: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** آمده است. انگلساریا (ص LXXXV) ظاهراً **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** خوانده و به معنی «دوست» گرفته است. «بیار» (و، گزیده‌ها ص ۳۵۸) آن را **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** آتش خوانده و معنی کرده است و آنرا املاء تازه‌ای برای **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** می‌داند (نک. و، بندهشی ص ۱۲۳)، تحلیل ایشان مورد تردید است. نگارنده واژه را با **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** اوستایی که در ترکیبها به صورت **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** به کار رفته (نک. - بار ص ۱۹-۱۸-۱۰) در ارتباط پنداشته و به صورت **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** آوانویسی و «بیار» معنی کرده است.

۹

۱- متن: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** و عربی: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** (و، گزیده‌ها ص ۲۰۹) آنرا به **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** تصحیح کرده و **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** «فره کاستاران» خوانده است. درباره «فره کاستاران» علامیر مناسبی که در واژه نامه گزیده‌ها یاد شده است نیز نک. زند اوستای دارمستتر ج ۲، ص ۲۸۸. وندیداد پهلوی ص ۲۶۴ و بار: ص ۲۲۲. واژه‌ای که «بیار» (و، گزیده‌ها ص ۲۷)، به **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** تصحیح کرده است، در متن **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** است و نیازی به تصحیح ندارد.

۲- «گوخرید» (اوستایی **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠**) معروف تیره‌ای از آفریدگان اهریمنی هستند که در فارسی میانه از آنان با صفت «فره کاستاران» یاد شده است

۳- متن: **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** وارد نخست را انگلساریا **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** و دومی را **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** می‌خواند (ص LXXXVI) و ست نخستین را **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** و دیگری را **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** خوانده است (SBF. XLVII, p. 143) به حال هیچیک از دو نسام شناخته نیست و قرائت آنها مشکوک است

۴- قرائت دو واژه اخیر مشکوک است. زادسیرم **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠** ، **𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠 𐭠𐭣𐭠𐭥𐭠**

بند عشی (ص ۲۰۲) فرزندان یوروتسب را سه تن یاد می‌کند: *zardušt, vātrigā, hindainš* (نویسندگان: *zardušt, vātrigā, hindainš*) و *voḥūdina, natargā* (ص LXXXV).

۵- پیشینیان و آیندگان در ترجمه: *pēsēmālān* و *pasēmālān*.
 گرچه این دو واژه در اصل به معنی «خواست» و «خواهان» است، اما این معنی با توجه به توضیحی که در خود متن پس از این دو واژه آمده برگزیده شده است.
 ۶- عبارت اخیر بند ۶ برگرفته شده از یسن ۳۱ بند ۱۴ است:

tā ēwā pərəsā ahurā yā zī āitī jānghatiča

«آن‌گاه از تو می‌پرسم ای اهورا! چه خواهد آمد و مرا چه خواهد رسید». (نک.
 گاهان مومباخ ج ۱، ص ۹۲). اوستایی این بند در زند چنین تفسیر شده است:
ān ī hardō az tōpursēm, ohrmazd, kē mad, kē-z rasēd
 «ای اورمزد! آن مردورا از تو می‌پرسم، آنچه (متن: *kē*) آمده است و نیز آنچه خواهد رسید». (نک. یسنا و ویسپرد پیلوی ص ۱۴۵).

۱۰

۱- متن: *āwā*، املائی برای *āwā*

۲- «بیم» در ترجمه واژه پیلوی: *āwā* و *wišeg* واژه در متنهای دیگر پیلوی نیز آمده است (نک. نوبرگ ج ۲ ص ۲۱۶-۲۱۵). بهار احتمال داده است که *nihāg* ترس، باشد که بنا بر گمان ایشان با «نهار» در فارسی نو ارتباط دارد (و. گزیده‌ها ص ۲۲۶).

۳- برای «اردای فرورد» ماده نک. یادداشت شماره ۱۱ فصل سوم. مفهوم بند ۲ و ۳ زادسپرم به سبب آوردن جمله‌های معترضه اندکی مبهم است. در دینکرد (نوبرگ ج ۱، ص ۱۸) مطلب روشن‌تر و به گونه‌ای متفاوت با زادسپرم آمده است:

*duš-farragihā kāmist tarrōg sar ī ōy purr
 xwarrah aburnāyīg pad gaw afsārdan ud
 margēnīdan ēg ōy mar ā-š ō pasih gaw
 abāz rānēnīd, kū abāz hušk.*

«به سومی خواست سر لطیف آن کودک پرفره را به دست افشردن و «اورا» کشتن آن‌گاه دست آن بیدگار به عقب رانده شد، باز خشکید. در وجرکردینی، چنین آمده است: «آن کرب زردشت را به دست چپ گرفت و با دست راست

اشتر تیز را به بالا برد، دست آن جواندیشی همان‌گاه بشکست» (نک.
 LZ, p.124, No.7)

۴- به هم چیده شد در ترجمه: *ō ham wizīnīhist*.
 ۵- «برافروخته شد» در ترجمه: *abar asuft* (از مصدر: *āsuftan* «شعله‌ور شدن، برافروخته شدن» (نوبرگ-*āsiftan*). در فارسی نو صورتهای: آسفته، آسفته به‌کار رفته است. اصل واژه سغدی است (نک.
 Acta Iranica, v.14, p.103)

۶- در مورد «گروشه» نک. یادداشت ۵۴ فصل سوم.

۷- «جرعه جرعه» در ترجمه: *gōhrag-gōhrag* بهار ... *gwārag* (و. گزیده‌ها ص ۱۵۲).

۸- متن: *hamē padē* فعل، دوم شخص مفرد زمان حال از مصدر: *padīdan* «رفتن». از ریشه اوستایی *pat-* که برای «رفتن» اهریمنی به‌کار رفته است. در متنیای زند فراوان به‌کار رفته است (نک. یسنا و ویسپرد پیلوی ص ۷۵) بهار: *be patāē* «بیشیمان خواهی شده» در زیر مصدر *patāftan* (و. گزیده‌ها ص ۲۸۲). پیداست که قرالت و مصدر ساخته شده درست نیست. پژوهشی در احاطیر (ص ۱۹۷): «همی روی». برابر واژه در دینکرد: *dwārē* (نوبرگ ج ۱، ص ۵۰) که با *padē* هم‌معنی است. «پیرا، واژه را *patē* خوانده‌ام از ترجمه *last continuously* چنین پیداست، که آن را از مصدر: *pattūdan* «ادامه دادن» پنداشته است (نک. یادنامه دیناشی ص ۲۸۸).

۹ و ۱۱- «راغ» و «سوز» بنابر متن دو روستا هستند از منطقه مکان آذربایجان. عرچند صفت زردشتی زادگاه زردشت را منطقه آذربایجان می‌داند، اما امروز در دینستی این نظر تردید است. دلایل بسیاری وجود دارد که زردشت اهل خراسان بوده است. (نک. Zarathuštira, pp. 25-26)

۱۱

۱- در ترجمه: *nihān-winānīdag* «نهان تنباه» ظاهراً معنی «دیوانه» و مانند آن دارد.

۲- مشخص‌کننده سه طبقه اجتماعی دوره ساسانیان است: نک. یادداشت شماره ۲ فصل سوم.

۲۲

۱- مطلب برگرفته شده از زندریسن ۲۵ بند ۲ است که با حذف تفسیرهای پهلوی چنین است (یسنّا و ویسپرد پهلوی ص ۱۹۵-۱۹۶):

kē pad awēšān abzōnīgih ā-š ēdōn guft ō ōy
ganāg: kū nē amā menišn ud nē hammōxtišn
nē xrad nē kāmāg nē saxwan nē kunišn nē
dēn nē ruwān ā-šān pad āgenēn.

۲- «خرد همه‌آگاه» (پهلوی: xrad ī harwisp-āgāh) خرد اوزمزدی است که در آن تاریکی و نادانی نیست. به کمک همین خرد است که اوزمزد نابودی دیوان را می‌بیند و زوال نیروهای اهریمنی را در پایان زمان، درمی‌یابد. برتوی از این خرد را بر زردشت عرضه می‌کند تا به مدد آن چیزهایی که برای دید ظاهر است، دریابد.

۳- «پساخت» (پهلوی: passāxt) یا «رَ» war، آزمایش ایزدی است که به وسیله آن صدق گفتار یا کردار کسی آزموده می‌شود. در یا پساخت دو نوع «سرد و گرم» بوده است. در «سرد» برد از آشامیدن شیرهای گیاهی و زهرها استفاده می‌شده است و در «گرم» آتش، روغن داغ و مانند آن به کار می‌رفته است. ظاهراً اوستای عهد ساسانی بخشی داشته است که «ورستان» نامیده می‌شده و در آن از انواع و رها گفتگو می‌شده است (نک. فصل بیست و هشتم بند چهارم همین کتاب). برای آگاهی از ر، شیوه‌های مختلف و سابقه آن در نزد اقوام گوناگون نک. پورداوود، ویسپرد، سوگندنامه، صص ۱۷۲-۱۲۰.

۲۳

۱- «اوسند» نام کوهی است که در بندهش (ص ۶۵) از آن با نام: usēn-kōf سخن رفته و محل آن در آذربایجان گفته شده است. بندهش (ص ۶۳، ۶۴ و ۶۸) از usēn-dām نیز نام می‌برد که خمان از آن جاست و میان دریای فراخکرد، در سمت نهمروز واقع است. بارزنامه (ص ۱۰۹) این مرد کوه را یکی می‌داند و با us-handava- مذکور در تیر یشت، بند ۲۲ انطباق می‌دهد. توصیفی که درباره این کوه در اوستا آمده است با usēn-dām بندهش قابل انطباق است اما «اوسین دام» از نظر لفظی می‌تواند با ušī.dam/ ušī.dam

اوستایی مربوط باشد، که در زامیاد یشت از آن سخن رفته است، و آنرا با کوه بابا یا کوه خواجه در سیستان تطبیق داده‌اند. نک. یشتها ج ۲، ص ۳۲۳ زیر- نویس ۲ و جستار درباره مهر و ناهید صص ۲۸-۲۶.

۲- «رد» (اوستایی: ratū-) به معنی «داور» در چند بند از گاهان و در بسیاری از بندهای اوستای جدید در کنار «اهو» آمده است. واژه «اهو» در این کاربرد به معنی «سرور» و «خداگان» است و بدین سبب است که زردشت خود «اهوورثو» شمرده شده است. در آیین زردشتی برای هریک از آفریدگان اوزمزدی نیز سرور و سرداری گمان شده است از آن جمله: گیاه «موم» رد گیاهان، کستی، کمربند دین، رد پوشیدنیها، رود دالیتی رد آبها، گندم رد دانه‌ها و ... است. در این باره نک. ویسپرد پورداوود، صص ۱۷ تا ۲۵.

۳- متن: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 : tazān «تجن» و ست (SBE. XLVII. p. 161): tōgān و احتمال می‌دهد که همان رودخانه تجن باشد. بهار: taīan (و). گزیده‌ها ص ۴۱۲). اوستایی tačan «جاری، ساری» و ترکیب: tačat-āp- (بهار: ص ۶۲۸) «آب جاری» در وندیداد (و. وندیداد ص ۴۴۵) صورتیهای 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 و 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 به کار رفته است.

۴- متن: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 srāy-rōstāg ī abar mināw «سرای روستا» باید نام مکان خاصی باشد اما انگلساریا از آن مطلق «روستا» را استنباط می‌کند (ص XCVII) نیز مقایسه شود با 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 (مدن ص ۶۰۲). واژه: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 را وست و انگلساریا mivān «بهار» (و. گزیده‌ها ص ۲۹۷) maguān: «مگر آن مغان، خوانده‌اند. به حال قرائت مشکوک است

۵- جمله آشخته و قرائت و ترجمه آن، مشکوک است متن چنین است ... 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 «بهار» (و. گزیده‌ها ص ۳۲۷) جمله را چنین تصحیح کرده است:

pad kadas-ē (= kahas-ē) ī pad gar damandān

برای «دمندان» نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۱۲ یادداشت ۲۸

۶- «درجین زبانه» متن: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀. وندیداد ۱۹ بند ۱ drajya paiti: ۱

zbarahi (بهار: ص ۷۷۷). در وندیداد پهلوی (ص ۶۱۶): 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀

و در یکی از دستنویسها به پازند: 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 𐬵𐬀𐬰𐬀𐬭𐬀 وندیداد پهلوی (ص ۶۱۰) و در بندهش (ص ۷۳) از رودی به نام: dāraja سخن گفته شده است بندهش می‌نویسد: «دارچه رود» در ابرافویج، که خانه برورشمن، پدر زردشت، در ساحل

آن بوده. بنابراین «در چین زبانه» و «دارچه روده» که از نظر لفظی نیز با یکدیگر مرتبط به نظر می‌رسند، باید در ایرانویج باشند.

۷- متن اندر ده سال و ظاهراً نادرست به نظر می‌رسد. دینگرد (IZ. p. 42) و دینکرد سنجانا ج ۱ ص ۱۴) عفت دیدار را در طول ده سال می‌داند.

۲۴

۱- «همه‌کسی به داد فرستگرد کرداری بگروند، یعنی همه آفریدگان برای جهان نوری که در پایان آراسته می‌شود، آمادگی می‌یابند و از بدی و مظاهر آن پاک می‌شوند؛ تنها اژدها که است که همچنان ناپاک باقی می‌ماند که او نیز کشته می‌شود و بدین سان جهان از هرگونه بدی و نارسایی پاک می‌شود.

۲- «کرب» (اوستایی: karapan بهلولی: karb) بر پیشوایان دینی مخالف زردشت اطلاق شده است. و همین کربان بودند که دشمن‌ترین مخالفان زردشت به‌شمار می‌آمدند. قاتل زردشت «خور برادرش» نیز از همین گروه است.

۳- عدد سی و سه در میان زردشتیان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و این ظاهراً به‌عمان سبب است که در اینجا عنوان شده است، یعنی برای از میان بردن اثر سی و سه دروغی است که مخالفان زردشت در طی دو سال درباره او گفته‌اند. در روایت بهلولی (ص ۳۰) آمده است: «این نیز پیداست» که او مزد به زردشت گفت که: «رادی کاری چنان شایسته است که سی و سه راه از گرودها به پیل جینود است و هرکه به سبب شوابی پرهیزگار باشد پس به عمه آن راهها تواند برود».

و در صد درنتر (در ۷۹ بند ۶ تا ۸) آمده است: «همچنین در دین به پیداست» که سی و سه راه به بهشت است، الا روان رادان، روان عیج‌کس، دیگر بدان راهها به بهشت نرفتند رسید مگر یک راه، روان رادان به سی و سه راه به بهشت تواند رسیدن».

۲۵

۱- «میسثان بیشه» ای که زادسیرم از آن نام می‌برد به نظر جکسن نیز از عای اطراف دریاچه ارومیه است. برای آگاهی بیشتر در این باره نک. سفرنامه جکسن صص ۱۴۳-۱۳۷ و منابع دیگری که در زیرنویسهای خود بدان اشاره کرده است.

۲- متن: «زاد و اوای» (kawiḡ ī kundā pus بهار «دوشیزه‌ای که کوی دخت است». (نک. پژوهشی در اساطیر ص ۲۰۸)

۳- «عیون» (اوستایی: hyaona- بهلولی: hyōn)، نام سرزمین و مردمی بوده است که در فراسوی رود جیحون می‌زیسته و احتمالاً از اقوام ایرانی بوده‌اند. از اواخر دوره اشکانی اقوام ترک زبان در این بخشها جانشین اقوام ایرانی شدند و با دست کم حکومتیای این نواحی را به دست آوردند. از این روی در ادبیات دوره میانه فارسی «عیونان» با ترکیا و عیاطه یکی دانسته شده اند. نک. پژوهشی در اساطیر ص ۱۵۹ یادداشت ۳۲.

۴- این نام در اوستا (بشت سیزدهم بند ۴) به حالت اضافه مفرد vohu.namanghō آمده و پسر-avāraoštī دانسته شده که خود پسر hvōgva- است. نک. پیوستی نامنامه ص ۵۳، ۱۴، ۵۷۵، پورداوود یادداشت-

های گاتیا ص ۴۲۰ و IPN, No. 287 62

۵- منظور از عبارت اخیر ظاهراً آن است که در گذشت زردشت را که در روز خور. در ماه اردیبهشت بوده است، باید پس از احتساب عبت ماه و عیزه (= گیسسه) در روز خور. در دیماه برگزار کرده که این روز از سال عری برابر روز خور (یازدهم) از ماه اردیبهشت و عیزگی (گیسه) خواهد بود. نک. گاه- شماری در ایران صص ۱۱-۱۰

۶- «فرشوستر» (اوستایی: frašaoštra) برادر جاماسپ و پسر زن زردشت و از خاندان «وگوه» است. واژه لفظاً به معنی «دارنده شتر عالی» است. نک. IPN, No. 126

۷- «خنگ» (اوستایی: hanghauruš) پسر جاماسپ است. از او در بشت سیزدهم. بند ۱۰۴ به عنوان یکی از پرهیزکاران نام برده شده است. برای آگاهی بیشتر درباره او نک. IPN No. 165

۸- «آسمو خرنوت» از او در بشت یکم بند ۲۰ باتام: asmō-xvanvant و در بشت سیزدهم بند ۹۶ با نام: asmō.xvanvant سخن رفته است. او از نخستین گروندگان دین و از پاکانی است که فروهرشان ستایش شده است. نک. IPN, No. 31

۹- روش نیست که منظور زادسیرم از این سه تن که در دین مشهورند، چه کسانی است. در بخشی دوم «مادیگان بوشت فریان» اخت جادوگر از بوشت می‌برد که: «بهشت در گیتی بجزر است با آن که در مینوشت» و دوشست ناسخ

می‌دهد که: «بهشت در گیتی بهتر است از آن‌که در مینوشت و نشان آن این که، عرکه در گیتی کار و کرفه نکند، آنجا (= در مینو) کسی به فریادش نرسد و نشان دیگر این که، اگر در گیتی کاری کنی که نیک نباشد، پس به بهشت نرسی». اخت از این پاسخ بی‌عوض می‌شود و چون به عوض می‌آید می‌گوید: «ای یروشت فریاد بر من چیره هستی... زیرا من با این پرسش نهصد موبد گشتم... و نه دختر سیتیمان را گشتم». نک. BAV. pp. 211-214.

۱۰- «سین» (اوستایی: saēna) پسر «اوم ستوده» (اوستایی: ahūm. asti) پدر زیفری (اوستایی: zīvri) است، در متنبای میانه، از او بسیار سخن رفته است. او صد سال پس از ظهور دین زاده شده و صد سال زیسته است و به داشتن صد شاگرد نامور است. برای آگاهی بیشتر نک. IPN. No. 273 و پیشتر ج ۲، ص ۸۲، زیرنویس ۱ و 196، LZ. p. 70.

۱۱- «شبن» (پهلوی: šabīh) از سیاق عبارت استنباط می‌شود که به معنی «سوخته» به کار رفته است.

۲۶

۱- بخش «خبر عبارت یعنی...» عامل نیک زایی فرزندان است، در متن چنین است: *...kē payrānīdag ō hu-zāyišnīh ī frazandān*

۲۷

۱- این فصل با اختلاف اندکی در متنهای پهلوی (صص ۱۳۱-۱۲۹) نیز آمده است. کافکا آوا نوشت و ترجمه‌ای به زبان انگلیسی از آن به دست داده و متن را نیز تصحیح کرده است (نک. پیشگفتار). آقای عباس سلمی (مجله فروهر شماره ۳ سال ۱۳۶۲) نیز آوانویسی و ترجمه‌ای به زبان فارسی از آن منتشر کرده است.

۲- «گناهکاران ناشایست» در ترجمه: *druwandān an-arzānīgān*

۳- «تکریم» در ترجمه: *niyāyišnōmandīh*

۴- متن چنین است: *...druwandān an-arzānīgān niyāyišnōmandīh*

... که با توجه به متنهای پهلوی و مشهور جمله چنین تصحیح شده است.

yazišn ī 4-ān zahagān, ī ast ātaxš, āb, ud zamīg ud wād.

۵- «از روی میل» در ترجمه: *xwāyišnīhā* که صورت دیگری است برای *xwāhišnīhā*

۶- «ناگاهانه در یاد رشد ندادن» در ترجمه عبارت: *andar wārom a-hōšīhā nē waxšēnīdan.*

۲۸

۱- نویسنده در اینجا از «گاه» یک بیت از گاهان را اراده کرده است. و سخن او در این مورد نیز درست است، زیرا برخی از گاهان (مانند یسن ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ و...) در هر بند سه بیت شعر دارند و پاره‌ای (مانند یسن ۴۹، ۵۰ و ۵۳) چهار بیت و شماری دیگر (مانند یسن ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶) پنج بیت ۲- زردشتیان بنا بر سنت، اوستای عهد ساسانی را که از بیست و تسک تشکیل می‌شده است، به سه گروه هفت نسکی بخش می‌کردند. یک بخش از آن را که درباره کارهای مینوی است، «گاهانی» (منسوب به «گاهان»)، بخش دیگر را که از دادها و نهادهای دینی و جهانی سخن می‌گفت، «دادی» (منسوب به داد) و بخش سوم، که آمیخته‌ای از مطالب دادی و گاهانی بود، «هادمانسری» (منسوب به هادمانسری) می‌گفتند. نک. د. مدن صص ۶۷۸-۶۷۷.

۳- «هفت یسن» یا «هفت‌ها» هر چند از نظر زمانی در ردیف گاهان می‌نواند به شمار آید، اما در هیچ جای دیگر در ردیف گاهان نیامده است. ظاهراً نویسنده برای این که کتاب دین را با «هفوزره عماعنگ و همسو گرداند این بخش را نیز به عنوان ششمین بخش از گاهان نامیده است.

۴- بیست و یک ابتاره به بیست و یک نسک اوستاست.

۵- «پیکار ردهستان زخهستان» (د. ریخستان)، «ستورستان» اوستا ردهستان، و... احتمالاً هر کدام نام نسکی یا بخشی از یک نسک از اوستا است. نک. د. مدن صص ۷۰۵-۶۹۳.

۶- «مادخت نسک» بنابر نوشته کتاب دینکرد این نسک، بیستمین نسک از اوستای بزرگ دوره ساسانیان بوده است، امروز از آن، نوشته‌های پراکنده‌ای باقی مانده است که نمی‌توان آنها را از متنهای اصیل اوستایی به شمار آورد، چه خطاهای دستوری فراوانی دارد.

۷- ایریمن (اوستایی: *airyaman*) نام نمازی است که با این واژه آغاز می‌شود.

۸- متن:  «گلیم» قرائت مشکوک است.

۹- شش هزار سال یا شش هزاره، معرف شش هزار سال آفرینش مادی است، که از هجوم ایریمن بر آفرینش اورمزد، آغاز و به آراستن فرمگرد و تن پسین پایان می یابد.

۱۰- «ایریمن» که در این جا انباز اردیبهشت دانسته شده است، همان نماز مشهور *airyaman īšya* است که متن آن در یسن ۵۴ آمده است. گرچه امروزه آن را از گاهان به شمار نمی آورند، اما نظر به انشاء و شیوه نگارش، می تواند در ردیف گاهان نام برده شود، چه از نظر وزنی با یسن ۵۴ یکی است. سنت زردشتی نیز آن را از گاهان می شمارد (نک. وندیداد فرگرد دهم بند یازدهم) در بند ۵ اردیبهشت یشت آمده است: «نماز ایریمن که همه مینوی بد و همه جانوان و پریها را براندازد، بزرگترین منفره است، بهترین منفره است زیباترین منفره است...» واژه *īšya*، صفتی است برای ایریمن و به معنی «آرزوشده» است، اما ایریمن بریزه در اوستای جدید آیزدی است که درمان بخش دردها و ناخوشیهاست. برای آگاهی بیشتر نک. یوردلوود، خرده اوستا ص ۱۵۹ زیرنویس ۳.

۱۱- نویسنده نماز «ایریمن» را به سه بخش تقسیم کرده است بدین طریق: «ایریمن» بیست و چهار واژه، «ستایشی اعلوی» دوازده واژه و «ایریمن یزشی» بیست و یک واژه که در مجموع پنجاه و هفت واژه می شود؛ که برابر پنجاه و هفت سال سوتجانیس است. ظاهراً مراد نویسنده از «ایریمن» بخشی نخست یسن ۵۴ باشد که با این عبارت آغاز می شود:

ā airyamā īšyō rafadrāi jantō

ای ایریمن ایشو برای یاری بیا...

بخش سوم یعنی «ستایشی اعلوی» همان نماز «اشم» و «هو» است که در پایان جمله بالا، تکرار می شود. بخش سوم یعنی «ایریمن یزشی» آغاز بند سوم این یسن است که با این عبارت آغاز می شود:


airyamanam īšīm yazamaide

ایریمن ایشه را می ستاییم... برای متن اوستایی نک. اوستای گلندر ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۱ و برای ترجمه فارسی آن نک. یسنا ج ۲، صص ۵۱-۵۰.

۱- فریمز یا فره وشی (اوستایی: *fravašī* فارسی باستان: *fravartī*)

فارسی میانه *frawahr* یکی از پنج نیروی موجود در آدمی است که در روز ازل به وسیله اورمزد آفریده شده است. فروهر مردمان دارای یک درجه از توانایی هستند. فروهر اورمزد از همه کسی و همه چیز نیرومندتر است و از آن پس فروهر سوشیانتها و پیروانگیسان از دیگران قوی تر هستند. جانوران فروهر ندارند (فروردین یشت بند ۷۴) اما آفریدگان ستیگاهه یعنی آتش، آسمان، آب، زمین، گیاه و جباریات نخستین دارای فروهرند (فروردین یشت بند ۸۶-۸۵)؛ فروهرها بزرگ، قوی، نیرومند، پیروزمند و درمان بخش اند (فروردین یشت بند ۶۵)؛ چون خیال تیزروازند و به دنبال خواست خواهان از آسمان برای یاری فرود می آیند (فروردین یشت بند ۴۲) ... برای آگاهی بیشتر نک. مقاله نگارنده در مجله چیستا شماره ۳، سال ۲، «آذر ساخت (ترکیب) مردمان».

۲- قالب در ترجمه واژه پهلوی *ewēnag* متن: 

۳- متن:  *axw*: «ظاهراً به معنی «وجود»، «اخو» اصلاً یکی از پنج نیروی موجود در تن آدمی است که می توان آن را «نیروی زندگی» قدرت حیات» دانست.

۴- زائوسیرم در این فصل از تمثیل و تشبیه، فراوان تر از بخشهای دیگر کتاب استفاده می کند. آگاهیهای علمی زمان را به کار می گیرد و برای روشن شدن حسیه های مختلف بدن خود، از تمثیل بهره می برد. در این بند گردش مواد خوراک را در بدن و جذب آنها به خون و انرژی حاصل از آنها را با یک خورشی می سنجد که به نیروی انسانی که از زیر بدان می رسد، رفته است. او به ترتیب پنج نیروی موجود در تن آدمی را با پدیده های جهان بیرون سنجیده و تشریح کرده است: تن که از کوسف و اسنخوان ترکیب شده است همانند پی بناست که از گل و سنگ و چوب متشکل است (بند ۱)؛ فروهر به بنا (بند ۲)؛ جان به انسانی که درون آتشگاه است (بند ۴)؛ و بالاخره روان به فرمانروای تن (بند ۷) همانند شده است.

۵- با توجه به دستنویسها، متن به صورت رمر تصحیح شده است:

*be mēnōg ō gētīgān pad čim ud handāzagih,
homānāgih ud nišānag šāyēd - ī šāyēd
būdan - nimūdan.*

۶- متن:  *dēw-dār* «سرومندی» (۶). با توجه به عبارت «به

dēwār تصحیح شد زیرا تصویر را معمولاً بر دیوار می کشند نه بر درخت.

4

۷- برای فروزه نک. یادداشت شماره ۱ فصل ۲۹

۸- آتسین در ترجمه: *ataxsiḡ*: متن: نعم سلسل سلاک به سم سس سلا
تصحیح شده است.

۹- تقسیم کننده خوراک در ترجمه: xwarīšn-baxg متن: (۱۳۱)

۶- متى gyāg-rōb جاروب، شاید، رفتگر.

۱۱- مراحل رشد جنین را در رحم مادر بیان می‌کنند. مرحله اول، تحول از حالت تخمی به گومیزیگی (جفت شدن تخمه نر و ماده) و مرحله دوم تغییر از حالت گومیزیگی به پرخونی (بیولوژی Freh-xōnīh) است. پس از مرحله دوم است که اندامها پدیدار می‌شوند و به تدریج شکل می‌گیرند.

۱۲- معروف بیخ زده، بر ترجمه: *aṣṣard-sn̄xr* مقسوس معلوم، (۱۹)

۱۶. اندامهای حرکتی، در ترجمه: *handāmān ī abzārīg*

۱۴- منظور از مطالب بند ۳۸ این است که «روان تنی» یا تن است که در پیوسته پادشاه یا پادشاهی می‌یابد و سبب آن این است که او هم قادر است و هم دانا و اندیشه، آرزو و گفتار آدمی از او سایه می‌گیرد و این دو ویژگی قدرتمند بودن و دانا بودن است که به او امکان می‌دهد تا آنچه نمی‌داند بپرسد و دانسته‌های خود را با پیرهان و دلیل به‌کار برد، پس اگر چنین نکرد و از روی نادانی کاری انجام داد، مستوجب کیفر است.

هـ ۱- هم نژادان در ترجمه: ham-gōhrān

۱۶- آماریستوس، اصطلاحی است برای دوره سه روزه پس از مرگ، روان مرد از آن‌گاه که جان از تنش بیرون می‌رود بالای سر اوست و سپیده‌دم روز چهارم این جهان را ترک می‌گوید و تن را تنها می‌گذارد. برای اشتقاق لغوی واژه نک، نومرگ ص ۱۷۴

۱۷- متن: هم نام نهادیم، عاقلان و اراسته نخست به پیروی از بیلی
(ZP, p.214 No.1) به این نام تصحیح شده و عبارت:

widi mušt ēstēd dušmenān, حیران ایستند دشمنان، ترجمه شده است

۱- در زمینه مطالب این فصل و انطباق آگاهیهای علمی آن با منتهای فارسی نو نک- مقاله نگارنده در مجله چیستا سال ۲ شماره ۴ "آندرس ساخت (ترکیب) مردمان".

۲- نیروی «دانشی» در متن از قلم افتاده است. باتوجه به بند ۳۶ همین فصل افزوده شده است.

۳- لایه در ترجمه واژه پیلوی ۱۴۱۳ : tōf

۴- این نگاره با آنچه در ابتدای فصل ۱۲ آمده است، تطبیق نمی‌کند.
بروزنای مطالب متن، نگاره را به طریق زیر باید ترسیم کرد:

گھیرائی: ہوتی

لوی مزدا، پیوستہ وار

بیرونی، رکن، بیرونی

۵۔ چار بیسی

انعامیں: کرشمۂ

فیر، ایتھ، گورنٹ

ماہ: ستمبر، اکت

است. کی نسبت

تجوید: یہی

— ۱۰۰ —

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میں

د. مسودا در ترجمه. *wiš i syā* زودآب، *wiš i suxr* غروانداخته

نموده در ترجمه، *ōsānīhē* متن: من نهانم.

۶- وازدای که دراین بند «چنگر» ترجمه شده در متن: «معدن» املاء شده است. از آنجا که گنگر از فراز ریختن تخم است، احتمالی دارد بتوان واژه «معدن را کهر» یا «nar» نیز، تصحیح کرد و در چنین صورتی، ترجمه بخشی اخیر این بند چنین

۱۸- در متنهای زردشتی سمت جنوب اورمزدی و سمت شمال اهریمنی است. اهریمن خود از سمت شمال هجوم می‌آورد. بدین روی است که آنان که نیک اندیشیده و نیک گفته و نیک کرده‌اند از سوی جنوب و آنان که بد کرده‌اند از سوی شمال حرکت می‌کنند. جامه تاریک و روشنی که در این بند بدان اشاره شده است، همان کردارهای نیک یا بد مردمان است، که بر روان اندر راه آنان برشانیده می‌شود و در حقیقت اوست که کیفر با پاداش می‌بیند.

۱۹- متن: 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 (ZP. p. 215) که پیروی از او بهار (و) گزیده‌ها (ص ۲۸۸) آن را پ. 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 tar است. حقیر، تصحیح کرده و ترکیب tar-xwarišnān را، خوراکهای پست، ترجمه کرده است. در این جا واژه lajan خوانده شده و این با توضیحی که از آن شده و برابر «چرک تن» گفته شده است مناسب دارد.

۲۰- «چرک تن» در ترجمه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 az tan 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 متن: 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 (ZP. p. 215) بیلی

واره نخست را به 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 تصحیح می‌کند. در این جا از نظر بیلی پیروی شده است. 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 یعنی «آن‌چه که فرو می‌افتد و آنچه از تن فرو می‌افتد همان «چرک» یا «گند» بدن است»

۲۱- متن: 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 بهار 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 ēdōn payg بهار عقیده ایشان واژه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 عزواری برای payg است و با «بتیر» عربی ارتباط دارد (نگ. و، گزیده‌ها ص ۱۲۵، اساطیر ص ۱۱۳ زیرنویس ۴)

بیلی آن را dīl می‌خواند (ZP. p. 216) انگلساریا عبارت را به صورت

𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 درست می‌داند (ص ۱۲۶ زیرنویس ۲۷) اما ترجمه او از عبارت روشن نمی‌کند که آن را چگونه خوانده است. نگارنده تصحیح انگلساریا را درست می‌پندارد و واژه 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 ast niwēygar «نوید دهنده است» معنی می‌کند. niwēygar صفت ناعلی از مصدر niwastan «نوید دادن» است.

۲۲- «نرمندان» در ترجمه ham-kirrōgīhā

۱- پیوسته در ترجمه anāspēn

۱- «کتابهای مختلف» در ترجمه nibēgān hambedīgān. ظاهر این اصطلاح معرف کتابهای گوناگونی است که نویسنده از تک- تک آنها نام نمی‌برد. کسانا چنین می‌پندارد که نام کتاب دیگری از زاده‌سیرم است: نگ. پیشگفتار.

۲- «تخم» (اوستایی: vima- در اوستا و متنهای دینی فراوان از او سخن رفته است. دوران شهریاری او عصر طلایی زندگی ایرانیان است. او کسی است که «ور» یا «دزی» ساخت و در آن از مهر آفریده‌ای جفتی گرد آورد تا پس از برف و طوفان سخت، فرزند آفریدگان همچنان برجای بماند. او بر اثر گناهی که مرتکب شد از اوج قدرت به زیر افتاد و فرزند او گسسته شد و سرانجام به وسیله «سپیتور» (اوستایی: spityura) برادر خویش با اره به دو نیم شد. برای آگاهی بیشتر نگ. IPN. No. 406.

۳- «گرساسپ» (اوستایی: karsāspa) بیلوان داستانی ایرانی. فرزند 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 جوانی مجید موی گرزدار است که از دعای شاخدار مرداویار اسب او- بار را می‌کشد و با دیو «گندرو» (اوستایی: gandra-wa-) می‌کشد و بر او پیروز می‌شود. برای آگاهی بیشتر نگ. IPN. No. 216. او یکی از جاویدانان است و غالباً با صفت «نرمش» ستوده می‌شود. نام دیگری که برای او آمده «سام» است برای آگاهی بیشتر نگ. پیشگفتار ج ۱ صص ۲۰۷-۱۹۵.

۱- این فصل را زفر (Z. pp 343-354) آوانویسی و ترجمه کرده است. اشاره‌هایی که در یادداشتها به کار زفر شده گرفته شده از همین ترجمه و آوانویسی است.

۲- متن: 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 asāyag انگلساریا (ص CXVI) و زفر نیز چنین خوانده است. این قرائت با متن سازگار نیست. چه در این بند گفتگو از معاد جسمانی و روحانی است. به پیروی از بهار (و. گزیده‌ها صص ۱۴-۱۳) واژه به متن 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 gyāni-جانی، تصحیح شده است.

۳- متن: 𐬵𐬀𐬵𐬀𐬰 ham-dōy انگلساریا ham-dōy (ص CXVII) زفر ham-ōy و قرائت

او با متن مناسبتر است. واژه را ham-gund همگروه نیز می‌توان خواند اما با توجه به متن روایت پهلوی که در یادداشت ۴ درباره آن گفتگو شده است، قرائت زنر بر همه صورتهای دیگر برتری دارد.

۴- مطالب این بند به‌طور کلی بر دانایی اورمزد و آگاهی او از چندی و چونی پدیده‌های گیتی تاکید می‌کند و بیان کننده این نکته است که دانش اورمزدی کامل است و در آن زاویه تاریکی وجود ندارد. آنچه برای مردمان با چشم سر قابل دریافت نیست، برای او روشن و آشکار است. عبارت زانسیرم را اشاره روشن‌تری در روایت پهلوی (فصل ۲۲) تایید می‌کند:

«... و زردشت گفت: «که دانایی تو (= اورمزد) چگونه است؟» اورمزد گفت که: «دانایی من ایچون است که اگر شیر همه چیز را اندر جایی گیرند من یکی یکی را جداگانه توانم گفتن که از پستان که است، و اگر همه آب جهان را دریگ جا گذارند، یکی یکی را جداگانه دانم گفتن که از کدام چشمه است، و اگر همه گیاهان جهان را خرد بپسارند دوباره به جای خویش توانم نهانم. بهار عبارت را به‌گونه‌ای دیگر تصحیح کرده است. نک. و. گزیده‌ها ص ۷۳»

۵- این روشنی که از آن نام می‌برد، روشنی بزرگی است که خورشید از اورمزد پذیرفته است، در او پسین روز این روشنی از خورشید پایه بر زمین می‌تابد. نیمی از آن به کیومرث و نیمی دیگر به همه مردمان که از نژاد او هستند، برمی‌آمیزد. نک. فصل ۳۵ بند ۵۹ همین کتاب.

۶- مشی و مشیانه نام نخستین آفریده مرد و زن است که به‌پیکر ریپاسی یک- ساقه یا پانزده برگ همانند هم قد و به‌هم پیوسته از تخمه کیومرث که چهل سال در زمین نگهداری شده بود، برآمد. روان در میان این دو هم بالا و همانند آنان جداگانه روید و این در آفریده از گیاه پیکری به مردم‌پیکری تغییر پیدا کردند و روان نیز به میثوی در آنان داخل شد. داستان رشد و پرورش این در و سپس رواج نسل آدمیان از آنان در بندهای مشروحتر از متنهای دیگر آمده است. نک. پژوهشی در اساطیر صص ۱۴۱-۱۳۷. برای گونه‌های مختلف اعلامی واژه مشی و مشیانه در متنهای پهلوی فارسی و عربی نک. ماه فروردین روز خرداد صص ۶۵-۶۲

۷- متن افتادگی دارد، چه نام هشتمین آفریده اورمزدی در متن نیامده است. زنر (ص ۳۴۴) آن را چنین تصحیح کرده است: «نخست که آسمان را ترتیب دادم... دیگر که زمین را... سوم که خورشید را آفریدم چهارم که ما را آفریدم

«پنجم که ستاره را آفریدم» ششم که اندر گیاهان بسیارگونه رنگ و مزه آفریدم...»

گفتنی است که واژه‌ای که «مزه» ترجمه شده است در متن به صورت *paymār* املاء شده است و زنر آن را *ḡāšīšn* خوانده است. بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۸۴) از زنر پیروی می‌کند و ظاهراً با توجه به واژه «بخش» گدازش پژوهشی در فارسی نو، احتمال می‌دهد که واژه متن نیز درست باشد و باید آن را *paxsišn* رسیدن و آبشار شدن میوه خواند. انکلساریا (ص CXVIII) واژه را «زیخت» ترجمه کرده و نظر او بهتر از دیگران است. واژه را باید املایی برای *pēsīšn* «زیور، زیخت» دانست.

۸- متن: *paymār* (یکی از دستنویسها: *paymār*) زنر ظاهراً ضبط دستنویس را معتبر می‌گیرد و در این‌جا نیز از او پیروی شده و واژه *paymār* خوانده شده است. انکلساریا (ص CXVIII) با نشانه پرسش: «نخست» بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۵۸) *ostād* «استاد»

۹- متن: *ham-bišn* «قرانت و معنی واژه از آقای احمد تفضلی است. نک. به مقاله ایشان در Acta Orientalica, 1974, p.117 زنر (ص ۳۴۵) آن را *han-bašn* خوانده و «میسخر» (ص ۳۵۱) معنی کرده است و بهار نیز از او پیروی کرده (و. گزیده‌ها ص ۳۱). انکلساریا (ص CXIX) *hu-basn (?)* «زیورهای خوب».

۱۰- به‌طوری‌که نویسنده در آغاز بند ۳۰ گفته است مطالب این دو بند برگرفته شده از متن اوستاست اما نگارنده اصل عبارت اوستایی آنرا نیافته است

۱۱- قسمت اخیر بند ۳۲ با مختصر تصحیحی چنین است:

ēdōn-iz zarman šewan/šen, moyag. ēdōn-iz sēj, frāybūd ud abēbūd.

و حال آن‌که نویسنده در بند ۳۲ «زهران و سیج» را در کنار «خشم» و «زمستان چهار سپاهید سالار امریمن می‌داند که در کنار آژ، که سپهسالار اوست، به تعبیه و آرایش دیگر نیروهای امریمنی می‌پردازند

۱۲- نویسنده در بند ۳۶ و ۳۷ «دیر» از را دارای جنبه‌های گوناگون توصیف می‌کند: یعنی نخست سه بخش «چیری»، «بدون چهر یا شهوت» و «بیرون از چهر» را تجلیهای اصلی او می‌شمارد و سپس هر یک از این سه بخش را دارای دولایه

دیگر می‌داند. بنابراین اندوختن از راه دزدی، "خست"، "دفع" و "جذب" گزینگی و "تشنگی" و "ظاهر تشنگانه دیو" آرند.

۱۳- چنین است متن و ظاهراً مراد از: «آرزوی بر هرنیکی که ببند یا شنود» آن هم در مورد دیو آرزو حقیقه منفی «آرزو» است نه مثبت آن.

۱۴- در این بند واژه‌ای که «کم سودی» ترجمه شده است، در متن *U69* «*U69*» ملامت شده است زهر و به پیروی از او بهار (زروان ص ۲۴۶) و گزیده‌ها ص ۲۹۶) آن را به *kam-sūdīh* تصحیح می‌کنند. انگلساریا (ص ۱۴۵ زیرنویس ۳) گمان می‌کند که *U69* «کم سودی» است. نگارنده چنین می‌پندارد که واژه *U69* «*kam-sawīh*» است و *sawīh* اسم است از ریشه *sav-* «افزودن، سود دادن» و بنابراین معنی ترکیب همان «کم‌سودی، کم بهرگی» است. «عمل می‌کشید» در ترجمه *pad kunišn kušīd*.

۱۵- «نابود شده» در ترجمه: *ānābīhed*.

۱۶- درباره سال شمردنی (غیرکیبیسه) و هیزگی (کیبیسه) نک. یادداشت

شماره ۵ فصل ۲۵ و گاه شماری در ایران صص ۴۰-۱۱.

۱۷- متن: «کم نف» زهر (ص ۲۹۷): *mēš* «میخ» بهار (و گزیده‌ها

ص ۳۰۵): «کم نف» «میخ و مه» واژه متن ظاهراً املایی است برای «کم نف»؛ *miznē* «سبب» (۴).

۱۸- متن چنین است: «*U69*» «کم نف» زهر (ص ۲۹۷): *mēš* «میخ» بهار (و گزیده‌ها

ص ۳۰۵): «کم نف» «میخ و مه» واژه متن ظاهراً املایی است برای «کم نف»؛ *miznē* «سبب» (۴).

زهر (ص ۲۹۷) و به پیروی از او بهار (و گزیده‌ها ص ۲۹۷، ۲۷۴ و ۲۸۷) عبارت را چنین تصحیح کرده است *zamīg ēr-dārišn ul-dārišn ī gōr ud čagād bekarā*.

نگارنده چنین گمان کرده است که نیازی به تصحیح واژه *gōr* به «چکاد» نیست، چه *taxt* درباره *gōr* آمده و اولی «هموار» و دومی «گود» معنی می‌دهد.

۱۹- آنچه در این بند از قضاوت‌های رستاخیز بیان شده است و آن دیدار

یاره‌ای آتشین، اسب مافند، آتش پیکر و مود شکل است. در متنهای دیگر دیده نشد و اصولاً ارتباط این نشانه با خبرد نود شبانروزی دیوان و ایزدان در آغاز آفرینش مرسوم نیست.

۱- در این فصل از همسانی هفت دهید هفت بیمرگ، هفت کشور و برخی دیگر از پدیده‌های جهانی با هفت امشاسپند سخن رفته است؛ می‌توان پنداشت که این همانندی، نمودار تقدس عدد هفت نیز هست. در پیشگفتار همین کتاب در این باره بیشتر گفتگو شده است.

۲- در آغاز بند، از علت جاویدان گفتگو شده اما نام شش تن آنان یاد شده است عبارت: «یکی یسوتن که چهره میان خوانده شده با توجه به متنهای دیگر افزوده شده است. در این جا لازم به یادآوری است که نام هفت جاوید در متنها با یکدیگر اختلاف دارد. در این باره نک. مقاله نگارنده در مجله فروهر سال دوم شماره ۵ و ۶. امرداد و شهریور ۶۴ «بیمرگان و غرشگرکرداران».

۳ و ۴- درباره «گرشاسپ» و «کیخسرو» و شیوه بی‌مرگی آنان و اختلافی که میان مطالب مذکور در متنهای فارسی میانه درباره آنها دیده می‌شود نک. مقاله نگارنده، یاد شده در یادداشت پیش.

۵- شش تنی که در این چند بند از آنها یاد شده است شش تن از یاران نخستین زردشت هستند که او را در سختیها یار و در دشواریها فریادرس بوده‌اند «میدیوما» پسر عموی زردشت، گشتاسپ، پادشاه کیانی «هوش» پسر او، «فرستوتتر» برادر جاماسپ و پسر زردشت، «جاماسپ» دانای دربار گشتاسپ. این چند تن همگی در کنار یکدیگر در یسن ۵۱ ستوده می‌شوند و از محدود افرادی هستند که در گاهان از آنان نامی به میان آمده و مورد ستایش زردشت قرار گرفته‌اند.

در کتاب IPN در زیر نام هریک از این چند تن، اشتقاق لغوی نام آنان و اشاره‌های متنهای مختلف درباره هریک گردآوری شده است.

۶- نک. یادداشت شماره ۲۸ فصل سوم.

۷- گاو هدعیوش (بهاری: *hadayōš hadahyōš*)، گاو

است که در غرشگرد از پیه و چربی او داروی بی‌مرگی می‌سازند. زاده‌سپرم در بند ۶۰ همین فصل، اشاره می‌کند که «شیر و چربی گاو هدعیوش خوردنی شایسته‌ای برای مردم دوران غرشگرد است» بندهش (ص ۱۹۴): «یزش بر رستاخیز (پهلوی: *nist-wirayīh*) را سوشیانس با یاران کنند و گاو هدعیوش را بدان یزش گفتند. از پیه آن گاو و موم سپید آتوش می‌سازند و به همه مردم دهند، همه مردم جاودانه بی‌مرگ شوند».

۸- متن: wādrag و wādrang و sang و sag که املاء دیگری است برای واژه kangdiz : ۱۴

به تیناس یا sag و sang و wādrang و wādrag
نک. مقاله نگارنده در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال ۲ شماره ۲ تابستان ۶۳
«سجیل» در زمینه ساختمان و ویژگیهای گنگدز در متنهای فارسی میانه نک.
مینوی خرد صص ۱۴-۱۳۹

درباره گنگدز و همانندی آن با سیاوشگرد نک. مقاله دکتر بهار در
شاهنامه شناسی صص ۲۶۸-۲۶۱

۹- این هفت موبدی که از آنان در این بند نام برده شده است هفت موبد
تهیه کننده سیره هوم هستند. اینان هریک هنگام یزش در جایی خاص
می‌نشینند و آیین یزش را به جای می‌آورند. امروزه وظیفه این هفت موبد را دو
تن، یعنی «زوت و رثویشگر» انجام می‌دهند و به همکاری هفت موبد در تهیه هوم
نیازی نیست. زوت (اوستایی: zaotar در سمت شمال می‌نشیند و آبردار
(اوستایی: abarat) و فربردار (اوستایی: frabaratar و رثویشگر (اوستایی
 raθwiškara) در سمت مشرق و آذروخش (اوستایی: atruvaxš) آسودار
(اوستایی: āsnatar و هاوانان (اوستایی: hāvanan در سمت مغرب و
به آیینی خاص مراسم یزش را به انجام می‌رسانند. برای آگاهی بیشتر نک.
ویسپرد صص ۳۵-۳۴

۱۰- متن: hamān xwānēnd انکلساریا (ص ۵۴) یادداشت

۱۱- hamāgān ašnawēnd را پیشنهاد می‌کند.
۱- زردشتیان اوقات روز را به پنج بخش تقسیم کرده و هر هریک نامی
خاص اطلاق می‌کرده و آنرا «گاه» می‌گفتند. ۱- هاوانگاه (پهلوی: hāwan
اوستایی: hāvanay «سپیده‌دم» ۲- ربیوهین گاه (پهلوی: rapihwin
اوستایی: rapiθwina «نیمروز» ۳- اوزیرینگاه (پهلوی: uzērīn اوستایی:
 uzayairina) ۴- اپی سروسرم گاه (پهلوی: ēbsrūsrīm اوستایی:
 aiwi.srūθrima «شامگاه» ۵- اشپینگاه (پهلوی:
 ušahin اوستایی: ušahina «خفتن».

۱۲- گاو دم، در فارسی نیز فراوان به کار رفته است و نام دیگری است
برای تغییر یا گردان که به شکل «دم گاو» بوده است نک. لغت نامه زیر «گاو دم».

«سور زرین» در ترجمه ترکیب پهلوی: $\text{surāxōmand ī zarren}$ که خود
ترجمه‌ای است از: $\text{suwram. zaranaēnīm}$ اوستایی که سلاح جم در
گسترش زمین بوده است. این ترکیب اوستایی در وندیداد (فرگرد دوم بند ۶ و
۱۰) نیز مانند این بند از زامسپرم به «سورخدار زرین» ترجمه شده است (نک.
وندیداد پهلوی ص ۴۵ و ۴۷).

۱۳- «انجمن ایست و استوان» انجمنی است که در پایان جهان برای
رسیدگی به کارهای مردم تشکیل می‌شود؛ توصیفی که درباره این انجمن در
بند هشت آمده است. با زامسپرم اختلاف اساسی ندارد. بندهش (ص ۱۹۲)
«پس انجمن ایست و استوان» (پهلوی: isatwāstarān) باشد که مردم بر این
زمین بایستند، در آن انجمن هرکس نیک کردار بود. «یاداش» کار خویش
ببند. پرمیزگار از گناهکار آن‌گونه پیدا «باشد» که گوسپند سفید از
گوسپند سیاه «پیدا» باشد؛ در آن انجمن، پرمیزگاری که گناهکاری دوستش
بود، آن گناهکار از آن پرمیزگار گله کند که چرا در گیتی از کردار نیک که تو
خود ورزیدی، مرا آگاه نکردی، اگر همان‌گونه «باشد» و آن پرمیزگار او را
آگاه نکرده باشد، آن‌گاه او را در آن انجمن شرم باید. شبیه به همین مطلب را
زامسپرم نیز در بند ۴۲ و ۴۳ همین فصل آورده است آن‌جا که می‌گوید:
«گناهکاران پرمیزگاران را بخوانند؛ که هان ای پدر و برادر و شوهر زن و دوست
من بچپست که در زمین به من آن راه راست پاک را نیاموختی و...».

۱۴- متن: snūman و snūman pursēnd انکلساریا (ص ۵۴) یادداشت

صورت دیگری است از xsnūman که برابر اوستایی: xšnaoθra است و
«خشنودی» معنی می‌دهد. در این جا ترکیب احوال پرسند معنی شده است بهار
(و. گزیده‌ها ص ۳۵۴) احتمال می‌دهد که pēsānīg باشد و از آن
معنی «سرنوشت» را درمی‌یابد.

۱۵- «آسمان»، «زامیاد»، «ماراسپند» و «انگران» به ترتیب نام روزهای ۲۷، ۲۸،
۲۹ و ۳۰ هرماه است.

۱۶- متن: šasabīh «حکومت» بهار (و. گزیده‌ها ص ۳۹۷):

«جهش، خیز، شاید: قدم، گام» انکلساریا آن را معنی نکرده است

۱۷- در بند ۲۷ و ۲۸ تقابل نیروهای اورمزدی و اهریمنی نشان داده شده
است و پیداست که این مبارزه و مقابله باید به سود نیروهای اورمزدی پایان

پذیرد تا زمینه فرسگرد فراهم گردد. امریمن هفت دیو بزرگ (پهلوی :
 kamāl dēw را برای برابری با هفت امشاسپند از آغاز آفریده است. ایشان
 عبارتند از ۱- اگرمَن (نگ، یادداشت ۴۵ فصل سوم) در برابر بهمن ۲- اندر
 (پهلوی: andar، اوستایی: indra) در برابر اردیبهشت، ۳- ساوول (پهلوی :
 saul، اوستایی: saurva) در برابر شهریور، ۴- نائنگهئید (پهلوی :
 nānghēd، اوستایی: nānghaiθya) در برابر سپندارمذ، ۵- تریز و زریز
 (پهلوی: tariz و zariz، اوستایی: zairiθaurviy) در برابر خرداد و
 امرداد. در مذهبش از آفرینش حیوان در فصلی جداگانه سخن رفته و وظیفه
 غریک از آنان برشمرده شده است (نگ- یژووشی در اساطیر ایران صص
 ۱۲۸-۱۳۲)

۱۸- چنین است متن و به هفت دانسته نیست چه کسی شاخه‌ای در دست
 دارد

۱۹- ستاره پایه ماه پایه و خورشید پایه سه طبقه نخستین آسمان
 هستند در این باره نک- یادداشت شماره ۱۷ فصل اول.

۲۰- مجنت شده در ترجمه: hamīhēd

۲۱- این روشنی آیزدی همان است که در بند ۵۹ همین فصل از آن گفتگو
 شده است یعنی آن فروغی که پس از هرگز کیومرث برای نگهداری به خورشید
 سپرده شده تا در واپسین روز آن را به زمین فرو فرستد و نیمی از آن را درکالبد
 کیومرث فرو دهد و نیمه دیگر را میان همه آفریدگان به تناسب شایستگی آنان
 بخت کند. بنابراین از چنین فروغی تنها نیکان برخوردارند و میزان برخوردار
 آنان متناسب با نیکیهایی است که در گیتی از آنان سرزده است.

۲۲- در دو بند اخیر، نویسنده لزوم درجه بندی نیکان و کوفه اندیشان را
 یادآور می شود. درست است که خوابان در این که فرمان اورمزد را گردن نهاده و
 نیکوکاری ورزیده اند مساویند اما کوشش آنان در این کار یکسان نبوده است
 بنابراین باید به میزان عمل خوبی که انجام داده اند پاداش ببخشند و به اورمزد
 نزدیک شوند و تنها این ملاک بهره‌وری آنان از روشنی اورمزدی است و پس
 و این پوشش برانده‌ای است که بر نیکوکاران می‌زیدد

۲۳- شیر و چربی گاو مدهیوش، همان داروی انوشکی است که خوردن آن
 زندگی جاوید را ممکن می‌سازد نک- یادداشت شماره ۷ همین فصل

فهرست مطالب

پنج - نه	پیشگفتار
یازده - چهارده	یادداشت‌های پیشگفتار
۴-۱	۱- درباره آمیزش سینتسمینو و گنامینو
۷-۵	۲- درباره درآمن اهریق بر آفرینش اومزد
۱۷-۸	۳- درباره مقابله با آن آلودگی ...
۲۰-۱۸	۴- درباره آمدن دین به زمانه
۲۱	۵- درباره پیدا بودن قره زردشت ...
۲۱	۶- درباره پیوستگی غرور مستوده زردشت
۲۲	۷- درباره بازپیرندی زردشت ...
۲۴-۲۲	۸- درباره گوشش سخت دروغ ...
۲۴	۹- درباره برادرانی که حتمفان زردشت ...
۲۶-۲۴	۱۰- درباره آزمایشهایی که ...
۲۷-۲۶	۱۱- درباره مخالفت او با زایشوران
۲۸-۲۷	۱۲- درباره محاذله او با بدان
۲۸	۱۳- درباره آرزوی پرهیزگاری او
۲۹-۲۸	۱۴- درباره سرشت بخشایشگر او
۲۹	۱۵- درباره رادسرسشی او
۲۹	۱۶- درباره رهاکردن عویشای ...
۳۰	۱۷- درباره بخشایش او ...
۳۰	۱۸- درباره گزینش خوب زن ...
۳۰	۱۹- درباره یقین پذیرفتنش ...
۳۱	۲۰- درباره آمدنش به سی سالگی ...
۳۲-۳۱	۲۱- درباره آمدنش به مهرسگی
۳۴-۳۳	۲۲- درباره سوال پرسیدن زردشت
۳۴	۲۳- درباره هفت دیدار دین ...
۳۶-۳۵	۲۴- درباره کمال دین
۳۶-۳۷	۲۵- درباره آنچه از پیش ...
۳۷	۲۶- درباره سه قانون ...
۳۹-۳۸	۲۷- درباره پنج خوی آسرونان

الف - فهرست واژه‌ها

الف - اوستایی

āat	71	fradaḥafšū-	90
abərət-	126	frašaoštra-	113
ahūm.stūt-	114	frašō.čarətar-	74
airyaman-	115	frašō.kərəti-	73
airyaman.išya-	116	fravašī-	116
airyana-vaējah-	92	frayah-	105
airyāva-	103	frāyō	105
aiwi.srūθrima-	126	gandrəwa-	121
aka.manah-	92	gao.kərəna-	90
apaosā-	84	garō.dəmāna-	75
angrō.maiyu-	71	gay-	87
aodaešu.ranghaya	108	gəuš.urvan-	78
arəzahi-	90	haēčaṭ.aspa-	102
ārmaitī-	99	hana-	108
asmō.xvanvant-	113	hanghauruš-	113
āsnatar-	126	haoma-	82
asnō.xvanvant-	113	harətar-	103
atrəvaxš-	126	hāvanan-	126
āənavan-	80	hāvanay-	126
aurvaṭ.aspa-	102	hvōgva-	113
avāraoštri-	113	hyaona-	113
bərəzavant-	103	indra-	128
bərəzi.savangha-	85	-išya-	116
čaēdasta-	86	jafra-	87
čaxšni-	102	karapan-	113
čaxšnu-	102	karš-	89
dāityā-	77	karšvar.van-	89
dūraē.srūta-	103	ka.xvarəfa-	105
frabərətar-	126	kərəsāspa-	121

۴۱-۴۰

۴۳-۴۲

۵۲-۴۴

۵۴-۵۳

۵۴

۵۵-۵۴

۵۵

۶۲-۵۶

۷۰-۶۲

۱۲۸-۷۱

۱۶۳-۱۲۹

۲۸- درباره سه بخش مین ...

۲۹- درباره ساخت مردمان از تن جان و روان

۳۰- درباره ساخت مردمان

۳۱- درباره مردبیکر و کنیزبیکر ...

۳۲- درباره چهار پیشه ...

۳۳- درباره فرشوشتن راد و راست

بیان نوشتن

۳۴- درباره فرسکردکرداری

۳۵- درباره فرسکردکرداری ...

یادداشتها

فهرستها

کوتاه نوشته‌ها

ب	بند
بار	بارنامه
ج	جلد
د	دینکرد
س	سطر
ص	صفحه
صص	از صفحه ... تا صفحه
ف	فصل
نگ	نگاه کنید
و	واژه نامه

کوتاه نوشت نام کتابهای لاتین در جلو نام و مشخصات هر کتاب درون

کمانک داده شده است. نک. فهرست کتابها و مجلات خارجی.

نشانه‌ها

(=) معنی واژه و یا توضیح مطلب

() شماره‌های درون کمانک به یادداشتها بازگشت می‌دهد.

< > واژه‌ها یا عبارتهایی که بر متن افزوده شده است.

[] واژه‌ها یا عبارتهایی که از متن کاسته شده است.

abar āsuft	107	āsuftan	107
abar-sēn	89	ast	120
abaxšišn	101	astwihād	76
ābaxšišn	81	ašō-agāhīhā	81
abēsīhēnīdan	81	āšōbēd	73
abēsīhēnišn	81	āšōbīhēd	73
abrān	85	ātaxšīg	119
abzōnīg-mēnōg	71	āwarēd	73
abzōnīg	85	āwarīhēd	73
afsard-snēxr	119	axw	117
ahlawān-agāhīh	81	azān	105
āhr	95	bālistānīhā	108
ahunawar	71	barēnd	101
āhūn	90	bārestānīhā	108
āhūnīg	93	be mušt	84
āhūnīgān	84	be patāē	107
ānābīhēd	124	buland-sūd	85
anāspēn	120	burēnd	100
andar	128	čandēd	73
argastān	108	čandīhēd	73
argistān-ōdā	108	čāšišn	123
a, istān ī ōdhāvō	108	čāšm	86
arig	103	čēčist	87
arī	103	dahīdag	98
arij	103	dahīdan	98
aryastān	108	dāraja	111
asāyag	121	dāštag būd	98
āsiftan	107	dēwār	117
āsn xrad	82	dēw-dār	117

maišyōi, māngha-		urvazišta-	85
maišyōi.zarəmayā-		us.həndava-	110
manuš-čiθra-	99	ušahina-	126
maθra.spənta-	96	ušī.dam/ušī.đam	110
mazda.yasna-	98	uzayairina-	126
nānghaiθya-	128	vačas- [tašti-]	77
pat-	107	vaēdišta-	103
pūitikā-	85	vānghvī-	86
pūtay-	85	vāstrya-fšuyant-	80
ranghā-	86	vayu-	75
rapiθwina-	126	vāzišta-	85
ratū-	111	vīdašafšū-	90
raθaē.štar-	80	vohū.frayāna-	85
raθwiškara-	126	vohū.manah-	82
saēna-	114	vohu.namanghō	113
saurva-	128	vouru.barəštī-	90
sav-	124	vouru.ǰarəštī-	90
savahi-	90	vouru.kaša-	84
spəništa-	85	xšnaoθra-	127
spənta-	99	xvaniraθa-	90
spəntō.mainyu-	71	yima-	121
spityura-	121	zairi-	128
sraoša-	97	zaotar-	82
suwram.zaranaēnim	127	zaotar-	126
tačan tačet.āp-	113	ziyri-	114
taurviy-	128	zurvan-	74
θrita-	121		
upširi.saēna-	89		
urvāp-	87		

پ - فارسی باستان

fravartī- 116

۱۳۵	فهرست واژه‌ها		۱۳۶
ham-gund	122	kē	106
hamihēd	128	kunišngarān	108
ham-kirrōgihā	120	laʃan	120
ham-ʃōy	121	mādiyān	73
ham-juxihist	93	maguān	111
han-bašn	123	māhīg	93
handāmān ī abzārīg	119	manuščihr	99
hār	95	mēʃ	124
hardār	102	mivān	111
harkitārašn	102	miznē	124
hu-basn (?)	123	muštan	84
hu-fryān	85	nāmīg	86
hyōn	113	nānghēd	128
hāwan	126	nar	118
hazān	105	natargā	106
isatwāstarān	127	navāzag	100
ʃahīdag	98	nibēgān hambedīgān	121
ʃud dad	87	nihāg	106
ʃud gad	87	nihang	84
ʃud gid	87	nihān-wināhīdag	107
ʃud ʃīd	87	niwastan	120
ʃux	93	niwēygar	120
ʃuxtan	93	niyāyišnōmandīh	114
kagdiz	126	ōsānihēd	118
kamāl dēw	128	ōstād	123
kam-sawih	124	padē	107
kam-sūdīh	124	padīdan	107
kangdiz	126	padīrag-ēstišnīg	75
karb	112	padistād	72

کژده‌های زان‌سیرم	۱۳۶
dēw ī margih-kardār	79
dil	120
dil [ag]	84
druwandān an-	
arzānīgān	114
dwārē	107
ēbsrūsrīm	126
ēdōn	120
ēwēnag	117
farrah	101
farrah-kāstārān	105
frāh	105
frāt	105
frawahr	117
frāk-zīwišnān	85
frāy	105
frašagird	73
frašagird-kardār	74
frašagird-kardārīh	73
fraškardārīh	73
frē	105
freh-xōnīh	119
frēnō	101
frēnī	101
ganāg-mēnōg	71
garmāb	87
garōdmān	75
gašt-kōf	94
gāw ī ēk-dād	76
gēnōg	92
gēnōg/wēnōg	92
gētīg-rāyēnisnīh	99
gid	87
gōhrag-gōhrag	107
gōr	124
gōšān-srūd-xrad	82
gōz	91
gōzag	103
gūmān-sahišnīhā	81
gumēzišn	72
gumēzišn	78
gwārag	107
gyāg-rōb	119
gyānīg	121
hād	71
hadayōš hadahyōš	125
hamāgān ašnawēnd	126
hamān xwānēnd	126
hamāyīgihā	81
ham-bišn	123
hambūsišn	95
ham-dōʃ	121
ham-dōšast	92
ham-dranʃēnīdan	80
ham-drōʃēnīdan	80
ham-drōzēnīdan	80
hamē padē	107
ham-gōhrān	119

۱۳۷		کهنه‌های زانوسیرم	۱۳۶
usēn-dām	110	wēnīg	92
usēn-kōf	110	wēnōg	92
usixš	105	winūg	91
uśahin	126	wiśādagīh	75
uzērin	126	wiśēg	106
uzwārdān	79	wiś ī suxr	118
vadag	100	wiś ī syā	118
vadagān	100	wizārīhēd	73
vadast	105	wizārišn	96
vādišt	103	wizāyišnīg	75
vasman	105	wizīnīhist	107
vātrigā	106	xār	95
vinābag	100	xazēndagān	84
vīzak	103	xrad ī harwisp-āgāh	110
wadag	100	xšnūman	127
wādrag	126	xwāhišnīhā	115
wādrang	126	xwarišn-baxg	119
wan ī harwisp-tōhmag	90	xwarrah	96
wan ī ŋud-bēš ī was-		xwaš-xwārīh	92, 93
tōhmag	90	xwāyišnīhā	115
wan ī was-tōhmag	90	xwēšīh	105
war	110	zadār-kāmag	71
wāyendag	93	zardušt	106
wāyendagān	84	zarīz	128
wāy ī ŋud-gōhr	76	zufr	87
wāy ī wattar	75	zurwān ī a-kanārag	73
wāy ī weh	75	zurwān ī dagrand-	
wāzišt	85	xwadāy	73, 7
weh-franaftār	85		

کهنه‌های زانوسیرم	۱۳۶	کهنه‌های زانوسیرم	۱۳۷
padistādan	72	sōzišnīg	76
padist burd	81	spandarmad	99
pah	93	speništ	85
pārs	89	spihr	74
parwastag kardan	73	sūd	91
pasēmālān	106	sūgar	88
passāxt	110	sulag	84
pataftan	107	surāxōmand ī zarren	127
patē	107	sūwar	88
pattūdan	107	šabīh	114
payg	120	šasabīh	127
paymār	123	šēcīkān	87
paywahīd	84	šnūman	127
paxsišn	123	šnūman pursēnd	127
piratrasp	102	tābišnīg	76
pitarasp	102	tagal	94
pēsišn	123	taċan tōgān	111
pēšag	80	tar	120
pēšēmālān	106	tariz	128
pēšānīg	127	tar-xwarišnān	120
pētrip	102	tāwīg	95
rapihwin	126	taxt	124
rist-wirāyīh	125	tazān	111
ruwān	96	tāzīg	95
sag	126	tāzišnīg	76
sang	126	tōf	118
sāul	128	tōhmag-ōšmurišnīh	94
sawīh	124	urwāp	87
se rīn	85	urwāzišt	85

د. بازند یا آنچه به صورت بازند نوشته شده.

arəʃaʔarsn	102
arəʃaʔ.aršū	102
barəzsavang	85
harāitār	102
hindainš	106
nazāzam	103
urugadaspi	102
vaidišt	103
vohūdina	106
xarətarə	102

ه. فارسی میانه ترفانی

pahr	89
pahrag	89
pahrag kōšān	89
paywāh	84
phrg	89
phrg y kwšn	89

۲- نامها

آریک، ۲۲-۴	آبان، ۸۳
آز (دیو)، ۴-۵۹-۶۰-۶۱-۶۶	آبان ناف، نک. برز آبان ناف
آزادگان (= ایرانیان)، ۴۶	آبی (یکی از نیروهای آدمی)، ۴۴
آزان، ۲۴	آبجر، ۱۰
آسرون، ۱۷-۲۶-۲۷-۳۸-۴۶-۴۷	آبردار، ۶۴-۶۵-۱۲۶
۸۰	آتش آذران، ۹۷
آسمان (روز)، ۶۶-۱۲۷	آتش برزین مهر، ۸۸
آسموخونت، ۴۶-۱۱۳	آتش بهرام، ۱۶-۳۴-۹۷
آسفودار، ۶۴-۶۵-۱۲۶	آتش جانی، ۴۳
آمارسئوش، ۴۹-۱۱۹	آتش فرنیج، ۸۸
آمیژگی، ۴۸	آتش وازشت، ۱۰-۱۶-۸۵
آمیژه، ۴۵-۴۶-۶۸	آذریایجان، ۱۷-۲۵-۱۰۷-۱۱۰
آموزگار (طیقه)، ۴۶	آذر برزین مهر، ۱۷-۳۶-۴۷-۸۸-۹۸
آوازه، ۱	آذر سودی مهر، ۱۱-۸۹
آویستن، ۱۳	آذر فرنیج، ۱۶-۴۷-۸۸
آعنجا، ۴۷	آذرگشنسپ، ۱۱-۱۷-۴۷-۸۷-۸۸
آیینه (= نوع)، ۱۳-۹۳	آذروخش، ۶۴-۱۲۶
آیینه (= جومر)، ۴۹	آراستای، ۳۱-۶۴-۱۰۹
۱	آراستایان، نک. میدیوماه آراستایان
انی بی سروسرم، ۶۵-۱۲۶	

اخرین، در بیشتر صفحات آمده است.	اخراسیاب، ۱۸-۸۳-۹۹	۱۱۳	اباختر (= شمال) ۱-۱۲-۳۱
اخرستود، ۳۶	اخرط (= دیو)، ۵۹-۶۱	ارزوای، ۳۴	۵۰-۵۹-۷۷-۸۶
اخرودگاه، ۴۰-۶۶	اخرونی (آتش)، ۱۶	ارزه، ۶۴-۹۰	اباختران، ۶-۷-۴۴-۷۷
اخرور، ۲-۴-۷۲-۷۴-۱۱۵	اکومن، ۱۳-۲۳-۶۶-۹۲-۱۲۸	اروشونک، ۶۵-۶۷	اباختری نک، ماه اباختری مهر
ایران، ۱۸-۱۹-۳۶-۱۰	البرز، ۱-۱۱-۸۴-۸۹	ارغ، ۲۲-۲۶-۱۰۳	اباختری
ایرانشهر، ۱۸-۴۳-۹۹	امرداد (= امشاسیند)، ۱۲-۴۶	ارنگ، ۱۰-۵۷-۸۶	ابرپایه، ۷۵
ایرانویج ۱۲-۳۲-۷۶-۸۶-۹۲	۱۲۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۴-۶۳	ارومیه، ۸۶	ابرسام، ۱۲
۱۱۲-۱۱۱	امشاسیند، ۱-۳۲-۳۳-۳۶-۶۳	ازرگ، ۹-۸۲	ابرسین، ۱۲-۸۹
ایرج، ۲۲-۶۳-۹۹-۱۰۳	۸۳-۷۲-۶۶	ازیرینگاه، ۶۵-۶۶	ابرسهر، ۸۸
ایریم (= ایزد)، ۴۰-۴۱-۵۷-۶۰	اناعید (ستاره)، ۱۱۸	ازدها، ۶	ابرتموداری میزشن، ۲۱-۱۰۱
۱۱۶-۶۸-۶۵-۶۱	انجمن ایست واستران، ۶۶-۱۴۷	ازدهاک، ۵۴-۱۱۲	ابی سروسرم، ۶۶
ایریم (نماز)، ۱۱۵	اندز، ۶۶-۱۲۸	اسپنجروش، ۸۵	ایام نیات، ۸۳
ایریم ایشو/ایینه، ۱۱۶	اندرچیری، نک. باد اندرچیری	اسپنجغر، ۱-۸۵	ایوش، ۹-۱۰-۸۴-۸۵
ایریم یزشی، ۴۱-۱۱۶	اندروایی، نک. یاداندروایی	اسپندارمذ (= ماه)، ۳۱	اختر (= ستاره)، ۴۴
ایست واستران، نک. انجمن...	انگران (روز)، ۶۶-۱۲۷	استویپاد، ۷-۴۹-۷۸	اختران (= ثوابت)، ۷۷
اینگیان، ۲۲-۴	انگر روشن، ۷۵	اسر روشنی، ۲۱-۶۷-۱	اختران، نک. سپهر اختران
ایه زیم، ۲۲-۱۰۳	انگره مینو، ۸	اسفند (= ماه)، ۹۹	احت، ۳۶-۱۱۳-۱۱۴
ب	انگیان، ۲۲	اسفندارمذ (= ماه)، ۹۹	اخو، ۴۳-۱۱۷
بابا (کوه)، ۸۹-۱۱۱	انیران (روز)، ۳۱	اسفیان، ۲۲	ارتستار، ۸-۱۷-۲۶-۲۷-۴۱-۴۶
باتیر، ۲۰۲	اویاشی شی، ۶۹	اسفیان پرگار، ۴-۱۰	۴۷-۷۶-۸۰
باختر، ۱	اورمزد (ایزد)، در بیشتر صفحات آمده است	اسفیان نیک گاو، ۴-۱۰	ارتشتارستان، ۱۱۵
باد (ایزد)، ۹-۲۳	اورمزد (روز)، ۵-۶۱-۷۶-۷۷	اسنوند (= کوه)، ۱۷-۳۵-۸۸-۹۸	ارتشتاری، ۵۴
باد اندرچیری، ۹	اورمزد (ستاره)، ۷-۷۷-۱۱۸	اشتاد (روز)، ۶۵	ارجت ارشو، ۲۲-۱۰۲
باد اندروایی، ۹	اوزیرینگاه، ۱۳۶	اشتوگاه، ۴۰	ارجسی، ۱۰۳
بادی (یکی از نیروهای آدمی)، ۴۴	اوسند، ۳۴-۱۱۰	اشکائی، ۱۱۳	اردای فرورد، ۹-۲۵-۸۲-۱۰۶
بالست، ۷-۷۷	اوسین دام، ۱۱	اشم وعو، ۱۱۶	اردویسور، ۱-۲۵-۸۶
بدون چهار (یکی از جنبه‌های دیوآز)	اوروازشت، ۱۶	اشم بهمایی اوشت، ۶۳	اردیبهشت (امشاسیند)، ۳۶-۴۱
۶۰-۱۲۳	اوروتسپ، ۲۴-۱۰۲	اشو آگاهانه، ۸	۶۰-۶۳-۶۴-۶۶-۶۷-۱۱۶
برادروخش، ۲۴	اوروشاران، نک. وعونیم اوروشاران	اشه وزدایورودخشتان، ۶۳	۱۲۸
		اشهین، ۶۵-۶۶-۱۴۶	اردیبهشت (ماه)، ۳۱-۳۶-۱۰۹

برادر ویستن، ۲۴
 برآمدان (= مشرق)، ۹-۷- نیر نک
 روز برآمدان
 بر آغنج (بازدم)، ۴۷-۴۶-۱۰
 برز آبان ناف، ۸۳-۹
 برز (= ایزد)، ۸۳
 برزین مهر، ۱۱
 بر عه زن، ۲۸
 جز (برج)، ۷
 بزمگران (سیارات)، ۷۷
 بلخ (رود)، ۸۹
 بلخ (شهر)، ۱
 بلغم، ۵۸-۴۷-۴۵
 بلندسود، ۱۶
 بنگ، ۵
 بنو، ۶۲-۱۳
 بوشاسپ، ۷۸
 بوی (= یکی از نیروهای آدمی)، ۴۶-
 ۴۹-۴۸-۴۷
 بباربود، ۱۰۹-۳۱
 بهان کرداری، ۴۰
 بهر (= جنس)، ۹۳-۱۴
 بهرام (ستاره)، ۱۱۸-۷۷-۴۴
 بهرام (ایزد)، ۹۷
 به فرفتار، ۱۶
 بهمن (امشاسپند)، ۲۵-۲۳-۱۳-۹
 ۲۸-۳۲-۳۴-۳۶-۶۳-۶۴-
 ۶۶-۶۷-۷۸-۸۲-۹۲-۱۲۸
 بهی، ۷
 بیتک، ۲۲

بیرون از چهر، ۱۲۳-۶۰
 بیش موش، ۱۵

پ

پارت، ۸۹
 پتیاره (= اهریمن)، ۴۱-۱۱-۵
 پیچین، ۴
 پیر، (= دم)، ۱
 پرتسپ، ۱۰۴
 پرخونی، ۱۱۹-۴۸
 پساخت، ۱۱۰-۲۳-۲۵
 پشته گشتاسپان، ۸۸-۱۷
 پشتوتن، ۱۲۵-۶۳
 پدشخوارگر، ۹۹
 پوئیدیک، ۸۶-۸۵-۱۰
 پوروشسپ، ۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-
 ۲۸-۲۹-۳۱-۳۴-۶۴-۱۰۶-۱۱۱
 پوریوتکیشان، ۷۹
 پیترپ، ۱۰۲-۲۲
 پیری (دیو)، ۵۹
 پیتمور، ۸۰-۴۶
 پیگار رستگان، ۱۱۵-۴۱
 پیکر (= جوهر)، ۶۹
 پیمان، ۴۰

ت

تاران (= آفریدگان اهریمنی)، ۴-۱-
 ۳۳
 تارپیکران، ۶
 تب (= دیو)، ۲۲

تجن، ۳۴-۱۱
 تخشایزشک، ۹۰
 تخم (= نطفه)، ۵۹
 تخمه شماری، ۹۴-۱۴
 تخمی، ۴۸
 ترازو (= برج)، ۷
 ترکستان، ۸۶
 ترمنشی، ۶۶
 فریز، ۱۲۸-۶۶
 تشنگی (دیو)، ۱۲۴-۶۰-۵۹
 تفریط (دیو)، ۶۱-۵۹
 تگل، ۹۵-۱۵
 تن (= عرض)، ۶۹
 تن پسین، ۱۱۶-۴۷
 تور، ۹۹-۶۳
 توران، ۱۰۰-۱۹
 تور اورودده، ۲۹
 تور برادر خوش، ۲۶-۴۴
 تور برادرش، ۱۱۲
 توزن، ۶۳
 توس، ۸۸-۶۳
 تهماسپان، نک. زاب تهماسپان
 تهمورث، ۱۷
 تهیگی، ۷۵-۴
 تیر (ستاره)، ۱۱۸-۷۷-۴۵-۴۴
 تیر (ماه)، ۸۲-۹
 تیشتر (ایزد)، ۹۰-۸۴-۸۲-۹
 تیشتر (ستاره)، ۸۲-۱
 ث
 ثوابت، ۷۷-۳۹-۱۶-۷
 ثوابکار (= ستارگان ثوابکار)، ۷
 ج
 جاماسپ، ۱۲۵-۱۱۳-۶۴-۳۶
 جان، ۴۹-۴۷-۴۶
 جانان، ۸۲-۷
 جدی، ۷
 جزر، ۱
 جم، ۲۲-۵۴-۶۵-۶۸-۸۳-۸۸-
 ۴-۱-۱۲۱-۱۲۷
 جنوب، ۶۶-۵۰-۱۲
 جوان جمان، نک. ژانسیرم جوان جمان
 جوهر، ۶۹-۴۹-۱۱
 ج
 چاخشتوش، ۱۰۲-۲۲
 چرا ارژانیان، ۳۴
 چهارابزار (= اقدامها)، ۴۶
 چهارمادران، ۳۸
 چبرومیان، ۱۲۵-۶۳
 چهره (= عرض)، ۴۹
 چهری، ۱۲۳-۶۰
 چینامروش، ۹۰
 چیچست، ۸۸-۸۷-۸۶-۲۵-۱۱
 چینستان، ۱۲
 چینوبیل، ۵۳-۵۱
 ح
 حسیض، ۷
 خ
 خاور، ۱۱-۷

خاوران، ۷۷	خورشید پیاپی ۱۱-۷۵-۷۹-۸۹	دوغور، ۱۰۱-۲۱
خحیش، ۱۰۲	۱۲۸-۱۲۲	دمندان، ۱۱۱-۳۵
خراسان (= مشرق)، ۷۷-۵۹-۳۲	خورشید تیره، ۷۷-۶	دورسرو، ۲۲-۲۶-۲۷-۲۸-۱۰۳
خراسان (= سرزمین خراسان)، ۸۸-۱۰۷-۱۰۱	خوروران (= مغرب)، ۵۹	دماک، ۳۵
خریز سپید، ۲۴	خون (خلط)، ۴۷-۴۵-۱۳	دی (ماه)، ۳۶
خرچنگ (= برج سرطان)، ۷	خونیره، ۸۹-۶۷-۶۴-۱۲-۱۱	دی به مهر (روز)، ۳۱
خرچنگ (اختر)، ۸۲-۹	خویدوده، ۲۷	راغ (ده)، ۱۰۷-۴۶-۲۵
خرداد (امشاسیند)، ۶۴-۶۳-۴۶-۷۴	دائیتی (رود)، ۳۵-۳۴-۳۲-۵	رام (ایزد)، ۷۸
۱۲۸-۶۷-۶۶-۶۵	۷۷-۱۱۱	ربیه‌بین، ۱۲۶-۶۶
خرد افزونی، ۶۵	داجد دیو، ۴۰	رقتوستر، ۲۴
خرد اکتسابی، ۸۲	داوگاه (آتش)، ۸۸	رقتوشائیتی، ۴۰
خرد غریزی، ۸۲	دادی، ۱۱۵-۴۰	رکوشکر، ۱۲۶-۶۵-۶۴
خرد مقدس، ۶۵	دارجه، ۱۱۲-۱۱۱	رد، ۳۹-۳۲
خرد از رگ، ۸۲	دامداد نسک، ۱۴-۱۳	رستاخیز، ۱۲۴-۷۴-۶۲-۵۸-۴۷
خرد همه آگاه، ۱۱۰-۲۳	دانه کارستان، ۴۱	رستم بن‌دار، ۵۵
خرموند (کره)، ۸۸	دجله، ۸۶-۵۷-۱	رسته، ۹۳-۱۴
خزر، ۸۶	دراندرز بدی، ۵۴	رطوبت (مزاج)، ۴۶
خست (= دیو)، ۱۲۴	درجین زیار، ۱۱۲-۱۱۱-۳۵	رنگوستر، ۲۴
خسوف، ۷۷	درخت بسیار تخمه، ۹۰	روان، ۵۳-۵۰-۴۹
خشک (مزاج)، ۴۵	درخت دوردارنده غم بسیار تخمه، ۹۰	روان اندوختن، ۵۰-۴۸
خشم (دیو)، ۱۲۳-۶۷-۵۹-۲۴	درخت همه تخمه، ۹۰-۱۲	روان اندر راه، ۵۰-۴۹
خطر، ۵۹	درد (دیو)، ۲۲	روان اندرجان مینویان، ۴۸
خلیج فارس، ۸۵	در آگاهی، ۴۹	روان بیرون از تن، ۴۸
خماهن، ۱۱	در دانایی، ۴۹	روان تنی، ۴۹-۴۸
خنجست، ۸۷	درواسپ (ایزد)، ۸۳-۸۶	روان نگهدارنده، ۴۹
خواجه (کوه)، ۱۱۱	دروج (اعریمن)، ۶۱-۳۹-۱۶-۱۵	روحانی (طبقه اجتماعی)، ۲۶-۱۷-۲۶
خوارزم، ۹۴-۸۸-۱۷	دروغ (اعریمن)، ۲۶-۲۲-۶-۲-۱	۴۷-۴۶
خور (روز)، ۱۱۳-۳۶	۶۸-۶۱-۴۹	روز برآمدن (= طلوع)، ۱۱
خورچشم، ۶۴	دستان، ۳۸	روز فروشدان (= غروب)، ۱۰-۹
		روشنان (= آفریدگان اورمزدی)، ۴
		روشنان (= ثوابت)، ۳۸-۱۶
		روشن تخمه‌ها (= آفریدگان اورمزدی)، ۶۵
		روشن چشم، ۶۴
		روشن کوه، ۸۸
		روشنی ازلی، ۶۷-۲۱
		روشنی بی‌انتهای، ۲۱
		روشنی بی‌پایان، ۶۷
		روشنی بی‌کرانه، ۷۵-۶۹
		روم، ۸۶
		ریعاس، ۱۵
		ریشستان، ۱۱۵
		ریوند، ۸۸-۱۷
		ز
		زآب تهماسبیان، ۹۹
		زامسیرم جوان جمان، ۵۶-۴۲-۱
		۱۱۳-۱۰۰-۷۱
		زامیاد (روز)، ۱۲۷-۶۶
		زحل، ۷۷
		زخصستان، ۱۱۵-۴۱
		زردآب (خلط)، ۱۱۸-۴۷-۴۵
		زردشت، ۲۳-۲۲-۲۱-۱۹-۶
		۳۴-۲۵-۲۶-۲۷-۳۰-۳۱
		۳۲-۲۴-۴۵-۵۶-۶۱-۶۲
		۶۴-۷۴-۷۶-۸۲-۸۳-۸۸
		۱۰-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲
		۱۱۳
		زرمایان (دیو)، ۱۲۳

سوزی مهر، نک. آذر سوزی مهر	سیتیمان، ۱۱۴-۱۹	زروان، ۷۴-۵۹-۷-۳
سوشیانیس، ۳۲-۴۱-۶۴-۶۵	سپیتور، ۱۲۱	زوران (= نیروهای اهریمنی)، ۶۰-۴
۶۷-۷۲-۷۳-۹۰-۱۰۹-۱۱۶	سپی‌وی‌می، ۶۹	زریز، ۱۲۸-۶۶
۱۲۵	ستاره پایه، ۴-۱۱-۶۷-۷۵-۷۶	زمان (ایزد)، ۷۴
سور، ۸۸-۱۱	۸۹-۱۲۸	زمان کرانه‌مند، ۷۴-۷۳
سوه، ۶۴-۹۰	ستایش اهلوی (نماز)، ۴۰-۴۱-۱۱۶	زمان بی‌کرانه، ۷۳
سهند، ۹۸	سترگ، ۲۲	زمستان (دیو)، ۵۹-۱۲۳
سیاره، ۷۷	ستورستان، ۴۱-۱۱۵	زوئیش، ۱۰۱
سیامک، ۲۲	سدویس (ستاره)، ۱-۳۵-۸۶	زوت، ۲۳-۶۴-۱۲۵-۱۲۶
سیاوش، ۸۳	سدویس (دریا)، ۱۰-۸۶	زوشی، ۶۴
سیاوتسگرد، ۱۲۶	سرای روستا، ۳۴-۱۱۱	زوشنگ، ۲۲
سیاه (دریا)، ۸۶	سرد (مزاج)، ۴۵-۴۶	زهره (ستاره)، ۴۵-۷۷
سیاه بن، ۱۰-۸۶	سرده، ۱۴-۱۴-۹۳	
سیج (دیو)، ۱۲۳	سرده باسرده اندر سرده، ۱۴	س
سیستان، ۱۲-۱۱۱	سرده آذر سرده، ۹۳	ساسانی، ۱۱۵
سیمرغ، ۱۲-۱۵-۳۴-۹۰	سردی (مزاج)، ۴۶	ساسانیان، ۱۰۷
سین، ۳۷-۱۱۴	سرطان (برج)، ۸۲	ساؤول، ۱۲۸-۶۶
ش	سروش (ایزد)، ۱۶-۲۵-۶۱-۶۶	سپامی، ۱۷-۲۶
شاه مردان، ۵۵	۸۲-۹۷-۹۸	سپندارمذ (امشاسپند)، ۱۵-۱۸
شبی، ۳۷-۱۱۴	سروندی، ۱۱۷	۱۹-۴۵-۳۵-۶۳-۶۴-۶۵
شور (دریا)، ۱۰	سریت، ۱۹-۲۰-۱۰	۶۶-۶۷-۶۸-۷۹-۹۹-۱۲۸
شرف (نجوم)، ۷	سریت (دختر زرخشت)، ۳۶	سپندارمذ (ماه)، ۶۵
شمال (سمت)، ۱۲-۳۱-۵۹	سریتگ، ۲۲	سپندرمذگاه، ۴۰
شمردنی، ۶۱	سریشوگ، نک. گاو سریشوگ	سپندمدگاه، ۶۵-۶۷
شمرده، ۱۲۴	سقلقور، ۹۵	سپندمینو، ۱-۲-۸-۳۳-۷۱
شهریور (امشاسپند)، ۶۲-۶۴-۶۶	سلم، ۹۹	سپندان، ۱۳
۶۷-۱۲۸	سمور، ۱۴	سپهر، ۳-۴۴-۶۱-۷۴-۸۰
شهوت (دیو)، ۶۰-۱۲۳	سمور سپید، ۳۴	سپهر اختران، ۷۵-۷۶
شیون (دیو)، ۵۹	سند (رود)، ۷۷-۸۶	سپهر ستارگان ناآمیخته، ۷۵
	سودا (خلط)، ۴۵-۴۷-۱۱۸	سپتیام، ۲۲-۱۰۳
تیز، ۸۷		
ص		
صور زرین، ۶۵		
ض		
ضحاک، ۳۵-۵۴-۸۸-۱۰۰		
ع		
عده، ۱۳-۹۱		
عرش اعلا، ۱۶-۵۴		
عرض، ۴۹-۶۹		
عطارد، ۷۷		
ف		
فرات، ۸۶		
فراخ رفتار، ۳۴		
فراخکرد، ۹-۱۰-۱۲-۸۴-۸۵-۸۶		
۹۰-۱۱۰		
قرادت قره، ۶۴		
قرارون پزشکی، ۹۰		
فراه، ۲۲-۱۰۳		
فرمیدار، ۶۴-۱۲۶		
فردقش، ۶۴-۹۰		
فرزوشک، ۲۲		
فرش، ۹۹		
فرشگرد، ۶-۸-۵۶-۵۷-۵۹-۷۳		
۷۴-۷۸-۷۹-۹۱-۱۱۶-۱۲۵		
۱۲۸		
فرشگرد سازان، ۷۴		

غرشگرد کرداران، ۶۴

غرشگرد کرداری، ۳۵-۵۶-۵۸

۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۷۸

۱۱۲

غرشگردی، ۳

غرشگردنتر ۳۶-۵۴-۶۴-۱۱۳

۱۲۵

غرگرد، ۲۱

غرگزورگ، ۲۲

غرمگر، ۶۳

غرواک، ۲۲

غرواد آهلیج (باد)، ۱۰

غرواد آهلیج (دم)، ۴۷-۴۶

غروورین (ماه)، ۷۶-۶۵

غروور، ۱-۱۹-۲۱-۴۲-۴۶

۴۸-۴۹-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹

غرم، ۱۵-۱۹-۲۰-۲۳-۲۶-۹۶

۱-۹۷-۱۲۱

غردگاسفاران، ۲۴-۱۰۵

غرمند (کوه)، ۱۷

غرمخت خمبگان، ۶۳

غرموشی، ۷۲-۸۳

غریبون، ۲۲-۵۴-۵۵-۱۰۴

غرین، ۳۶

غریفی، ۲۱

غشوش مورستان، ۴۱

ق

قائم سپید، ۳۴

قائم سیاه، ۱۵

ک

کابل، ۸۹

کاریان، ۸۸

کاوروس، ۱۹-۲۰-۱۰

کایسه، ۶۱-۱۱۳-۱۲۴

کلام مقدس، ۱۵

کرب، ۲۴-۲۵-۲۶-۱۱۲

کرده (= فصل)، ۱۳-۹۳

کرشفت، ۳۴

کرشی، ۹۵

کرشیوا، ۹۵

کرفهگران (= ثوابت)، ۷۷

کرمان، ۵۵

کروشه، ۱۵-۲۵

کستی، ۱۸-۱۹-۲۸-۳۸

کسوف، ۷۷-۱۱۴

کشاورز، ۲۶-۴۶-۴۷-۷۴

کشور، ۱۲-۱۸-۴۳-۸۹

کشورداران، ۶۳

کماره دیو، ۹۲

کمرود، ۱-۸۵

کنجد، ۱۳

کنگدز، ۶۴-۸۶-۱۲۶

کنگدز، ۹۳

کوخرید، ۲۴-۱۰۵

کودک می، ۱۳

کوسه، ۹۳

کوشان، ۸۹

کوکنار، ۹۱

کوی، ۳۶

کیخسرو، ۶۳-۸۳-۸۶-۸۸-۱۲۵

کیوان، ۷-۴۴-۷۷-۱۱۸

کیومرث، ۵-۶-۷-۸-۱۵-۲۲-۵۷

۶۸-۷۰-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۱۲۲

۱۲۸

گ

گاودم، ۶۵-۱۲۶

گاویکتا آفریده، ۵-۶-۱۲-۷۶-۷۸

گاه (= یک بیت)، ۴۰

گامان، ۴-۴۱-۵۰-۷۷-۸۲-۱۱۵

۱۲۵

گامان گامانی، ۴۰

گامانی، ۴۰-۱۱۵

گرزمان، ۵۴

گرزه مگربیس، ۱۵

گرسنگی (دیو)، ۵۹-۶۰-۱۲۴

گرشاسپ، ۴-۵۴-۶۳-۷۸-۱۲۱-۱۲۵

گرگر، ۱۳-۹۱

گرم (مزاج)، ۴۵-۴۶

گروتمان، ۱۶-۷۵

گروه، ۹۳

گشادگی، ۷۵

گشتاسپ، ۲۵-۲۵-۳۶-۵۴-۶۴

۸۸-۱۲۵

گشنسپ، نک. آفرگشنسپ

گشامینو، ۱

گشاه، ۱۰۰

گندرو، ۱۲۱

گوبدشاه، ۵۵-۶۲-۶۴

گوزگ، ۲۲

گوش (ایزد)، ۷۸

گوشورون، ۶-۶۶-۷۸

گوکرن، ۹۰-۹۱

گومیزگی، ۱۱۹

گوته، ۹۳

گیرا، ۴۷

گیو، ۶۳

م

مادیگان یوشف نریان، ۱۱۳

مار اسپند (روز)، ۶۶-۱۲۷

ماش، ۱۳-۹۲

مانسریرخشگ، ۴۰

مانسرسپند، ۱۵-۹۶

ماه (ایزد)، ۱۳-۷۸

ماه اباختری، ۶-۴۴-۷۷

ماه پایه، ۱۱-۱۳-۶۷-۷۵-۸۹-۱۲۸

ماه تاریک، ۷۷

ماه تیره، ۶-۷۷

مد، ۱۰

مدیترانه (دریا)، ۸۶

مرجمک، ۹۱

مرغاب (رود)، ۸۹

مرگ (دیو)، ۷

مریخ، ۷۷

مزدیسنان (دین)، ۱۸-۵۶-۹۰-۹۸

مزان، ۶

مژو، ۹۱

مشتری (ستاره)، ۷۷

منو، ۱۳	مینوی انزونی، ۷۱-۳۳	راست‌خوش، ۱۷-۲۶-۲۷-۵۴-۸۰	وصفیم، ۳۶
منسرق، ۷-۹-۱۱-۳۲-۵۹	مینوی بد (= اهریمن)، ۷۹	۹۸	رهیزگی، ۶۱-۱۲۴
منسی، ۱۵-۲۲-۵۷-۷۹-۱۳۲	مینوی خوب (= اورمزد)، ۷۹	وای ۸۰	وعیزه، ۳۶-۱۱۳
منبانه، ۱۵-۵۷-۷۹-۱۲۲	مینوی مقدس، ۷۱	وای بد، ۷۵-۷۶	ویشترخواست گاه، ۴۰
مغان (ده)، ۲۵-۳۵-۱۰۷		وای بدتر، ۴۹-۷۸	ویدت خوره، ۶۵
مغرب، ۹-۱۰-۵۹	ن	وای بدگور، ۲	ویدت غره، ۶۴
مغزه، ۱۱۶	نانگه‌نید، ۶۶-۱۲۸	وای به، ۷۴	ویددفش، ۶۴-۹۰
منوچهر، ۱۵-۱۸-۲۴-۲۶-۹۹-۱۰۰	ناعید (ستاره)، ۴۴-۴۵-۷۷	وای درنگ خدای، ۷۶	ویدشت، ۲۲-۱۰۳
۱۰۳	ناهید (ایزد)، ۸۶	وای نیک، ۷۵-۷۶	ویدیوداد، ۴۰
منوش، ۲۳	نخید، ۱۳	وئدالارض، ۷	ویر، ۴۸
منوشچهر، ۲۲	نریوسنگ، ۲۲-۴۹-۷۹	وئدرابع، ۷	ویزیگ، ۲۲-۱۰۳
منوش خورناگ، ۲۲	نسک، ۴۰-۴۱-۱۱۵	وچست، ۴۰	ویش‌با، ۳۶
منوش خورنر، ۲۳-۱۰۳	نشیب، ۷۷-۷	ووا، ۸۳	ویندفتش، ۲۴
منوسک، ۲۴	نطنه، ۵۹	ووریکا، ۲۴	ویونگیان، ۲۲-۸۳-۱۰۴
موتی، ۱۴	نیمروز (سمت)، ۱-۱۲-۵۹-۷۷	ووست، ۲۴	وادخت، ۴۱-۱۱۵
موش نافه، ۱۵	۸۴-۱۱۰	ورک، ۱	وادمائسر، ۴۰
مویه (دیو)، ۵۹	نیمروز (= ظهر)، ۵-۵۰-۶۶-۷۱	ور، ۱۲۱	وادمائسری، ۴۰-۱۱۵
میر (ایزد)، ۸۳	۱۳۶	ورجمکرد، ۶۴	واسر، ۱۸
میر (ستاره)، ۴۴-۱۱۸	نیم‌گاه (مصراع)، ۴۰	ورستان، ۴۱-۱۱۰	واون، ۶۵
میر ایاختری، ۶-۷۷	نوازگ، ۱۹	ورن، ۶۰	واونان، ۶۴-۱۲۶
میر تاریک، ۷۷	نوخز، ۲۶-۹۹-۱۰۷	وروبرش، ۹۰	واونگاه، ۶۵-۶۶-۱۲۶
منگ، ۵	نوخز (ده)، ۲۵-۳۶	وروبرشت، ۶۴	وایزم، ۱۰۳
میخ، ۴۴	نوروز، ۳۱	وروچرش، ۹۰	مدعیوش، ۶۴-۷۰-۷۸-۱۲۵-۱۲۸
میخ زیرزمین، ۷	نوع، ۹۳	وروچرشت، ۶۴	مردار، ۱۰۱
میدوزرم، ۱۰۹	نیستاقان بیشه، ۱۲-۲۶-۱۰۹	وروسود، ۶۴-۶۵	مزره، ۲۲
میدوماه، ۳۱-۳۶-۱۰۹-۱۲۵	نیشابور، ۸۸	وروکش، ۸۴	مزیرو، ۸۹
میدوماه آراستایان، ۳۱-۳۵-۶۴	نیوشا (= رعیت)، ۶۵	ورونیم، ۶۴-۶۵	هفت ایاختر، ۷۸
میزان (برج)، ۷		ون جدیش، ۶۳	هفت ازدها، ۷۷
میثاو، ۳۴	و	وه (رود)، ۱۰-۸۶	هفت امشاسپند، ۲۶-۳۲-۳۴-۶۳
مینوی آسمان (ایزد)، ۸۱	واژشت، نک. آتش وازشت	وهوخشت‌رگاه، ۴۰	۶۴-۶۵-۱۲۵-۱۲۸

مشت بیمرگ، ۱۲۵	هوم (ایزد)، ۹-۱۹-۶۴-۸۲-۸۳-۹۱
عفت جاویدان، ۱۲۵	۱۲۶
مشت سیاره، ۷۷	هوم (گیاه)، ۲۱-۳۱-۳۲-۸۳
عفت کشور، ۲۶-۶۱-۸۲-۹۰-۱۲۵	هوم سپید، ۱۲-۶۴-۹۰-۹۱
عفت پسن، ۴۰	هیاطله، ۱۱۳
عمه پزشکی، ۹۰	هیچتسپ، ۲۲-۱۰۲
عن (رود)، ۲۸	هیرمند، ۸۹
مندوکش، ۸۹	هیون، ۳۶-۱۱۳
مندیویان، ۴۳	ی
منگ اوروش، ۳۶-۱۱۳	یاقیم من، ۴۰
موتخشان، ۸۰	یشا/مووئیریو، ۶-۷۱-۷۲
موتس، ۶۴-۱۲۵	یشت، ۴۰
هوش، ۴۷	یکتا آفریده، نک. گاو...
هوشنگ، ۱۷-۲۲	ینی سنی، ۸۶
هوشیدر، ۷۲-۱۰۹	یوشت، ۱۱۳
هوشیدرماه، ۳۲-۷۲-۱۰۹	یوشت غریبان، ۶۳-۱۱۴
هوگو، ۱۱۳	
	/
۳- فهرست منتهایی که از آنها عبارتهایی نقل شده و یا به مطالب آنها استناد شده است	
الف - اوستا	
صفحه	
۹۲	وندیداد فرگرد ۱ بند ۲ و ۳
۱۰۸	وندیداد فرگرد ۱ بند ۱۶
۸۵	وندیداد فرگرد ۵ بند ۱۸
۹۶	وندیداد فرگرد ۲۲ بند ۲ و ۶
۷۹	ویسپرد کرده ۱۹ بند ۱
۸۳	یسن ۹ بند ۱ و ۲
۹۶	یسن ۹ بند ۴
۸۴	یسن ۱۷
۷۲	یسن ۲۷ بند ۱۳
۱۱۵	یسن ۲۸ تا ۳۱
۷۸	یسن ۲۹
۸۱	یسن ۳۰ بند ۴
۹۲	یسن ۳۰ بند ۶
۸۲	یسن ۳۱ بند ۸
۱۰۶	یسن ۳۱ بند ۱۴
۱۱۵	یسن ۴۳ تا ۴۶
۱۱۰	یسن ۴۵ بند ۲
۹۹	یسن ۴۵ بند ۴

بسم ۴۶ بند ۴	۹۹
بسم ۴۷ بند ۳	۹۹
بسم ۴۷ بند ۵	۹۲
بسم ۴۹ و ۵۰	۱۱۵
بسم ۵۱	۱۳۵
بسم ۵۱ بند ۱۹	۱۰۹
بسم ۵۳	۱۱۵
بسم ۵۳	۱۱۶
بسم ۵۴	۱۱۶
بسم ۵۷ بند ۲ تا ۴	۹۸
یشت ۱ هرمزد یشت بند ۲۷	۹۹
یشت ۱ هرمزد یشت بند ۳۰	۱۱۲
یشت ۳ اردیبهشت یشت بند ۵	۱۱۶
یشت ۵ آبان یشت بند ۴۹ تا ۵۲	۸۶
یشت ۸ تیر یشت بند ۳۲	۱۱
یشت ۹ در واسپ یشت بند ۱۷ و ۱۸	۸۳
یشت ۹ درواسپ یشت بند ۲۰ تا ۲۳	۸۶
یشت ۱ مهریشت بند ۸۹	۸۳
یشت ۱۱ سروش یشت بند ۱	۹۷
یشت ۱۱ سروش یشت بند ۳	۹۶
یشت ۱۱ سروش یشت بند ۳، ۹، ۱۲، ۱۴ و ۱۹	۹۷
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۳۱	۱۰۳
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۴۲	۱۱۷
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۷۴	۱۱۷
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۸۱	۹۶
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۹۶ و ۹۷	۱۱۳
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۱۲۷	۱۰۹
یشت ۱۳ فروردین یشت بند ۱۴۶	۹۶

بند هشتاد و یک	۲۱ و ۱۹	۷۹
بند هشتاد و یک	۲۸	۷۵
بند هشتاد و یک	۳۷	۷۷
بند هشتاد و یک	۴۳ و ۴۲	۷۷
بند هشتاد و یک	۴۹ و ۵۰	۸۱
بند هشتاد و یک	۵۱	۸۳
بند هشتاد و یک	۵۲ و ۵۱	۸۴
بند هشتاد و یک	۵۲	۸۵
بند هشتاد و یک	۶۱ و ۶۲	۸۹
بند هشتاد و یک	۶۳، ۶۴ و ۶۵	۱۱
بند هشتاد و یک	۶۸	۸۵
بند هشتاد و یک	۶۸	۱۱
بند هشتاد و یک	۶۹	۸۶
بند هشتاد و یک	۷۲	۱۱۱
بند هشتاد و یک	۷۵ و ۷۶	۸۸
بند هشتاد و یک	۷۷	۶۱
بند هشتاد و یک	۷۸ و ۷۹ و ۸۰	۹۵
بند هشتاد و یک	۷۹	۹۴
بند هشتاد و یک	۸۳	۷۹
بند هشتاد و یک	۸۳	۹۶
بند هشتاد و یک	۱۰۱ و ۱۰۲	۸۴
بند هشتاد و یک	۱۰۳ و ۱۰۲	۸۸
بند هشتاد و یک	۱۲۴	۹۱
بند هشتاد و یک	۱۲۵	۹۰
بند هشتاد و یک	۱۳۷	۷۸
بند هشتاد و یک	۱۳۷ و ۱۳۸	۸۲
بند هشتاد و یک	۱۳۹	۷۸
بند هشتاد و یک	۱۴۲	۸۱
بند هشتاد و یک	۱۴۶	۹۹
بند هشتاد و یک	۱۵۷	۸۱

۱۹	مختتام پهلوی ص. ۱۹ بند ۸	۹۹	بندعش ص. ۱۸۱
۱۱۴	مثنیای پهلوی ص. ۱۲۹-۱۳۱	۱۲۵	بندعش ص. ۱۹۴
۸۸	میثوی خرد پرسش ۱ بند ۹۵	۱۰۴	بندعش ص. ۱۹۷
۹۸	میثوی خرد پرسش ۱ بند ۱۱۸ و ۱۱۹	۱۰۳	بندعش ص. ۱۹۸
۸۷	میثوی خرد پرسش ۲۶ بند ۵۹-۶۴	۱۰۲	بندعش ص. ۲۰۲
۹۷	میثوی خرد پرسش ۲۵ و ۵۲	۱۰۳	بندعش ص. ۲۰۳
۸۷	میثوی خرد پرسش ۵۶ بند ۷	۱۰۶	بندعش ص. ۲۰۲
۹۱	میثوی خرد پرسش ۶۱ بند ۲۹	۱۰۹	بندعش ص. ۲۰۲
۹۰	میثوی خرد پرسش ۶۱ بند ۳۷ تا ۴۲	۷۳	دادستان دینی پرسش ۴۴ بند ۳
۱۰۸	وندیداد پهلوی ص. ۱۸	۷۱	دینکرد مدن ص. ۱۲۶
۱۲۷	وندیداد پهلوی ص. ۲۵ و ۲۷	۱۱۱	دینکرد مدن ص. ۶۰۲
۸۵	وندیداد پهلوی ص. ۸۶	۱۰۴	دینکرد مدن ص. ۶۱
۱۱۱	وندیداد پهلوی ص. ۶۱ و ۶۱۶	۱	دینکرد مدن ص. ۶۱۱
۱۰۵	وندیداد پهلوی ص. ۶۶۴	۱۰۱	دینکرد مدن ص. ۶۱۱
۹۶	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۵۷	۱	دینکرد مدن ص. ۶۱۲
۱۰۷	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۷۵	۱۰۴	دینکرد مدن ص. ۶۱۳
۸۴	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۹۳ و ۹۴	۹۵	دینکرد مدن ص. ۶۱۷
۱۰۶	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۱۴۵	۱۱۵	دینکرد مدن ص. ۶۷۷ و ۶۷۸
۸۵	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۳	۱۱۵	دینکرد مدن ص. ۷۰۵-۶۹۳
۱۱۰	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۱۹۴ و ۱۹۵	۱۰	دینکرد درسدن ص. [۲۴۶]
۹۶	یسنّا و ویسپرد پهلوی ص. ۲۲۷	۱۰۴	دینکرد درسدن ص. [۸۸-۴۸۷]
	ج - روایات زردشتی	۱۱۲	دینکرد سنجانا ج ۱ ص ۱
		۱۱۲	روایت پهلوی ص. ۳۰
۸۴	روایات داراب هرمزد ج ۱ ص ۷۲	۷۸	روایت پهلوی ص. ۷۴-۶۵
۱۱۲	صد درقشر در ۷۹ بند ۸-۶	۱۲۲	روایت پهلوی ص. ۸۰ (نصل ۲۲)
		۷۵	روایت پهلوی ص. ۸۴
		۷۹	روایت پهلوی ص. ۱۲۸ (نصل ۴۶ بند ۳)
		۹۳	روایت پهلوی ص. ۱۶۰
		۷۵	روایت پهلوی ص. ۲۰۶
		۸۵	شایست فشایست فصل نهم

الف- به زبان فارسی

امیری، منوچهر و فریدون بدره‌ای (مترجمان):

سفرنامه جکسن. ویلیامز جکسن، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
تهران ۱۳۵۲

بیار، میرداد:

- اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲

- بزرگداشتی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲

- جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران،

جلد اول شماره ۱، تهران ۱۳۴۷

- «کنکوز و سیاه‌تگرده» شاعنامه‌شناسی ۱، مجموعه گفتارهای نخستین

مجمع علمی شاعنامه‌نوردی انتشارات بنیاد شاعنامه شهریور
۱۳۵۷

- واژه‌نامه بندگی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵

- واژه‌نامه گزیده‌های زادسیرم انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران
۱۳۵۱

مررداوود، ابراهیم:

خرده اوستا، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.

- یادداشت‌های گاتیا به‌کوشش بهرام فرموشی انتشارات انجمن ایران-

شناسی مهر ۱۳۳۶

- یسنا، جلد اول، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.

- یسنا، جلد دوم به‌کوشش بهرام فرموشی، انتشارات انجمن ایران -

شناسی، فروردین ۱۳۳۷

- یشتیا، جلد اول و دوم، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران

۱۳۴۷

- ویسپرد، به‌کوشش بهرام فرموشی، کتابخانه ابن‌سینا تهران تیرماه

۱۳۴۳

تنضلی، احمد (مترجم):

- مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۴.

تنضلی، احمد و ژاله آموزگار (مترجمان):

- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای

ایران، آرژانتور کریستن سن، انتشارات قشور، تهران:

تیرزاده، سید حسن:

- گاه‌شماری در ایران قدیم، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۱۶.

دادار، بهمن قوشروان:

- صدر غتر و صدر بندگی، بهمنی ۱۹۰۹

داراب هرمزدیار:

روایات، به کوشش رستم اونوالا، جلد اول، بهمنی

دخدا، علی‌اکبر:

نفت فاه، سازمان نفت نامه دهخدا

رائد محصل، محمد نثی.

- «اندر ساخت و ترکیب مردمان، مجله چیسقا سال دوم شماره دوم

مهر ۱۳۶۱

- «بهرگان و زرتشتگرداران» مجله فروهر، سال دوم شماره ۶ و ۵

امرداد شهریور ۶۴

- درآمدی بر دستور زبان اوستایی، انتشارات کاریان، تهران ۱۳۶۴.

سجیل، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال دوم، شماره

دوم، تابستان ۱۳۶۲

- نجات بخشی در ادیان از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی (زیر چاپ)

سقوده، منوچهر:

فرهنگ سمناسی، سرخه‌ای، سنگسری، شیعیزادی، جلد اول، انتشارات

دانشگاه تهران ۱۳۴۲

سامی، عباس:

- «پنج خیم آسرونان و ده اندرز»، مجله فروهر، شماره ۳، امرداد ۱۳۶۲

صدیقیان، مهین:

- «کیومرث در روایت‌های بعد از اسلام»، مجله چیسقا سال سوم شماره

پنجم، بهمن ۱۳۶۴

کیا، صادق:

- ماه فروردین روز خرداد، ایران کوته شماره ۱۶، چاپ دوم، تهران

محمدحسین بن خلف تبریزی:

- برهان قاطع به اتمام دکتر محمد معین، جلد اول تا پنجم، چاپ دوم،

- *Medizin der Zoroastrier in Vorislamischen Iran*, Husum, 1982 (MVI.).
- Henning, W:
Sogdian Loan-words in New Persian. *Acta Iranica*, 14, PP. [639-652].
- Hinz, W.:
— *Zarathustra*, Stuttgart, 1961.
- Humbach, H:
— *Die Gathas des Zarathustra*, I, Heidelberg, 1959.
- Justi, F:
— *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim, 1963.
- Kanga, M. F:
— "Vicitakiha i Zatsparam" CH. 27, *Mélanges Linguistiques offerts à E. Benveniste*, Paris 1975.
- Markwart, J:
— *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, Roma, 1931 (ACP.).
— *Eranshahr*, Berlin, 1901.
- Mayrhofer, M:
— *Iranisches Personennamenbuch*, Faszikel I, Die Avestischen Namen, Wien 1977 (IPN).
- Mirza, H. K:
— "Pahlavi Kurusk" Memorial Jean de Menasce, Louvain 1974.
- Modi, J. J:
— *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees Bombay*, 1922 (RCCP).
- Molé, M:
— *La Légende de Zoroastre Selon les Textes Pehlevies*, Paris, 1967. (LZ.).
— *Culte, Mythe et Cosmologie dans l'Iran ancien*, Paris, 1963.
- Narten, J:

- انتشارات ابن سینا تهران ۱۳۴۲
مزدانیور، کتابیون:
— «اهوتور، کلام آفریننده»، مجله چیهستا سال سوم شماره ششم، اسفند ۱۳۶۴
مقدم، محمد:
— چمنار درباره مهر و ناهید انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها دفتر نخست، تهران ۲۵۳۷
میرغفرایی، مهشید:
— آفرینش در ادیان، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران ۱۳۶۶
- ب - به زبانهای خارجی
- Bartholomae, C:
Altiranisches Wörterbuch, Berlin, 1961.
- Bailey, H. W:
Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books, Oxford, 1978 [Z P.].
- Boyce, M:
— *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9.
— *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9a.
- Darmesteter, J:
— *Etudes Iraniques*, I, II, Amsterdam 1971.
— *Le Zend-Avesta*, II, Paris, 1960. (ZA.).
- Geldner, K. F:
— *Avesta, the Sacred Books of the Parsis* I, II, III, Stuttgart, 1890.
- Gershevich, I:
— *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1972.
- Hampel, J:

- Die Amesa Spentas in Avesta, Wiesbaden, 1982. (ASA.)
- Nyberg, H. S:
— A Manual of Pahlavi I, II Wiesbaden 1964—1974.
- Taffazoli, A:
— "Pahlavica, II", Acta Orientalica, XXXVI, 1974. P. 118.
- West, E. W:
— The Sacred Books of the East V, XXXVII, XLVII, Delhi 1965 (SBE).
- Wolff, F.
— Avesta, Strassburg, 1910.
- Zaehner, R. C:
— Zurvan, A Zoroastrian Dilemma, New York, 1972. (Z.).

ج - به زبان پهلوی

- ارداویرافنامه و یوشث فریان، ویراسته‌هاوگ ووست، آمستردام، ۱۹۷۱
بقدهش ت. د (۱)، چاپ عکسی از روی نسخه شماره ۱ تهمورس دینشاه،
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- دانشستان دینیگ، ویراسته هیرید تهمورس دینشاهی انگلساریا، به‌کوشش
مامیار نوابی، انتشارات مؤسسه آسیایی شیپاز ۲۵۳۵
- دینکرد، به‌کوشش درسدن، ویسبادن ۱۹۶۶
- دینکرد، ویراسته سنجانا، جلد سیزدهم، لندن ۱۹۱۲، جلد چهاردهم ۱۹۱۵.
- دینکرد، ویراسته مدن، جلد اول و دوم، بمبئی ۱۹۱۱
- روایت پهلوی، ویراسته دابار، بمبئی ۱۹۱۲
- شایست نشایست، ویراسته تاوادی، هامبورگ، ۱۹۳۰
- گزیده‌های زادسپهر، ویراسته انگلساریا، بمبئی ۱۹۶۴
- مقتضای پهلوی، ویراسته جاماسپ آساقا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
- نامه‌های منوچهر، ویراسته دابار، بمبئی ۱۹۱۲
- وندیداد پهلوی، ویراسته نستور جاماسپ هوشنگ، بمبئی ۱۹۰۷
- واژه نامه وندیداد پهلوی، دینشاه گاپادیا، بمبئی ۱۹۵۳
- یستا و ویسپرد پهلوی، ویراسته دابار، بمبئی ۱۹۴۹